

نشریه انجمن نجات
شماره - ۵۵



آذرماه ۹۳

نشریه انجمن نجات

شماره ۵۵



آذرماه ۱۳۹۳

WWW.NEJATNGO.ORG

E.MAIL: info@nejatngo.org

صفحه	فهرست مطالب	عنوان
۷		* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
۱۱		* ادامه پیامهای تسلیت و چند خاطره بمناسبت فقدان زنده یاد صمد نظری
۱۷		* مراسم روز سوم همکار مرحوم مان با شکوه برگزار گردید
۱۸		* مصاحبه سایت ایران قلم با آقای محمد حسین سبحانی
۲۳		* دیدار خانواده های اسیران فرقه رجوی استان مازندران با آقای رضا رجبزاده
۲۹		* ۱۱ آذر ماه سالروز درگذشت میرزا کوچک خان جنگلی
۳۱		* همبستگی با زنان ساکن در قرارگاه های مجاهدین خلق
۳۳		* صمد نظری سرشار از انرژی بود
۳۴		* بیانیه گروهی از رها شدگان از مناسبات فرقه ی رجوی در آذربایجان شرقی
۳۵		* تا وقتی نتایها هست رجوی نیازی به علنی شدن ندارد
۳۷		* فرقه رجوی دشمن قسم خورده دانشگاه و دانشجو
۴۰		* یک خاطره از یک سوزه نشست حوض در حضور رجوی
۴۲		* ۱۶ آذر و اراجیف مریم رجوی
۴۴		* اسامی گروه اول منتقل شده به تیرانا - آلبانی
۴۵		* اسامی گروه دوم منتقل شده به تیرانا - آلبانی
۴۶		* گفتگوی بنیاد خانواده سحر با خانم ها بتول سلطانی و میترا یوسفی
۵۹		* نامه ۶۰ تن از اعضای جدا شده از سازمان مجاهدین خلق به نمایندگان پارلمان اروپا
۶۲		* نامه ۱۵ تن از اعضای جدا شده استان خراسان رضوی به آقای عبادی

-
- ۶۴ * دفاع شرم آور " کمیته ی مسلمانان فرانسوی از حقوق اشرفیان " از مناسبات برده داری
- ۶۷ * فراخوانهای بیهوده فرقه رجوی
- ۶۸ * آدرس استانها (تلفن - فکس - صندوق پستی)



چهره زشت و کریه رهبران فرقه را برملا سازد و بتواند به قوه الهی وسیله ای باشد برای آگاهی افراد گرفتار در فرقه و راه خروج یا فرار آنها از مناسبات تشکیلاتی قرارگاه اشرف و لیبرتی در عراق و آگاهی رساندن به خانواده‌های آنها.

آقای صمد نظری زندگی نامه و چگونگی جذب شدن و خروج خود از فرقه تروریستی مجاهدین را چنین نقل می کند :

در یکی از روزهای تابستان ۱۳۳۸ در بابل به دنیا آمدم.

در آن سال‌ها اگر چه در خانواده‌ای مذهبی بزرگ می‌شدم اما فقر حاکم بر خانواده، تخم کینه‌ی ناشی از تبعیض رژیم شاه را در دل ما کاشت.

پدرم کشاورزی ساده بود و از صبح تا شب‌هنگام برای تأمین حداقل خرج و مخارج خانواده تلاش می‌کرد و مادر از فرزندان مراقبت می‌کرد.

سال ۱۳۵۰، دوازده ساله بودم که طعم تلخ‌ترین خبر را چشیدم. چشم‌های مادر گریان بود و اندوه و ترس از آینده‌ای مبهم در چهره‌ی برادرانم موج می‌زد.

پدر فوت کرد و اوضاع مالی ما بدتر از گذشته شد.

اگرچه برادرهای بزرگ‌تر هم دوست داشتند برادر کوچکشان تنها به تحصیل پردازد، شرایط مانع از تحقق این آرزو شد. از دوازده سالگی باید پا به پای



الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

انجمن نجات مرکز تهران، ۱ آذر ۹۳

کسانی که چون مصیبتی به آنها رسید گفتند: ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم. "سوره البقره آیه ۱۵۶"

متأسفانه آقای صمد نظری مولف کتاب ردپای اهریمن «خیانت و جاسوسی فرقه تروریستی مجاهدین» در روز جمعه ۹۳/۸/۳۰ بر اثر سکته قلبی دار فانی را وداع گفت.

آقای نظری چهره زحمت‌کش و استوار صحنه‌های درد و رنج اسارت و گرفتاری در دورانی از حیات فرقه تروریستی مجاهدین می‌باشد که با عنایت الهی توانست در سال ۷۲ از فرقه جدا و با گذراندن شرایطی سخت به ایران بازگردد.

صمد متولد ۱۳۳۸ می‌باشد و از بدو ورود به انجمن نجات شاخه مازندران با تلاش خستگی‌ناپذیر کوشید تا با جلسات و مصاحبه‌ها



کمونیسم با ظاهری زیبا و با شعار برابری و عدالت آرام آرام جای خود را در میان جوانان باز می‌کرد و افرادی مثل من که از ظلم و ستم شاه به ستوه آمده بودند جذب بعضی گروه‌های انحرافی مثل سازمان مجاهدین، پیکار یا انجمن‌های کمونیستی می‌شدند و به خیال اینکه عضو گروهی شده‌اند که ناجی عدالت است، وارد منجلابی می‌شدند که رهایی از آن امکان‌پذیر نبود و هر چه می‌گذشت بیشتر می‌فهمیدند که چه فریسی خورده‌اند و چگونه با ندانم‌کاری پل‌های پشت سر را یک به یک خراب کرده‌اند.

در دوران دبیرستان و در هنرستان نوشیروانی بابل دوستانم کتاب‌هایی درباره‌ی سازمان مجاهدین برای من می‌آوردند من هم آنها را می‌خواندم. زندگینامه‌ی بنیان‌گذاران و شهادت سازمان را که خواندم شیفته‌ی آنها شدم و آرزو می‌کردم که من نیز روزی بتوانم مثل آنها به گمان و خیال خام خودم جانم را در راه وطن فدا کنم.

کم‌کم کار به جایی رسید که شیفته‌ی سازمان شدم. حتی وقت و پول و خورد و خوراکم را به کتاب اختصاص می‌دادم و درباره‌ی سازمان مطالعه می‌کردم و آرام آرام جذب سازمان شدم.

شور انقلابی تمام جودم را فرا گرفته بود. شعارهایی مثل «اسلام انقلابی»، «برابری و عدالت»، «برپایی جامعه‌ی بی‌طبقه توحیدی» و شعارهای پوچ دیگری از این دست که در کتاب‌ها و جزوات سازمان موج می‌زد، هر روز آتش وجودم را

برادران کار می‌کردم. وضع مالی خانواده بد بود و نگرانی در چهره‌ی تک‌تک اعضای خانواده موج می‌زد.

روزها، بعد از آن که کلاس و درس تعطیل می‌شد، یک‌راست پیش برادرانم می‌رفتم و به کشاورزی مشغول می‌شدم و شب‌ها اگرچه از فرط خستگی پلک‌هایم سنگین می‌شد و درد تمام بدنم را فرامی‌گرفت، به ناچار بیدار می‌ماندم و درس می‌خواندم.

متنفر از رژیم می‌بودم که چنان موقعیتی را برایمان ساخته بود. متنفر از آنها که نمی‌دانستند با پول‌هایشان چه کنند و درس خواندن و گرفتن نمره ده برایشان بالاترین زحمت بود و متنفر از هر آنچه پیرامونم می‌دیدم؛ از فقر، تبعیض، ظلم و اندوه از شرایط خانواده و اوضاع روزگار که حتی مجال تهیه‌ی لباس به من و خانواده‌ام نمی‌داد.

هر شب وقتی کار و درس تمام می‌شد دراز می‌کشیدم و با خود فکر می‌کردم که چرا باید در کشوری این همه بی‌عدالتی باشد و چرا من حتی بعد از چند سال هم نتوانم یک دست لباس بخرم و بعضی‌ها این توان را داشته باشند که هر ماه لباسی بخرند و...

آن روزها تفکرات کمونیستی در میان جوانان رواج یافته بود.



می‌گذشت با عملکرد بیرونی‌ام در تناقض بود و دیگر نمی‌توانستم این تناقضات را تحمل کنم، تناقضاتی که اطمینان و باور را گرفت و حاصل امر شک و تردیدی بود که دمام رشد کرد و تمامی وجودم را در برگرفت.

در نهایت، به جایی رسیدم که دیگر خواسته‌ام تحقق آرمان‌ها و شعارهایی نبود که بعدها بر پوچ بودنشان در نزد مدعیان آن اعتراف کردم بلکه تنها به فکر رهایی از ساختاری بودم که برای خود ساخته بودم و رهایی از آن غیرممکن می‌نمود؛ رهایی از سازمان و تشکیلاتی که هرگونه ضدازرشی را ارزش و هر ضدهنجاری را هنجار و در نهایت توسل به هرگونه جنایتی در نزد رهبر آن مجاز شمرده می‌شد، چنانکه پیمان با شیطان را نیز برای مبارزه با دشمنش مجاز شمرد.

از سوی دیگر، با تصویری که در طول چندین سال گذشته سازمان از نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران ترسیم کرده بود و با توجه به سابقه‌ی ده ساله‌ام در تشکیلات، چنین فکر می‌کردم که بلافاصله بعد از ورود به ایران دستگیر، اعدام یا حداقل به حبس ابد در اوین محکوم می‌شوم.

سازمان با ترسیم این تصویر برای اعضاء و تأکید مدام بر آن، سال‌ها اعضا را در چنبره‌ی خود اسیر نگاه داشت.

تصویرسازی سازمان تنها محدود به نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران نمی‌شد بلکه حتی افراد

شعله‌ورتر می‌ساخت و نادانسته و از روی احساس تا به خودآمدم، دیدم که جذب فرقه مجاهدین خلق شده‌ام.

مدت ۱۰ سال را در خدمت این فرقه بودم و در سال ۷۲ و در یکی از روزها به دور از حصارهای تشکیلاتی سازمان یک‌بار دیگر به گذشته‌ام فکر کردم.

با اندیشیدن به ۱۰ سالی که گذشته بود و به سازمان که جز وطن‌فروشی و خیانت، به‌خصوص در جنگ ایران و عراق، چیز دیگری را برای مردم ایران به ارمغان نیاورده بود دچار فشار روحی عجیبی می‌شدم و هر بار به طریقی تلاش می‌کردم خود را از این فشار خلاص کنم، تلاشی که خود بیش از هر کس دیگری به بی‌حاصل بودن آن واقف بودم.

اکنون بعد از گذشت سال‌ها و فارغ شدن از این مناسبات جهانی، وقتی به گذشته‌ی خود و حضور در تشکیلات می‌اندیشم و خاطرات خود را مرور می‌کنم به انبوهی از سوالاتی مواجه می‌شوم که مدت‌ها بدون اینکه پاسخی برایشان بیابم با آن‌ها سر کرده‌ام و حتی لجوجانه بنا به خصیصه‌ای که اعضا فرقه‌ی رجوی دارند در همراهی با خود سازمان در سرکوب این سوالات کوشیده‌ام.

پرسش‌هایی که روز به روز بیشتر و بیشتر شد و به جایی رسید که ذهنم گنجایش آن را نداشت، همچون کوهی بر دوشم سنگینی کرد و اکنون تمامی وجودم را خرد کرده است. آن‌چه در درونم



خانواده و دوستان و آشنایان را نیز در بر می‌گرفت و بر کل روابط اعضاء با دنیای بیرون سایه می‌انداخت.

با این همه، تصمیم گرفتم به ایران بازگردم. در واقع جسارت درهم شکستن این تصویر از فروریختن داشته‌های ذهنی‌ایم در سازمان آمده بود، امری که تا پیش از این حتی به ذهنم خطور هم نمی‌کرد. پس از تماس تلفنی با سفارت ایران، مستقیماً به سفارت مراجعه و با معرفی خودم به کمک سفارت به وطنم برگشتم. از من استقبال شد. بعد از ده سال پیشانی بر خاک وطنم ایران ساییدم، آن را بوسیدم و از خدای خود خواستم که در هر حالت مرگم در ایران فرا رسد تا گوشت و پوست و استخوانم در خاک وطن بیوسد و ذره‌ای از خاک آن شود.

با این همه در اینجا نیز گرفتار کابوسی شدم که گویی پایانی برای آن متصور نیست. تمام تلاش من امروز برای رهایی از این کابوس‌ها است، کابوس همراهی با رجوی‌ها، این خائنین به خلق و ... با چنین عذاب مکرری بود که تصمیم گرفتم پرده از تشکیلات و چهره‌ی رجوی که عامل همه‌ی این جنایت‌ها و خیانت‌ها است بردارم، باشد که اگر نه تسکینی، عاملی باشد برای رهایی هر چه زودتر کسانی که کماکان در چنبره‌ی این فرقه اسیرند و به این امید که خیانت‌های این فرقه و به‌ویژه رهبری آن در سینه‌ی تاریخ ثبت شود

روحش شاد و یادش گرامی

در نهایت، به جایی رسیدم که دیگر خواسته‌ام تحقق آرمان‌ها و شعارهایی نبود که بعدها بر پوچ بودنشان در نزد مدعیان آن اعتراف کردم بلکه تنها به فکر رهایی از ساختاری بودم که برای خود ساخته بودم و رهایی از آن غیرممکن می‌نمود؛ رهایی از سازمان و تشکیلاتی که هرگونه ضدارزشی را ارزش و هر ضدهنجاری را هنجار و در نهایت توسل به هرگونه جنایتی در نزد رهبر آن مجاز شمرده می‌شد، چنانکه پیمان با شیطان را نیز برای مبارزه با دشمنش مجاز شمرد. بعد از ده سال و بازگشت پیشانی بر خاک وطنم ایران ساییدم، آن را بوسیدم و از خدای خود خواستم که در هر حالت مرگم در ایران فرا رسد تا گوشت و پوست و استخوانم در خاک وطن بیوسد و ذره‌ای از خاک آن شود.



آخه فقط ساعاتی پیش از اینکه رخت بربندی با هم
تلفنی صحبت کردیم ، کلی شوخی کردیم ، همان
شب قرار بود پاسخ درخواستم را بدی !!!
چه شد ؟؟؟؟

انگار خدا هم نمی خواست بی خداحافظی و
بی وداع از هم جدایمان کند .

نمی دانم بعد از تو فرصتی برای زیستن این حقیر
هست یا خیر اما در کنار خودت نوبتم را به کسی
مسیار .

یادت گرامی و روحت قرین رحمت الهی باد .

آری در اوج بهت و ناباوری روز جمعه خبر
درگذشت دوست ، برادر و همکار خوبم صمد نظری
را شنیدم .

بی هیچ کلامی غرق ماتم و ناباورانه به جاده های
باریک و پرتلاطمی خیره شده ام که با هم از آن
گذشتیم .

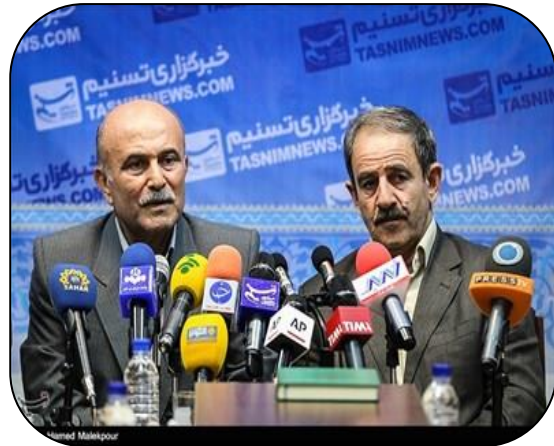
بار خدایا عاجزانه تقاضا دارم غم فراق صمد را
بر خانواده و بازماندگانش بویژه دختر دلیندش
سهل و آسان بگردان . الهی آمین یا رب العالمین .

علی مرادی

**پور احمد ، انجمن نجات مرکز گیلان ،
۲ آذرماه ۹۳**

صمد جان بدرود... ولیکن آسوده بخواب

درگسستن از فرقه بدنام رجوی از همه پیشی
گرفتی و درتاسیس انجمن نجات برای رهایی
اسیران نگون بخت تشکیلات مافیای رجوی هم از
بنیانگذاران بودی. دست مریزاد و خدا بیامری برای



**ادامه پیامهای تسلیت و چند خاطره
بمناسبت فقدان زنده یاد صمد نظری**

دوستان و همکاران زنده یاد صمد نظری از داخل و
خارج از کشور

**علی مرادی ، انجمن نجات مرکز
لرستان ، ۲ آذرماه ۹۳**

صمد جان سلام

سلام ! آهای دوست ، برادر ، یار دیرین سلام ...

چرا پاسخی نمی شنوم ؟؟؟ ، آهای ...

پاسخم را از پژواک صدایت در انحنای کوه و امواج
دریا شنیدم !!!.

اما چرا اینقدر زود ، چه با شتاب مثل سایر کارها و
فعالیت هایت ؟؟؟ و چه بی صبرانه ما را ترک
کردی و این دیار را وداع گفتی ؟؟؟؟

یادت باشد که یادت ما را به آرزو کشت .

راستی صمد جان : مهربانی و گشاده رویی ، چهره
متبسم و شوخ طبعی ، و حرارت و تلاش هایت را
در کجای این دل غمزده ام پنهان کنم ؟؟؟؟



اعضای خانواده و همچنین به تمام دوستان و آشنایان خصوصاً اعضای جدانشده عضو انجمن نجات مازندران صمیمانه تسلیت عرض می کنم .

شادی روح و علو درجات این یار بزرگوار همه خانواده های اعضای گرفتار در فرقه رجوی را مسئلت می کنم و اطمینان خاطر دارم که در چشم اندازی نه چندان دور زحمات بی شائبه و بی چشم داشت همیشگی او برای رهایی اسیران گرفتار در قلعه الموت رجوی و بازگشت به دنیای آزاد و کانون گرم و پر مهر خانواده با اضمحلال نهایی فرقه بدنام رجوی محقق خواهد شد و آنگاه خواهیم دید که آقا صمد در جشن بزرگ پیروزی حی و حاضر و زنده خواهد شد و به همگان لبخند تسلیم و رضا خواهد داشت .

روحش شاد

پوراحمد

**انجمن نجات ، مرکز خراسان رضوی ،
۲ آذرماه ۹۳**

**در گذشت آقای صمد نظری ما را در غمی
جانکاه فرو برد**

انا لله و انا الیه راجعون

با کمال تأسف و تأثر درگذشت برادر ، همکار ، دوست مهربان ، یار و یاور اسیران و خانواده های دردمند انجمن نجات را تسلیت عرض نموده و برای آن عزیز سفر کرده علو درجات را از خداوند منان طلب می کنیم. خبر فوت این عزیز برایمان باور کردنی نبود و ما را در غمی جانکاه فرو برد چرا که او برای همه دوستان جدانشده و خانواده ها چهره ای محبوب و دوست داشتنی بود ، بدون

تو که در این کارزار سهمگین علیه یک فرقه مخرب کنترل ذهن و انسان ربای تاریخ معاصر از هیچ کوششی فروگذار نکردی و تمام هتاکي و فحاشی رجوی خائن را با جان و دل خریدار بودی و با قاطعیت و سختکوشی و البته با روی گشاده با رویکرد شوخ طبعی و مهربانی با دوستان و خانواده های مرتبط با انجمن نجات تا واپسین لحظات عمر زیباییت روزگار گذراندی .

نالہ را هر قدر می خواهیم که پنهان برکشم سینه می گوید که من تنگ آمدم فریاد کن.

واقعاً فاصله مرگ و زندگی به یک تار مو و پوست پیاز بند است و نفس ما از آن خدای تبارک و تعالی است . آخه خستگی راه هنوز از تنم نرفته بود که صبح جمعه گذشته دوست عزیزم هادی شبانی بهم زنگ زد و گفت که آقا صمد از میان ما رفت . اولین بار بود که با تمام وجودم شوک را حس کردم و بی آنکه اندک تاملی کرده باشم ناباورانه به ایشان گفتم هادی جان شوخی نکن .

همین دیروز من افتخار داشتم با آقا رضا جهت ملاقات حضوری با خانواده های مرتبط با انجمن نجات مازندران خدمت آقا صمد و سایر دوستان جدانشده باشم . در ادامه از من حاشا و انکار ولیکن از آقا هادی تأیید و تکرار که ” آقا صمد از میان ما رفت “.

کاش می شد اشک را تهدید کرد فرصت لبخند را تمدید کرد

کاش می شد درغروب لحظه ها لحظه دیدار را تجدید کرد

با جان و خرد پرواز غمساز یار و دلبندم آقا صمد را قبل از همه و به طور مضاعف به همسر مهربان و با وفایش و آن یگانه مروارید دختر دلبندهش و سایر



صمد علیرغم شرایط نامناسب جسمی که ناشی از تحمل سالیان شکنجه در زندانهای رجوی بود لحظه ای دست از تلاش و فعالیت خستگی ناپذیر خود بر نمی داشت .

وی مبارزی نستوه در عرصه اجتماعی و صحنه دانشگاهها و فضای مجازی بود .

اگرچه فقدان صمد ضایعه جبران ناپذیری برای خانواده بزرگ انجمن نجات ، و خانواده های اسیران دربند فرقه می باشد ولی بدون شک سنگر وی هرگز خالی نخواهد ماند و هم سنگران او در انجمن نجات راه مقدس وی را تا اضمحلال و فروپاشی فرقه رجوی و آزادی اسیران دربند این فرقه ادامه خواهند داد .

بار دیگر ما اعضای انجمن نجات شاخه خوزستان فقدان این یار صدیق و دوست عزیز خود را به خانواده بزرگ انجمن نجات و هم رزمان وی در انجمن مازندران و علی الخصوص همسر ، فرزند دلبنده و دیگر بستگان وی تسلیت می گوئیم .

روحش شاد و یادش گرامی باد .

انجمن نجات مرکز کرمانشاه ، ۲ آذر ۹۳

تسلیت به خانواده داغدار آقای نظری

مطلع شدیم آقای صمد نظری که سالیان است برای رهایی همسنگران و دوستان خود در حصار فرقه رجوی تلاش می کند دارفانی را وداع گفت .

انجمن نجات استان کرمانشاه غم از دست دادن این عزیز سفرکرده را به خانواده ی آن مرحوم تسلیت گفته و خود را در غم از دست دادن آن مرحوم شریک می داند.

شک راهش که کمک به آزادی اسیران در بند فرقه رجوی بود را همواره ادامه خواهیم داد.

انجمن نجات مرکز خوزستان ، ۲ آذر ۹۳

به مناسبت فقدان دوست و هم‌رزم عزیزمان آقای صمد نظری

انا لله وانا الیه راجعون

با نهایت تأسف و تألم باخبر شدیم که آقای صمد نظری دوست عزیز ، هم‌رزم و از پیشتان مبارزه در عرصه افشاگری برعلیه فرقه تروریستی رجوی در بامداد روز جمعه ۳۰ آبان دارفانی را وداع و به ملکوت اعلاء پیوست .

صمد نظری از چهره های زحمت کش و استوار صحنه های درد و رنج و اسارت و گرفتاری در دوره ای از حیات فرقه جهنمی رجوی بود که در نهایت سال ۷۲ بعد از تحمل سالیان اسارت و شکنجه های روحی و جسمی در زندانهای مخوف رجوی و گذراندن شرایطی سخت توانست به اغوش گرم خانواده و میهن خود بازگردد .

وی از بدو شکل گیری انجمن در کسوت مسئول انجمن نجات شاخه مازندران با تلاشی خستگی ناپذیر کوشید تا با برگزاری جلسات و مصاحبه ها چهره زشت و کریه رجوی ها را برملا سازد .

و بدینوسیله راه آزادی و نجات اعضای گرفتار دربند فرقه مخوف رجوی را فراهم آورد و بیهوده نبود که سرکردگان این فرقه و بویژه شخص رجوی کینه عجیبی از وی به دل داشتند زیرا جرمش این بود که اصرار خیانت و جاسوسی این فرقه را هویدا و ردپای رجوی اهریمن را در معرض انظار جهانیان قرار می داد .



تهمت ها و اراجیف آنان وقعی نمی نهاد و خالصانه از جان و مال خود در این راه مایه نهاد؛

در رفتن جان از بدن گویند چندین نوع سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جان می رود

آری صمد عزیز پر کشید و چه پرواز زود هنگامی؛
در هنگام پاییز برگریزان و در روزی که ترنم باران
می شوید غبارهای زمان را و امید که خدا از وی
راضی و او از ما راضی در راهی که با هم بودیم .

خسرو پور

انجمن نجات مرکز گلستان ، ۲ آذرماه ۹۳

پیام تسلیت انجمن نجات گلستان به مناسبت در گذشت آقای صمد نظری

انا لله و انا الیه راجعون

با نهایت تأسف و تالم از درگذشت همکار و
دوست عزیزم مرحوم صمد نظری مطلع شدم.

مرحوم صمد نظری یکی از دلسوزان انجمن نجات
بوده و فعالیتهای بسیار زیادی در زمینه افشاگری
جنايات مجاهدین داشت و از طرفی زحمات بسیار
زیادی برای رهایی زندانیان دربند فرقه رجوی
می کشیدند .

در آخرین باری که در نشست انجمن نجات تهران
با وی هم صحبت شدم از بیماری دیابت بسیار رنج
می برد و من به آن مرحوم گفتم چرا با وجود
این همه ناراحتی به اینجا آمده ای که جواب داد
رهایی زندانیان و دوستانم که در چنگال فرقه
رجوی گرفتار می باشند بسیار ارزشمندتر است .

همچنین انجمن استان کرمانشاه این واقعه را به
خانواده بزرگ انجمن نجات و به سایر دوستان و
خانواده های ساکن مازندران که مرحوم
صمد نظری برای رهایی فرزندانسان هرگز از پای
نشست تسلیت می گوید.

انجمن نجات مرکز لرستان ، ۲ آذرماه ۹۳

پیام تسلیت انجمن نجات لرستان به مناسبت در گذشت آقای صمد نظری

بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

گفتن و نوشتن از کسی که تا چند روز پیش با وی
صحبت نموده و زندگی را تفسیر می نمود بسیار
سخت و جانکاه می باشد؛ نوشتن از کسی که
زلال بود و مانند دریا با سخاوت و پاک؛ کسی که
در هر دیدار به راحتی می توانستی مهر و محبت را
در چهره اش ببینی و امید را در کنارش لمس
نمایی .

صمد جاری بود بمانند رودی در تلاطم بود و در
خروش؛ صمد آرام بود و متبسم؛ غیر ممکن بود
وی را ببینی و لبخندی بر لب وی نباشد و این
گونه بود که در برابر هر بی ملامتی؛ سختی و
طوفان روزگار براحتی می شد با وی به ساحل امید
و رهایی رسید .

صمد مهربان بود و دوست داشتی؛ چرا که صادق
بود و امیدوار .

امید وار به آینده و رهایی دیگر دوستانش و صادق
به راهی که قدم در آن نهاده و با تمام وجود در آن
پا نهاده بود و سختی آن را به جان می خرید و به



ایران دیدبان ، ۲ آذرماه ۹۳

تسلیت درگذشت آقای صمد نظری

درگذشت آقای صمد نظری را به خانواده ، دوستان و همکاران آن مرحوم تسلیت عرض می نمایم و از خداوند رحمان و رحیم برای ایشان رحمت و مغفرت و برای بازماندگان صبر و بردباری بر این اندوه را خواستاریم.

ایران اینترلینک ، ۲ آذرماه ۹۳

تسلیت بمناسبت فوت دوست و همکار گرامی آقای صمد نظری

با کمال تأسف از درگذشت دوست صمیمی مان آقای صمد نظری مطلع شدیم.

از خداوند متعال برای خانواده و دوستان صبر جمیل و برای آن مرحوم رحمت واسعه الهی مسالت داریم. ما را نیز در این غم شریک بدانید.

یادش گرامی باد (ایران اینترلینک ، ۱ آذر ماه ۹۳)

پیام تسلیت انجمن نجات

به یاد دوست و همکار عزیزمان صمد نظری

انا لله و انا الیه راجعون

... هر از گاه در گذر زمان در گذر بی صدای تائیه های دنیای فانی ، جرس کاروان از رحیل مسافری خبر می دهد که در سکونی ، آغازی بی پایان را می سراید.

دفتر انجمن نجات استان گلستان درگذشت مرحوم صمد نظری که از همکاران صمیمی بنده بود را به خانواده بزرگ انجمن نجات و بخصوص خانواده آن مرحوم تسلیت عرض نموده و برای بازماندگان آن مرحوم آرامش و تسلی خاطر را از خداوند خواستار است .

روحش شاد و یادش گرامی باد.

انجمن نجات ، مرکز آذربایجان شرقی ، ۲ آذرماه ۹۳

پیام تسلیت انجمن نجات آذربایجان شرقی به مناسبت درگذشت آقای صمد نظری

با قلبی آکنده از حزن و اندوه ، درگذشت نابهنگام دوست و همکار عزیزمان آقای صمد نظری را به تمامی اعضای خانواده ی محترم ایشان ، دوستان و همکاران انجمن نجات و خانواده هایی که هریک بنحوی عضو یا اعضای از خود را در مناسبات فرقه ی رجوی از دست داده و یا اسیر و اسیرایی در آنجا دارند ، عرض تسلیت می گوئیم.

برابر اطلاع ، ایشان در روز جمعه ۳۰ آبان ۱۳۹۳ در استان مازندران دچار ایست قلبی شده و دار فانی را وداع گفته است.

خاطره اش گرامی و مزارش پرنور باد!

از طرف :

خانواده های مربوطه در استان آذربایجان شرقی
رها شدگان از اسارت و مناسبات غیر انسانی
فرقه ی رجوی



با کمال تأسف و تأثر به اطلاع می‌رسانیم، دوست گرامی مان آقای صمد نظری در بامداد روز جمعه ۳۰ آبان ۹۳ بر اثر ایست قلبی دار فانی را وداع گفتند.

آقای صمد نظری که از فعالین و پایه گذاران انجمن نجات بودند، از هیچ اقدامی برای افشای ماهیت تروریستی و فرقه ای رجوی فروگذار نکردند و برای آنانی که عزیززی در بند رجوی دارند قطعاً اسمی آشنا است.

خوشا آن کس که نیکی حاصل اوست

پیای عشق یزدان در دل اوست

خوشا آنکس که بعد از ترک دنیا

بهشت جاودانی منزل اوست

فراق این عزیز از دست رفته را به همه خانواده های چشم انتظار و دوستان و همکاران و خانواده محترم شان تسلیت می‌گوییم.

برای آن عزیز از دست رفته علو درجات و برای بازماندگان صبر جمیل آرزو داریم.



بازدید سفیر جمهوری اسلامی از پادگان اشرف

بنیاد خانواده سحر ، ۲/۹/۹۳

در تاریخ ۲۶ آبان ماه ۱۳۹۳، آقای حسن دانائی فر سفیر جمهوری اسلامی ایران در عراق از پادگان اشرف در استان دیاله بازدید نمود. این استان به تازگی از همین مقر توسط ارتش عراق و نیروهای مردمی از وجود تروریستهای فرقه موسوم به داعش پاکسازی گردید است. در این بازدید او از قسمت های مختلف پادگان، خصوصاً سنگر افسانه ای مسعود رجوی معروف به مقر ۴۹ در دهها متر زیر زمین، دیدن کرد.

ایشان در پایان این بازدید از پادگان اشرف، اظهار امیدواری کرد که بزودی خانواده های دردمند و رنج کشیده اعضای سازمان مجاهدین خلق به دیدار با عزیزانشان در اردوگاه لیبرتی نایل گردند و به جدائی و حرمان آنان پایان داده شود. او همچنین آرزو نمود اعضای اسیر در فرقه رجوی هرچه زودتر در شرایطی قرار گیرند تا بتوانند خود در خصوص سرنوشتشان آگاهانه و آزادانه تصمیم بگیرند.

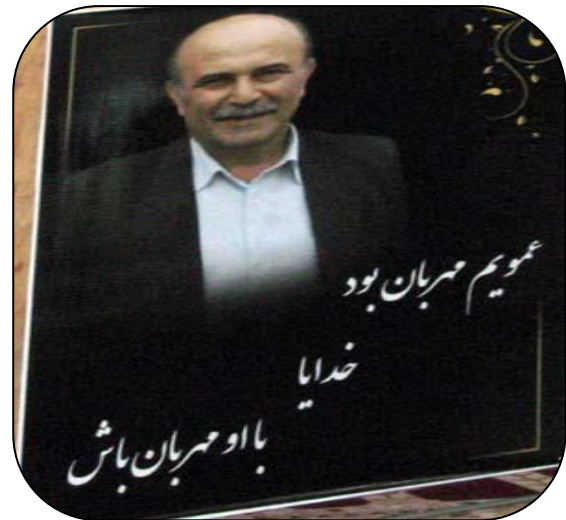


فرقه رجوی جنایتکار جدا شده و تا آخرین لحظه نیز بر این اعتقادش استوار ماند.

هر چند بعد از سقوط صدام، جدا شدن و فرار صدها تن از این فرقه همگان را با چهره واقعی رجوی و مناسبات ضد انسانی و فرقه ای او آشنا نمود اما در شرایطی که بدلیل حاکمیت صدام دیکتاتور به سختی خبری از درون این فرقه به بیرون درز می‌کرد و کمتر کسی حتی دشمنان رجوی، تصور نمی‌کردند که وی چندین مناسبات فرقه ای ایجاد کرده باشد، بی شک نقش صمد نظری در افشای چهره رجوی یک نقش کم نظیر است. تلاش های بی شائبه او در این مسیر آنقدر بر رجوی های جنایتکار گران آمد که بارها و بارها بر علیه او لجن پراکنی کردند و آنچه خود لایق آن بودند را به او نسبت دادند.

امروز اگر چه صمد در میان بهت و ناباوری از میان ما رفت و به رفیق اعلی پیوست اما راهی که او آغاز کرد اینک توسط بسیاری از جدا شدگان از این فرقه جهنمی و خانواده های قربانیان ادامه خواهد یافت. راهی که بی شک به فروپاشی کامل این فرقه و رهایی تمامی اسیران از چنگال رجوی جنایتکار ختم خواهد شد.

حضور جدا شدگان و خانواده ها در این مراسم و پیام های کثیر تسلیت که از استان های مختلف ایران برای او فرستاده می شود گویای این واقعیت است.



مراسم روز سوم همکار مرحوم مان با شکوه برگزار گردید

انجمن نجات مرکز مازندران، ۵ آذر ۱۳۹۳

یکشنبه دوم آذر ۱۳۹۳ به مناسبت روز سوم مرحوم صمد نظری از قدیمی ترین اعضای انجمن نجات مراسم ختمی در مسجد ولی عصر (عج) روستای کلمدان شهرستان بابل (زادگاه آن مرحوم) برگزار شد.

مرحوم صمد نظری بدلیل تلاش بی وقفه در راه افشای فرقه پلید رجوی و کمک به خانواده های اسیران برای رهایی اقوام شان از این فرقه جهنمی چهره ای کاملاً شناخته شده بود و از این رو با وجود باران شدید و هوای سرد، علاوه بر اقوام، دوستان و آشنایانش، بسیاری از خانواده های اسیران و همچنین جدا شدگان از فرقه رجوی از شهرهای مختلف استان در این مراسم شرکت کردند و با قلبی اندوهناک برای آن مرحوم فاتحه خوانده و از خدای منان رحمت وی را آرزو نمودند.

حضور روحانیون و شخصیت های شناخته شده محلی و استانی، نشان از آن داشت که او به واقع راه «حر» را در پیش گرفت و شاید وفاتش در ماه محرم نیز بی حکمت نبود. او نشان داد که بر اساس اعتقاد و نه بر اساس مصلحت یا ترس، از



بله همانطور که شما گفتید این پیام صوتی مسعود رجوی فراز های بسیار مهمی دارد که یکی از آنها تهدید به قتل اعضای جدا شده می باشد که بدین وسیله خودش را عریان تر از همیشه کرده است . چرا خودش را عریان کرده و ماهیتش را روشن تر از گذشته نمایان کرده است؟ باید دنبال این چرا بود و پاسخ آن را یافت .



مصاحبه سایت ایران قلم با آقای محمد حسین سبحانی در مورد پیام تهدیدآمیز و خشونت طلبانه ۱۱ آبان مسعود رجوی

پاسخ محمد حسین سبحانی به مسعود رجوی
مسعود رجوی خود را عریان تر کرد

ایران قلم ، ۸ آذرماه ۱۳۹۳

با تشکر از شما آقای سبحانی که در این مصاحبه شرکت کرده اید ، شما حتماً پیام مسعود رجوی در ۱۱ آبان را شنیده اید.

این پیام رهبر سازمان مجاهدین خلق دارای نکات بسیاری هست از جمله اینکه به صورت روشن و واضح فتوی قتل اعضای جدا شده از مجاهدین و سایر منتقدین خودش را داده است . شما این پیام را چگونه ارزیابی می کنید؟

محمد حسین سبحانی:

به نظر من پاسخ به این “چرا” به شرایط بسیار بسیار بحرانی فعلی مجاهدین در عراق و کمپ لیبرتی بر می گردد که برای بیرون آمدن از این شرایط مجبور شده است تا ماهیت خودش را عریان کند.

پیام صوتی مسعود رجوی نشان دهنده اوج نارضایتی در تشکیلات مجاهدین در کمپ لیبرتی می باشد که موجب شده است برای سرکوب آن با ایجاد رعب و وحشت فراوان و در واقع با دجالگی و تهدید به قتل اعضای جدا شده و پخش کردن عکس آنها و فریاد های دروغین “یا حسین یا حسین ” از این مرحله عبور کند.

باید توجه کرد که هدف اصلی پیام صوتی مسعود رجوی گرفتن تعهد نامه مجدد از اعضای مجاهدین برای ادامه کار با تشکیلات این فرقه بوده است ، چیزی که خودش «ابلاغیه چراغ خاموش» نام داده است و به نظر من ندیده و نشنیده می توان تشخیص داد برای مقابله با موج سهمیگین نارضایتی در درون تشکیلات در لیبرتی بوده و



مخاطب اصلی مسعود رجوی قربانیان اسیر در کمپ لیبرتی می باشد .

یعنی مسعود رجوی با دجالگری تمام که من اعتراف می کنم بسیار بسیار ماهرانه و دقیق نقش این دجال را بازی می کند و در یک فضای مذهبی همراه با رعب و وحشت به عمد هزینه بالای حقوقی و سیاسی تهدید به قتل اعضای جدا شده را می پردازد تا از این نقطه یعنی بحران در لیبرتی عبور کند.

رجوی با ایجاد رعب و وحشت و وصیت کردن قتل اعضای جدا شده این پیام را به شنوندگان این پیام صوتی ، یعنی قربانیان لیبرتی ، منتقل می کند اگر به فکر جدا شدن از سازمان افتاده اید مواظب باشید سازمان و من با آنها چگونه رفتار خواهیم کرد.

البته این شگرد همیشگی رجوی در سرفصل های مشابه بوده است من تردید ندارم بار ها این پیام صوتی را رجوی تمرین کرده که چگونه بگویند ، چگونه فریاد بکشند ، کجا نعره بزنند تا رنج این قربانیان در لیبرتی ادامه پیدا کند و برای این هم واقعاً بها می پردازد و خود را عریان می کند.

البته مسعود رجوی در گذشته هم اعضای جدا شده را تهدید به قتل کرده است ، خود بنده و سایر دوستانی که در پرونده ۱۷ ژوئن به عنوان شاهد در این پرونده حضور داشته اند هم قبلاً تهدید به قتل کرده است ، اما این بار خیلی دقیق تر و مستندتر

که با صدای خودش هم می باشد ، انجام داده است که دارای بار حقوقی و تعقیب قضایی در همه کشورها می باشد و اتفاقاً به همین دلیل سایت های رسمی مجاهدین فعلاً آن را منتشر نکرده اند یا هر کدام که منتشر کرده بودند ، حذف کرده اند.

بنابراین به نظر من رجوی این بها را پرداخت تا با نیرنگ و فریبی تحت عنوان ” ابلاغیه چراغ خاموش ” مدت دیگری قربانیان مستقر در لیبرتی را در اسارت بیشتر نگاه داشته باشد.

ایران قلم:

فضا و طنین صدای مسعود رجوی در این پیام ۱۱ آبان ۱۳۹۳ حاکی از شرایط بد روانی وی بود و نوعی پریشانی و ناامیدی و عصبیت مفرط در آن به چشم می خورد. آیا تهدید به قتل اعضای جدا شده از این شرایط روانی بیرون زده است؟

محمد حسین سبحانی :

صحبت و برداشت شما هم صحیح است و وی کینه خودش را نسبت به منتقدین و اعضای جدا شده نتوانسته است پنهان کند و من هم تأکید می کنم که شرایط روانی حاکم بر مسعود رجوی بسیار وخیم می باشد ولی همچنان عقیده دارم که مسعود رجوی آگاهانه این نقش را بازی می کرد ، او خودش را اینگونه وانمود می کرد تا مسئله



اصلی اش که همانا سرکوب تمایل روزافزون جدایی قربانیان لیبرتی از سازمان می باشد را بهتر بتواند دنبال کند.

شما و من تجربه حضور در این نشست ها را بارها داریم ، خودتان را در آن صحنه بگذارید که این پیام را برای شما پخش می کنند حال صحنه سازی و لات بازی که در فضای اینگونه نشست ها ایجاد می کنند هم اضافه کنید ، آیا فرد می تواند در این فضای رعب و وحشت تصمیم به جدایی بگیرد و بگوید من نمی خواهم در سازمان بمانم؟

باید پذیرفت بسیار مشکل هست ولی این حرف من و سخت بودن مسئولیت افراد مستقر در لیبرتی را برای "نه" گفتن نفی نمی کند.

البته بد دهنی مسعود رجوی همراه با اهانت و خشونت کلامی زاینده تفکر و اندیشه فرقه گرایانه و خششونت طلبانه و تروریستی اوست که لازم هست در همین جا به بخشی از پیام دجالگرانه رجوی پاسخ بدهم.

آقای رجوی شما باید بدانید که دیگر حنای خط "مزدور نامیدن" اعضای منتقد و ناراضی سازمان مجاهدین دیگر رنگی ندارد.

مگر جنابعالی قاضی القضاات شهر پاریس می باشی و یا اینکه کماکان خود را فرمانده سیاسی - نظامی جهان می دانی که حکم صادر می کنی و تشخیص می دهی که منتقدین تو

مزدور رژیم جمهوری اسلامی هستند ، بنابراین خائن هستند و باید آنها را به قتل رساند.

اگر منتقدین تو همه و همه مزدور رژیم جمهوری اسلامی هستند ، آیا می توانی یک مخالف و منتقد ایدئولوژی و سیاست ها و استراتژی مبارزه مسلحانه و تروریستی خود را معرفی کنی که در این زمینه ها نقد های بنیادی دارد ، اما از نگاه تو مزدور و خائن نیست. فقط نام یک نفر را بگو کافی است.

مشکل شما آقای رجوی! من یا سایر دوستان اعضای جدا شده از مجاهدین نیستیم. مشکل شما مرحوم عزت الله سحابی ها یا دکتر بنی صدرها و ... نیست .

مشکل شما این است که آقای رجوی در اوج توهم سیر می کنی و دنیا و مسائل سیاسی و اجتماعی را دو قطبی می بینی و خوی قدرت طلبانه شما را کور کرده است و دریع از یک ذره جسارت و شهامت! که بگویی من اشتباه کرده ام . بگویی ای اعضای مجاهدین من شما را سی سال سر کار گذاشته بودم.

مشکل تو خوی ، منش و روش خشونت طلبانه تو برای رسیدن به قدرت است. هر کس را در این ارتباط مانع احساس کنی ، با او برخورد خواهی کرد.

من هم از اول می گویم ، البته نه مثل تو ، بلکه خیلی نرم ، ظریف و محترمانه.



مگر تو با علی اصغر بدیع زادگان مشکل نداشتی؟

مگر تو ترور جواد سعیدی و مرتضی هودشتیان و میرزا جعفر علاف را در زمان شاه تایید نکردی؟ اگر محکوم کردی بگو کجا و چه وقت؟

مگر در زندان شاه لطف الله میثمی از مسئولین ارشد سازمان را که با تو اختلاف نظر داشت تحریم و بایکوت نکردی؟

تو مگر محمد محمدی گرگانی، مسئول وقت موسی خیابانی در زندان شاه را برای از میدان به در کردن، نوکر راست و آخوندها جلوه ندادی؟

تو مگر حسن رستگار را خطرناک تر از آخوندها در زندان شاه نمی دانستی؟

تو مگر دکتر حسین رفیعی و دکتر رضا رئیس طوسی و حمید نوحی را که از مسئولین انجمن های خارج از کشور بودند، خائن و مزدور ارتجاع معرفی نکردی؟

تو مگر پرویز یعقوبی را مزدور وزارت اطلاعات معرفی نکردی؟

تو مگر دکتر ابوالحسن بنی صدر را معتاد لقب ندادی؟

تو مگر مینا ربیعی خواهر اشرف ربیعی را مزدور رژیم معرفی نکردی؟

تو مگر دکتر خاناباا تهرانی و دکتر بهمن نیرومند را که از شورای فرمایشی ات به دلیل دیکتاتوری در آن خارج شدند؛ مزدور آخوندها معرفی نکردی؟

مگر همین حالا دکتر قصیم و دکتر روحانی را مزدور معرفی نکردی؟

سعید شاهسوندی چی؟ جدیداً که اسماعیل وفا و عاطفه اقبال و ایرج مصداقی و هادی افشار و جعفری را هم که اضافه کرده ای. آنها را هم که مزدور می دانی.

می توانی بگویی با علی زرکش فرد شماره ۲ سازمان مجاهدین را چه کردی؟

دکتر حسن ماسالی هم که مزدور رژیم بود.

در تصاویر پخش شده در همین پیام تهدیدآمیز و تروریستی ات، تصویر عزت الله سبحانی را هم پخش کردی و لعنت کردی.

من نفهمیدم فردی که از دنیا رفته را دوباره چرا تهدید به قتل و لعنت ایدئولوژیکی می کنی؟

به قول تو باند خائن اکثریت چی؟ فرخ نگهدار چی؟

مرحوم بازرگان چی؟ مگر به دکتر عبدالکریم لاهیجی و دکتر علی اصغر حاج سید جوادی،



هیچ منتقدی رحم نمی کنی. همه را ترور شخصیتی می کنی ، حالا هم که می خواهی ترور فیزیکی کنی .

اما شاید تنها فرق ما این است به دلیل اینکه از نزدیک ایدولوژی سرکوبگرانه و دجالگرانه تو را دیده ایم و یا از زندان های انفرادی جنابعالی و زندان ابوغریب اربابت صدام حسین عبور کرده ایم ، ممکن است تفکر خشونت طلبانه تو را بهتر عریان کنیم که دیدی کردیم.

من هم تأکید می کنم که
شرایط روانی حاکم بر
مسعود رجوی بسیار وخیم
می باشد ولی همچنان عقیده
دارم که مسعود رجوی
آگاهانه این نقش را بازی
می کرد ، او خودش را
اینگونه وانمود می کرد تا
مسئله اصلی اش که همانا
سرکوب تمایل روزافزون
جدایی قربانیان لیبرتی از
سازمان می باشد را بهتر
بتواند دنبال کند.

موسسین دفاع از حقوق بشر مزدور و خائن و فرومایه نگفتی؟

مگر تو نمی گفتی زنده یاد دکتر عبدالرحمان قاسملو خائن و مزدور وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است؟

فریبا هشترودی چی؟ دکتر نوری زاده چی؟

تو مگر به رادیو بی بی سی لقب آیت الله ندادی؟ مگر تمامی رادیوهای فارسی زبان از رادیو فردا گرفته تا رادیو آمریکا و رادیو فرانسه را مورد توهین و اتهام قرار ندادی؟

مگر صدها شخصیت سیاسی دیگر که چه از بیرون و چه از درون سازمان مجاهدین به مناسبات فرقه گرایانه تو انتقاد کرده اند ، پاسخ خود را با چوب و چماق و زندان و شکنجه دریافت نکرده اند؟

مگر در همین پیام بارها نمایندگان سازمان ملل را مزدور جمهوری اسلامی معرفی نمی کنی؟

تو مگر در همین پیامت به حقوق بشر پوزخند نمی زنی؟

مگر نمی گویی حقوق بشر با دادن خون تضمین می شود؟

بنابراین مشکل تو اعضای جداشده و من و سایر عزیزان نیستیم. چون فقط ما نیستیم . جنابعالی به

استان و همچنین آقای رجب زاده در دفتر انجمن برگزار شد و آقای رجب زاده ضمن معرفی خود از نحوه پیوستن، مسئله دار شدن و جدا شدن خود از فرقه پرداخته و به بلایی که رجوی ها با ممانعت از ارتباط بین او و خانواده اش در نزدیک به سه دهه بر سر آنها آورده اند اشاره نمود.

همچنین وی در مورد وضعیت لیبرتی و مناسبات فرقه ای حاکم بر اسیران در آنجا توضیحاتی داد و در قسمت پایانی هر جلسه نیز به سوالات خانواده ها در رابطه با نفرات اسیرشان پاسخ می دادند.

در جلسات مذکور بخشی از مطالب ارائه شده با توجه به حضور خانواده های متفاوت در هر جلسه تکراری بود، بنابراین تلاش شده تا ضمن رعایت اختصار و پرهیز از درج مطالب تکراری، صحبت های آقای رجب زاده و برخی از سوالات عمومی خانواده ها به اطلاع خوانندگان برسد. با این امید به این که این گزارش کمکی باشد به تمامی خانواده های چشم انتظار و افشای هر چه بیشتر جنایات رجوی ها که عامل همه مشکلات این خانواده ها و افراد اسیرشان هستند.

چگونگی پیوستن به فرقه رجوی

آقای رضا رجب زاده گفت: من سر باز بودم که در عملیات مرصاد مجروح شدم و به اسارت فرقه رجوی در آمدم و بعد از مدتی بیهوش شدم. در حالی که بی هوش بودم سازمان مرا به عراق منتقل می کند. بعد از چند روز وقتی به هوش آمدم دیدم در بیمارستانی بستری هستم که همه اشخاص به زبان عربی صحبت می کنند. از نفر کنار دستی ام (که بعدها فهمیدم از نفرات سازمان است) پرسیدم کجا هستیم؟ او گفت در بغدادیم.

گفتم کی به ایران می رویم؟ او گفت به زودی!! بعد از مدتی حالم بهتر شد و افراد سازمان به بیمارستان مرا به پادگان اشرف بردند. مدتی را در بیمارستان اشرف بستری بودم و تا ماهها با عصا راه می رفتم. در این مدت آنها روی من که سازمان را



دیدار خانواده های اسیران فرقه رجوی استان مازندران با آقای رضا رجب زاده

انجمن نجات مرکز مازندران، ۱۳ آذر ۱۳۹۳

در ابتدا یادآور می شویم که بدلیل فوت دوست و همکار عزیز و گرامی مان مرحوم صمد نظری مسئول انجمن نجات مازندران، این گزارش با چند روز تأخیر انتشار یافت. ضمن طلب مغفرت و آمرزش از درگاه باری تعالی برای ایشان که زحماتش در اذهان ما جدا شدگان و خانواده های اسیران فرقه فراموش نخواهد شد امید داریم که یادش را در افشای هر چه بیشتر چهره جنایکار رجوی و نجات دیگر دوستان اسیر در فرقه رجوی زنده نگاهداریم.

مقدمه

چند ماهی است که آقای رضا رجب زاده از دوستان جدا شده، بعد از نجات از تشکیلات مخوف فرقه رجوی به ایران و آغوش خانواده اش بازگشته است. انجمن نجات مازندران در جهت تعامل و همدردی با خانواده های اسیران فرقه رجوی در استان، در صدد برآمد از آقای رجب زاده برای شرکت در جلساتی با حضور خانواده های اسیران دعوت به عمل آورد تا این خانواده ها از وضعیت و اخبار عزیزانشان که در لیبرتی اسیر رجوی هستند اطلاع یابند. از این رو در روزهای ۲۷ و ۲۸ آبان چهار جلسه با حضور برخی از خانواده ها و بازگشته های



که آنرا برداشتم و با خودم بردم. از این موضوع خیلی ناراحت شدم و به مسئولین گفتم شما از ما درخواست می کنید که ایام عید برای خانواده کارت بفرستیم ولی بعد در خفا آن ها را می سوزانید ، ما به شما اعتماد کرده و شما ناصادقانه تنظیم دیگری با ما می کنید .

آنها که دیدند خیلی افتضاح شد گفتند ما کپی را سوزانیدیم. من گفتم من که اصل اش را دیدم که برای سوزاندن آورده بودید. بعد مرا صدا کردند گفتند اشتباه شده و برای فریب من بار دیگر از من خواستند که مجدداً کاردی را برای خانواده ام بفرستیم. من هم به آنها گفتم ارزانی خودتان باشد. بعد از این ماجرا من این داستان را برای همه دوستانم تعریف کردم. سازمان از این اقدام بسیار بر آشفته شد و مرا به همین دلیل زیر تیغ گرفتند .

علت ماندن در فرقه رجوی علیرغم مسئله داری آقای رجب زاده در ادامه در رابطه با درخواست بازگشت به ایران و جو سازی های فرماندهان فرقه از فضای داخل کشور و موانع پیش روی برای حاضرین توضیح داد :

مسئولین سازمان به من گفته بودند اگر تو روزی به ایران بر گردی اولاً باید دم مرز گور خود را با دست خودت کنده و منتظر طناب دار باشی. آنها حتی روی جنازه ات هم خاک نمی ریزند و سگ و گربه باید جسد تو را بخورند.

آنها برای ترساندنم ادامه دادند دولت ایران علیه تو خیلی تبلیغ کرده و به خانواده ات گفته اند که تو منافق هستی. بنابراین حتی اگر دم مرز تو را نکشند ، پسر تیر را بر قلبت خواهد زد یا اینکه دخترت قمه را بر سرت خواهد کوبید. آنها فضایی درست می کردند که ذهن را به طور کلی آبیندی کرده تا هرگز به فکر کشور و خانواده نیافتیم .

از سال ۱۳۶۸ نیز خانواده را حرام اعلام کرده و گفتند خانواده کانون فساد است.

نمی شناختم کار کردند و در واقع مغزشویی ام کرده و به من می گفتند ما بزودی به ایران برمی گردیم. با وعده های توخالی هر سال وعده های سر خرمن داده و همه ما را به امید این که در آینده نزدیک به ایران بر می گردیم فریب داده و با همین ترفندها ۲۸ سال اسیر فرقه بودم.

ترفندهای رهبران فرقه برای نگهداری اعضا در عراق

رهبران سازمان برای این که افراد فرار نکنند می گفتند اگر از سازمان جدا شوید شما را تحویل عراق می دهیم عراق هم طبق قانون شما را به جرم ورود غیر مجاز ۸ سال در زندانهای مخوفی مثل ابوغریب زندانی می کند و بعد تحویل ایران داده می شوید. ایران هم شما را اعدام می کند. خلاصه آنچنان فضای ترس و وحشتی در دل ما ایجاد کرده بود تا به فکر جدا شدن و فرار نباشیم.

دلایل مسئله دار شدن

در چند سال اول که در فرقه بودم هر سال عید که می رسید سازمان از ما می خواست برای خانواده کارت تبریک بفرستیم. من هم اقدام به نوشتن کارت کردم و تحویل سازمان می دادم تا برایم ارسال کنند و به این ترتیب امیدوار می شدم که خانواده از وضعیتم خبر دار می شود.

سال پنجم حضور من در اشرف بود که یک روز به طور اتفاقی یکی از مسئولین زن را دیدم که به سمت محل سوزاندن گزارش ها و کاغذها می رفت. یک کارتون کاغذ پاره را با خود به آن محل می برد تا آنها را در کوره بسوزانند. در همان زمان یک کانکسی آتش می گیرد و آن زن به من می گوید تو مواظب وسایل من باش تا برگردم. او به سمت دفتر فرماندهی مقرر رفته بود تا آن حادثه آتش سوزی را اطلاع دهد. من تا او بر گردد آن کاغذ پاره ها را نگاه کردم و دیدیم انبوهی کارت تبریک بچه ها را با خود آورده تا آنها را به جای این که به ایران بفرستند ، بسوزانند. اتفاقاً کارت خودم را که برای خانواده ام نوشته بودم نیز آنجا بود



فضای حاکم بر مناسبات فرقه

آقای رجب زاده در خصوص مناسبات فرقه ای در اشرف گفت:

سازمان به همه خیانت کرده و همواره دروغ گفته است. هیچ کس در مناسبات سازمان آزاد نبوده، کسی حق انتخاب حق فکر کردن نداشت و حق نداشت دوستی داشته باشد. کسی حق نداشته رادیو گوش کند و کسی حق استفاده از اینترنت را نداشته است.

سازمان از افراد تا پاسی از شب کار می کشید.

دلیل اش این بود که افراد خسته شوند و وقتی روی تخت خواب می افتند بی هوش شوند تا در بستر خواب و بیداری به فکر خانواده و کارکردهای غلط سازمان نیافتند یعنی با یک عامل مکانیکی می خواستند کاری کنند که اعضا به مسائل خطی و استراتژیک سازمان و همچنین به مشکلات و تناقضاتی که بین حرف و عمل سازمان وجود داشت فکر نکنند.

من هم تا آخر شب کار می کردم دلیل اش این بود که زیر فشار مسئولین سازمان قرار نگیرم.

نمی خواستم به من توهین شود چرا که آنها در نشست ها شخصیت افراد را با توهین خرد می کردند. نمی خواستم از جانب افراد به دستور فرماندهان تف باران شوم. نمی خواستم ناسزا بشنوم.

علت تن دادن به اجبارات سازمان حفظ شخصیت خودم بود. به همین دلیل سعی می کردم تا بهانه‌ای در زمینه کار روزانه به فرماندهان ندهم و چاره دیگری نداشتم.

ایام عید که فرا می رسید به یاد خانواده می افتادم و برای این که دیگران متوجه نشوند وقتی برای استراحت که می رفتم، زیر پتو به حال خانواده ام گریه می کردم چرا که اگر مسئولین متوجه این صحنه می شدند من می بایست در حضور صدها

نفر فاکت هایی مربوط خانواده ام را می خواندم و بازخواست می شدم. خیلی ساده نبود در واقع کافی بود آنها بفهمند کسی به خانواده اش فکر کرده است، این بدترین گناه بود و در آن صورت به اتهام وابستگی به خانواده آن فرد را زیر تیغ می بردند.

رجوی ها می گفتند اگر دلبستگی و وابستگی هست فقط باید برای آن دو باشد نه خانواده و اقوام و بستگان و ...، یعنی ارزش ها را باید جابجا می کردیم. عاطفه نسبت به خانواده جرم بود، اگر یکی از ما چنین احساسی را بروز می دادیم از سوی جمعی که سازمان تشکیل می داد هزار حرف نامربوط نثارمان می کردند. خلاصه شخصیت ما را خرد می کردند. این است فرهنگ رجویها.

زندگی در غار

در طول این ۲۸ سال مسئولین اشرف امکانی در اختیار ما نگذاشته بودند تا ما بتوانیم با ایران تماسی داشته باشیم ما که در اشرف بودیم حتی با موبایل هم آشنایی نداشتیم، می خواهم موضوعی را مطرح کنم شاید برای شما عجیب و خنده دار باشد ولی برای من و امثال من جای تأسف دارد. بعد از نجات از فرقه نیروهای عراقی مرا به هتل بردند.

عراقی ها به من موبایل دادند که با خانواده ام تماس بگیرم اما من قادر نبودم از موبایل استفاده کنم. ما را مثل اصحاب کهف سالیان متمادی در غار نگه داشته بودند و ما از دنیای بیرون و پیشرفت های آن بی اطلاع بودیم.

درون فرقه تنها تعدادی انگشت شمار از مسئولین بالا از امکانات ارتباطی برخوردار هستند. ضمن این که آنها هم حق ندارند به تنهایی با خارج از فرقه ارتباط برقرار کنند و حتما موقع تماس باید طبق ضابطه ای که وجود داشت، یک نفر به عنوان ناظر در کنارشان می بود تا خارج از مسئولیتی که به آنها داده اند کاری نکنند. یعنی یک وقتی با خانواده و



که او از سر اجبار به این جابجائی و آمدن به لیبرتی تن داده بود.

مسئولین فرقه در این زمینه با نمایندگان کمیساریای عالی پناهندگی همکاری نمی کردند و هر بار به بهانه های مختلف در امر مصاحبه ها جهت رفتن به کشور ثالث مانع تراشی می نمودند. به همین خاطر تا الان اکثر بچه ها بالاتکلیف در لیبرتی مانده اند .

لیبرتی محیط بسیار کوچکی است مثل اشرف نبوده و دارای تاسیسات آن چنانی نیست. ما توی کانکس زندگی می کردیم. ابعاد لیبرتی ۵۰۰ متر در ۵۰۰ متر است. با این حال این محیط کوچک توسط مسئولین سازمان کنترل و مهار می شود.

مابین کانکس ها فضای خالی وجود داشت که فرماندهان فرقه برای کنترل افراد آن فضای خالی را هم با کیسه گونی بستند. آنها به شدت فضای بسته ای را ایجاد کرده بودند و کسی حق نداشت به تنهایی از یک کانکس به کانکس دیگر تردد کند. ریل کار به این صورت بود که برای جابجائی به محل دیگر باید ویزا می گرفتیم. ضمن این که یک نفر را به عنوان نفر همراه با فردی که می خواست بدلیلی مثل دیدار با یکی از بستگان خود به کانکس دیگر برود کوبل (همراه) می کردند. در واقع فرقه با این گونه اعمال بر افراد کنترل بیشتری اعمال می کرد تا یک وقتی افراد فرار نکنند.

به دلیل بی اعتمادی بین اعضاء با فرماندهان و به دلیل رو شدن دست رجوی ، دیگر انگیزه ای در آنها وجود ندارد. اعضاء منتظر فرصتی هستند تا شرایطی پیش بیاید و خودشان را تعیین تکلیف کنند. تعداد اندکی هستند که به دلیل کارهایی که کردند مجبورند با سازمان باشند. بقیه شرایط شان فرق می کند و منتظر فرصتی هستند تا خودشان را از چنگ رجوی خلاص کنند.

در پاسخ به سؤال یکی از خانواده ها که پرسید مبنای انتخاب اعضای اسیر لیبرتی جهت مصاحبه

اقوام خودشان تماس نگیرند ملاحظه کنید رجوی تا کجا از ارتباط اعضاء با خانواده می ترسد.

تاثیر حضور خانواده در پشت درب اشرف

از وقتی خانواده ها به اشرف آمدند نور امیدی در دل ما زنده شد ما احساس کردیم از یک پشتیبانی برخوردار هستیم که قابل اتکاء است وقتی خانواده ها را در اشرف می دیدم امیدوار می شدم.

اگر تصمیم گرفتم خودم را از جهنم رجوی خلاص کنم ، انگیزه ام را از خانواده هایی که زحمت کشیده و به عراق می آمدند گرفته بودم .

وقتی خانواده ها می آمدند بچه ها تلاش می کردند به هم اطلاع بدهند که چه خانواده هایی آمدند و به همدیگر روحیه می دادیم.

می خواهم یک واقعیتی را به شما بگویم. نباید نقش خانواده هایی که به اشرف آمدند را در رابطه با جابجائی اشرف به لیبرتی فراموش کرد. اقدامات بین المللی و پیگیریهای دولت عراق برای خروج سازمان از اشرف و همچنین حضور خانواده ها در اطراف قرارگاه و فشار جهت تعیین تکلیف بستگان اسیرشان باعث شد رجوی علیرغم ادعای خود مبنی بر این که هرگز اشرف را خالی نمی کنیم تن به این شکست بدهد و حاضر شود همه نیروها را به لیبرتی منتقل کند تا از آنجا به کشور ثالث بروند. این جابجائی سبب خوشحالی اعضاء شد .

لیبرتی - کارشنکی مسئولین فرقه در کار

کمیساریای عالی پناهندگی

در ادامه آقای رجب زاده در رابطه با فریب های رجوی گفت :

روزی که به لیبرتی رفتیم فکر می کردیم بزودی از این محل به کشور ثالث منتقل می شویم. در قسمت ورودی لیبرتی تابلویی نصب شده بود و نوشته بود محل «ترانزیت موقت» ، خود عراقی ها به ما می گفتند شما بزودی از اینجا جابجا می شوید. ما هم فکر می کردیم در لیبرتی ماندگار نیستیم اما رجوی نقشه دیگری در سر داشت چرا



رجوی را ببینیم. به محض این که داخل مقرر شدم و تاسیساتی که رجوی برای حفظ خود بنا کرده بود را دیدم شوکه شدم. یکی از خبرنگاران سؤال کرد چی شد حالت خوب نیست؟ گفتم نه خویم وی سؤال کرد آیا به یاد خاطرات تلخی که از اشرف داشتید افتادید؟ گفتم نه من این تاسیسات غول پیکر را که دیدم قفل کردم.

پناهگاه رجوی دارای ۱۳ درب الکتریکی در اعماق زمین بود. سپس به محل اختفای رجوی می‌رسیدیم. دربها را نمی‌شد با دست باز کرد و خیلی سنگین بودند. در زیر زمین ۴۲ اتاق و در بالای آن ۶۶ اتاق دایر شده بود. این پناهگاه ضد بمب اتم، ضد موشک، ضد صوت بود و دارای ۱۲ دستگاه ژنراتور برق بود که اگر یکی از کار می‌افتاد دیگری را بلافاصله روشن می‌کردند. چنان مواد غذایی در یخچال آن اتاق‌ها وجود داشت که من هرگز در اشرف ندیده و نخورده بودم.

بسته بندی شده از اروپا برایش می‌آمد. در آن هنگام من لحظاتی به یاد صحبت‌های مریم قجر افتادم که با ریاکاری می‌گفت:

" الان که مسعود از سالن خارج شده می‌خواهم چیزی به شما بگویم چون او اجازه نمی‌دهد من این حرف‌ها را بزنم (در حالی که بلندگو در بیرون سالن هم وصل بود و خود رجوی هم آن حرف‌ها را می‌شنید. ولی او برای فریب چنین می‌گفت:) مسعود برای خودش لباس نمی‌خرد و از لباس سال‌های گذشته استفاده می‌کند و هر چه به او می‌گویم، می‌گوید من باید مثل بچه‌ها باشم!!" وقتی این صحنه را دیدم دریافتم تا به حال هر چه از زبان رهبران سازمان شنیدم دروغ بود و ۱۸۰ درجه عکس واقعیت است. به خودم گفتم چقدر ساده بودیم که در طی این همه سال حرف‌های آنها را باور می‌کردیم. رجوی به ما می‌گفت از ایران به ما کمک مالی می‌رسد!! آیا با آن پول‌ها (بر فرض که گرفتن کمک مالی از ایران درست باشد) می‌شد این چنین کاخی برای رجوی بنا کرد؟ هرگز!

با کمیساریای عالی پناهندگی چیست؟ آقای رجب زاده جواب داد:

بر اساس تفاهم سه جانبه بین دولت عراق، یونامی و سازمان، قرار بر این شده بود که سازمان بواسطه داشتن پرونده قضائی در عراق به دلیل کشتار اکراد و شیعیان، از عراق اخراج شوند. لذا کمپ اشرف متحل و نفرات به کمپ موقت ترانزیت (لیبرتی) منتقل شدند تا از آنجا به کشور ثالث بروند. از قرار معلوم هیچ اولویت بندی از طرف کمیساریا برای مصاحبه وجود نداشت اما شخص رجوی در این امر کارشکنی کرد. او نمی‌خواهد اعضای اسیر از عراق خارج شوند زیرا می‌داند رفتن آنها همانا و از هم پاشیدن تشکیلات همان، او از این پروژه به غایت می‌ترسد.

کمیساریا تصمیم داشت با یکایک افراد در لیبرتی مصاحبه کند. سازمان در این رابطه گفت افرادی که باید مصاحبه شوند را ما مشخص می‌کنیم.

اولین گروهی هم که برای مصاحبه مشخص کردند یک عده از مسئولین فرقه بودند. به دلیل همین کارشکنی‌ها تا امروز تنها ۲۱۰ نفر به کشورآلانی منتقل شدند که از این ۲۱۰ نفر حدود ۸۰ نفر به محض این که به آنجا رسیدند اعلام جدائی کردند. باقی افراد هم به دلیل مشکلات مالی فعلاً با سازمان مانده‌اند.

امیدوارم با روی کار آمدن آقای حیدر العبادی در آینده ای نه چندان دور تمام اسرای لیبرتی با انتخاب خود، یا به ایران بیایند و یا به اروپا بروند.

این یعنی اضمحلال کامل فرقه رجوی.

پناهگاه زیر زمینی رجوی

یکی دیگر از خانواده‌های حاضر در جلسه سوال کرد، آقای رجب زاده ما شما را در حین افشاگری درباره مقر زیر زمینی رجوی در تلویزیون دیدیم. در این باره کمی توضیح بدهید.

آقای رجب زاده گفت:

من بعد از این که از فرقه جدا شدم دو بار به همراه تعدادی از خبرنگاران به اشرف رفتم تا پناهگاه



زاده، ایشان قول دادند که در فرصت دیگری به استان آمده و با خانواده های بیشتری صحبت کنند.



جنایت رجوی علیه خانواده

یکی از خانواده ها پرسید آیا سازمان به شما خبری از خانواده تان داده بود؟

آقای رجب زاده گفت: ایدا، من اصلاً خبر نداشتم خانواده ام زنده هستند یا نه، سازمان در همان روزهای نخست از من خواسته بود تا در یک فرمی مشخصات خانواده ام را به طور مبسوط بنویسم.

مسئولین فرقه می دانستند که من متاهل هستم. وقتی از سازمان جدا شدم متوجه شدم خانواده ام اطلاع نداشتند من زنده هستم و رجوی ها نگذاشتند تا خبری از من به خانواده ام برسد. به همین دلیل بعد از ۱۳ سال همسرم با این تصور که من مرده ام ازدواج کرد.

وقتی آقای رجب زاده این موضوع را تعریف می کرد تمام حاضرین در جلسه اشک ریخته و به رجوی لعنت می فرستادند.

خانواده ها و بازگشته ها مکمل یکدیگرند

آقای رجب زاده در پایان صحبت هایش با تأکید بر نقش خانواده ها و جدا شدگان گفت:

نکته دیگر را به عرض شما برسانم، بعد از آزادی در هتل بغداد وقتی خبرنگاران می آمدند از من مصاحبه بگیرند من از آنها می خواستم که حتماً حرف هایم را منعکس کنند. می خواستم حرفهایم اثر داشته باشد راهی را باز کند تا برای آزادی دوستان دیگرم کاری کرده باشم. می خواهم بگویم شما هم نتیجه فعالیت های خودتان را دیدید. در این جلسه تعدادی بازگشته از استان حضور دارند که باعث خوشحالی همه ماهاست. در یک کلام انجمن مکمل کار شماست.

همکاری شما خانواده ها با انجمن حتماً نتیجه می دهد چنانچه تا اینجای کار شاهد هستیم تعدادی از بچه های استان مازندران به یمن زحمات همین بچه ها و خانواده ها به آغوش گرم خانواده برگشتند.

با توجه به استقبال خانواده ها از حضور آقای رجب

عناصر منافق و خود فروخته ، وضع آشفته گیلان و بی کفایتی درباریان ، انگیزه هایی بود که این روحانی جوان ، حساس و دلسوخته را به میدان سیاست و سپس به صحنه ی کارزار کشاند .

اما آن چیز که قابل تأمل می باشد نسبت دادن و سوء استفاده فرقه رجوی از بزرگان و مبارزان کشورمان همچون دکتر مصدق ، ستارخان و باقر خان ، میرزا کوچک خان جنگلی و ... می باشد که اهداف آنها را با اهداف خود پیوند زده و همه ساله در سایت های خود از قیام آنها با قیام خلق قهرمان کشور نام برده که بر علیه حکومت استبدادی به پا خاسته اند .

امروز هم فرقه رجوی طبق همان سنت قدیمی و البته مضحک به مناسبت سالروز میرزا کوچک خان مطلبی را در سایت رسمی خود منتشر ساخت که گوشه ای از آن را با هم مرور خواهیم کرد و در پایان هم به بحث و بررسی آن خواهیم پرداخت :

شعار مجاهدین جنگل ، اخراج نیروهای بیگانه ، برقراری امنیت و رفع بی عدالتی و مبارزه با خودکامگی و استبداد بود. و در ادامه :

" بخشی از سخنان مسعود رجوی در میتینگ استادیوم تختی شهر رشت - ۱۴ اسفند ۱۳۵۸ "

« به هر حال برای من افتخار بزرگی است که امروز یعنی در سالگرد پیشوای بزرگ نهضت ملی ، مصدق کبیر در میان شما باشم. در کنار شما ، در خانه شما ، یعنی در محضر میرزا ، سردار بزرگ جنگل ، سرداری که نخستین پیشگام تاریخ معاصر ایران در مبارزه انقلابی مسلحانه بود.

مگر ندیدید که سردار جنگل ، با همان سلاح و با همان عزم آهنین هر وقت لازم شد از قلب گیلان دوباره پیا خاست ، دوباره برخاست ، آمد در شهرها و روستاها و پیام جنگل سبز را که همان سرود سرخ رهایی است توده گیر کرد.



۱۱ آذر ماه سالروز درگذشت میرزا کوچک خان جنگلی

انجمن نجات مرکز تهران ، ۱۱ آذرماه ۹۳

یونس استادسرای مشهور به میرزا کوچک خان جنگلی مبارز انقلاب مشروطه و رهبر جنبش جنگل بود که در اعتراض به نقض تمامیت ارضی و استقلال ایران از سوی بیگانگان بعد از مشروطه قیام کرد.

او پس از هفت سال مبارزه سرانجام پس از شیبخون نیروی قزاق در جنگلهای شمال و همچنین کشته شدن و تسلیم شدن شماری از فرماندهانش همراه با ، گائوک افسر آلمانی معروف به هوشنگ ، قصد رفتن به نزد عظمت خانم فولادلو ، از متنفذین خلخال را که همیشه از میرزا حمایت می کرد ، داشت ؛ اما در کوههای خلخال دچار بوران و طوفان شدید گردیده و در ۱۱ آذر ۱۳۰۰ ، هنگامی که میرزا هوشنگ را به کول گرفته بود ، هر دو از پای در آمدند.

علی رغم تلاشی که در تحریف چهره ی میرزا به عمل آمده ، به شهادت تاریخ ، وی از مجاهدان مشروطیت و از هواداران جناح اعتدالیون مجلس و وفادار به اسلام بود. او سخت به اتحاد جهان اسلام عشق می ورزید. تاخت و تازهای خارجی در صحنه ی سیاست و اقتصاد کشور و سیاست بازی



رجوی) پس از آن در خرداد سال ۱۳۶۵ طی توافق با "طارق عزیز" وزیر خارجه صدام حسین، در فرانسه انجام دادید، برای ادامه باصطلاح مبارزه خود در واقع خیانت علیه مردم و کشور خود، در خاک عراق مستقر شدید و از این طریق با عملیات نظامی در مرز کشور و کشتن شمار زیادی از مردم میهن، در کنار عملیات تروریستی در داخل ایران، بیش تر و بهتر به صدام خدمت کردید و به مردم و کشور خود خیانت کردید.

شما (فرقه رجوی) پس از حمله آمریکا به عراق و سقوط صدام حسین در سال ۱۳۸۲ و خلع سلاح شدن به دامان کشور آمریکا و شاخه عملیات اطلاعاتی پنتاگون رفتید و فعالیت خود را علیه کشور و مردم ایران آغاز کردید تا شاید بتواند مدارکی جهت اثبات ادعاهای دولت بوش در مورد ساخت سلاح هسته ای بدست آورید و در همان زمان به صورت مخفیانه هزینه هایی به تعدادی از سازمان های مخالف کشور ایران جهت جمع آوری اطلاعات و در نهایت انجام فعالیت های تروریستی بر ضد کشور پرداخت کردید و به این خوش رقصی های خود می بالید و آن را با تمام وقاحت جار می زدید و می زنید.

نکته ای دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که میرزا کوچک خان همیشه در پیش قراول نیروی نظامی خود بود نه اینکه مثل مسعود رجوی رهبر فرقه سالها در سوراخ موشی بخزد و پی در پی پیام و بیانیه صادر کند و یا بیانیه چراغ خاموش صادر کند و نیروهای جدا شده خود را به مرگ تهدید کند. حالا سوال اینجاست که مبارزین کشورمان همچون میرزا کوچک خان کجا و فرقه و رهبر منفور شما کجا؟ میرزا اگر زنده بود و یا اگر می دانست در آینده ای نه چندان دور گروه منفوری همچون شما می خواهد از نام او و گروه او سوء استفاده کند اکنون از شما احساس تنفر می کرد و درسی فراموش نشدنی به شما می داد.

پس چه کسی گفت که میرزا یخ زد؟ نه، او همین جاست! توی دل تکتک ما و هم‌الآن دارد می‌تپد. آخر، ما همان نسلی هستیم که تفنگ و آرمان سردار را به دوش کشیدیم، نسلی که در آرمان و تفنگ سردار زنده شدیم و باز هم او در ما زنده خواهد شد.»

اما نکته اساسی که در این بحث قابل توجه می باشد این است که میرزا هدفش از مبارزه اخراج نیروهای بیگانه از کشور و استقلال کشور بود.

میرزا کوچک خان برای کشور و برای مردم کشورش جنگید و در این راه جان خود را از دست داد نه این که همانند شما (رهبران فرقه) به دامان دشمنان کشور و مردم برود و برای نابودی مردم دست به سلاح ببرد و یا با همکاری با کشورهای مستبد و استکباری همچون رژیم صدام و آمریکا به مردم خودش خیانت بکند.

میرزا با گروهی که تشکیل داد سعی در نابودی نیروی های قزاق داشت که در آن دوران به کشور هجوم برده و کشور عزیزمان ایران را تصرف خود درآورده بودند و همچنین به نوامیس مردم تجاوز می کردند. اما شما با گروهی که تشکیل دادید سعی در نابودی مردم کشور با خیانت های پی در پی تان داشته و دارید. نمونه تاریخی آن را می توان در دوران هشت ساله جنگ تحمیلی و هم آغوش شدن با رژیم بعث و همچنین هم پیمان شدن با آمریکای و اسرائیل جهت نابودی مردم کشور به وضوح مشاهده کرد. بله شعار مجاهدین جنگل، اخراج نیروهای بیگانه بود نه هم کاسه شدن با نیروهای بیگانه.

شما (فرقه رجوی) از تاریخ ۶۰/۳/۳۰ تا ۶۳/۸/۳۰ ژست مجاهدین جنگل و میرزا کوچکخانی به خود گرفتید و بر خلاف آنها اقدام به عملیات علیه مردم شمال کشور، ترور، درگیری و آتش زدن و تخریب منازل افراد در روستاها و شهرهای مناطق جنگلی نمودید. شما (فرقه

روزانه موارد متعدد نقض حقوق زنان را تجربه می کنند از طلاق و ازدواج اجباری گرفته تا عقیم شدن اجباری و برده کشی جنسی و کار اجباری ... اما نقض حقوق زنان که در سازمان مجاهدین خلق رخ می دهد زیر نقاب فمینیسم و دفاع از حقوق زن و تساوی زن و مرد پنهان می شود. زنان در سازمان " قهرمان " و " الگوی زن متریقی " نامیده می شوند اما در واقعیت آن ها گروهان هایی هستند که در یک سیستم برده داری نوین گرفتار آمده اند.

علیرغم شرایط دشوار و غیرانسانی زنان در سازمان مجاهدین خلق ، این سازمان تبلیغات عظیمی درباره ی آن چه حقوق زنان می خواند علیه حکومت ایران به راه می اندازد. حملات اسیدپاشی در اصفهان به گروه بهانه ی تازه ای داد تا جمهوری اسلامی را متهم به نقض حقوق زنان کند. هرچند که نگارنده حملات اسیدپاشان به زنان و دختران هموطن را تحت هر شرایطی محکوم می کند ، شایان ذکر است که سابقه ی موارد نقض حقوق بشر ، به ویژه حقوق زنان در سازمان مجاهدین خلق بسی و خیم تر از هشت مورد اسیدپاشی در اصفهان است.

نسرین ابراهیمی عضو سابق سازمان که در سال ۲۰۰۶ از سازمان فرار کرد یکی از اولین نجات یافتگانی است که شجاعانه از فساد رهبران مجاهدین خلق پرده برداشت . او اولین فردی بود که از عملیات " قله ی آرمانی " نام برد. این عملیات یکی از تکنیک های فرقه ی رجوی بود



همبستگی با زنان ساکن در قرارگاه های مجاهدین خلق

انجمن نجات مرکز فارس ، ۱۲ آذر ۱۳۹۳

۲۵ نوامبر ، پانزدهمین سالگرد روز بین المللی حذف خشونت علیه زنان بود. خشونت علیه زن نوع و خیمی از نقض حقوق بشر است ولی متأسفانه از این مفهوم همواره در سازمان مجاهدین خلق سوء استفاده شده است.

تأثیرات نقض حقوق زنان شامل موارد سوء استفاده دراز مدت فیزیکی و روحی می شود که گاهی به مرگ می انجامد. این پدیده بر زندگی اجتماعی و فردی زن تأثیرات منفی می گذارد و وی را از حضور عادی در جامعه منع می کند. خشونت علیه زن نه تنها قربانی را تحت تأثیر قرار می دهد بلکه خانواده و جامعه را درگیر خود می کند. در نتیجه ی سوء استفاده از جنس زن در سازمان مجاهدین خلق نیز زنان با عواقب ناگواری دست به گریبان شده اند.

بنا به شهادت بانوان جداشده از سازمان مجاهدین خلق ، زنان درون قرارگاه های مجاهدین



که طی آن شمار زیادی از زنان عضو سازمان به واسطه عمل درآوردن رحم، عقیم شدند.

بتول سلطانی که بیست سال عضو سازمان بود و مدتی را به عنوان عضو شورای رهبری در این فرقه خدمت کرد، پس از فرار در مصاحبه با پرس تی وی گفت که سازمان قطع تمام روابط افراد با جهان بیرون را اوج عضویت فرقه ای می بیند. زنان در سازمان مجاهدین خلق با درآوردن رحم هایشان و عقیم شدن ظاهراً به "قله ی آرمانی" می رسند و از آن پس نامزد رابطه ی جنسی با مسعود رجوی می شوند.

دیگر عضو سابق شورای رهبری سازمان، زهرا میرباقری ست که تأیید می کند که دست کم ۹۵ زن متحمل عمل درآوردن رحم شدند و توسط مسعود رجوی مورد سوء استفاده جنسی قرار گرفتند. میرباقری فهرستی ارائه می دهد که نام زنانی را افشا می کند که به بهانه های مختلف تحت عمل جراحی قرار گرفتند.

به گواه سه زن جدا شده از سازمان که در مستندی در پرس تی وی با آن ها مصاحبه شده است، در فرقه ی رجوی، عشق، زندگی متأهلی و مادری ممنوع است. به علاوه همه زنان باید به مسعود رجوی به عنوان شوهر خود فکر کنند و مخالفت با این دستور منجر به شکنجه جسمی و روحی و در مواردی حذف فیزیکی فرد می شود.

نسرین ابراهیمی در این مستند می گوید: "مریم رجوی نشستهای زیادی برای ما می گذاشت، نشست های خیلی طولانی. او

می گفت: "همه ی ما زنان فقط یک شوهر داریم و او مسعود است." او حتی می گفت: "شما خوش تیپ ترین و بهترین شوهر عالم را دارید. پس دیگر چه می خواهید؟"

نخستین افشاگر و روشنگر فساد جنسی مسعود رجوی، خانم بتول سلطانی توصیف می کند که چگونه زنان با شستشوی مغزی وادار به رابطه داشتن با رجوی می شوند. هر چند که برای خودش هم قابل باور نبود اما وی هم یکی از قربانیان سوء استفاده جنسی مسعود رجوی شد. او در این فیلم می گوید: "من تصورش را نمی کردم که حرف های او {مریم} روزی عملی شود و من مجبور بشوم با رجوی رابطه داشته باشم. فکر می کردم که این ها فقط حرف های ایدئولوژیک است. حتی تصورش را نمی کردم که مریم با او رابطه ی جنسی داشته باشد."

در مقایسه با حمله ی اسید پاشی به چند زن در ایران - که البته انزجار آور است و به هیچ روی پذیرفتنی نیست - موارد نقض حقوق زن در جامعه ی نهصد نفره ی فرقه ی رجوی که در چند مورد مخالفت زنان منجر به سر به نیست شدن آنها شده است، بسیار وخیم است. پرو پاگاندای سازمان درباره ی آن چه نقض حقوق زن در ایران می خواند مستمسکی است برای سرپوش گذاشتن بر گزارش ها و گواهان بی شمار از نقض گسترده ی حقوق زنان در جامعه ی کوچک فرقه ی رجوی. «مزدا پارسی»



آقای نظری واقعاً ما خانواده های گیلانی و مازندرانی قوت قلب می گرفتیم و هیچ احساس کمبود و حتی خستگی نمی کردیم.

وقتی توانستیم با کارشکنی سران تشکیلات رجوی فرزندانمان را ببینیم کوتاه نیامدیم و با مسولیت آقا صمد وکیل عراقی گرفتیم و رفتیم دادگاه عراقی شکایت کردیم مبنی بر اینکه حق مسلم و طبیعی مان است که بتوانیم فرزندانمان را که در اسارت رجوی هستند در شرف ملاقات بکنیم .

با حضور فعال آقا صمد فعالیت مان گرفت و کلی از سوی مطبوعات عراقی انعکاس گرفتیم و کلی توانستیم رجوی را رسوا بکنیم و در دادگاه عراقی برایش پرونده بسازیم که آقا او یک تروریست است .

او یک شبکه آدم ربای مافیایی دارد و او به ملت ایران و هم عراق ظلم و تعرض کرده است و نتیجه اینکه باید شرش را از عراق کم کند تا ما بتوانیم اسرای اشرف را درآغوش بگیریم .

آنچه که برایم و سایر خانواده ها انگیزاننده بود نقش تأثیرگذار زنده یاد نظری در آن ماموریت بود . چقدر این انسان والا و درعین حال خاکی بود . همیشه تو جمع ما بود و در لحظه لحظه فعالیت مان بعنوان پیشرو کمک کارمان بود.

سر آخر نیز با ایشان به زیارت عتبات عالیه در کربلا و کاظمین رفتیم و از امامان خود استمداد طلبیدیم که با نابودی رجوی فرزندانمان از آن جهنم رهایی یابند.

از این فرصت استفاده می کنم و این ضایعه بزرگ را به خانواده محترم ایشان و کل خانواده های بزرگ انجمن نجات تسلیت می گویم و برایشان نیز اجر اخروی طلب می کنم ."



صمد نظری سرشار از انرژی بود

انجمن نجات مرکز گیلان ، ۱۲ آذر ۱۳۹۳

آقای ناصر تلاوتی از خانواده های بسیار فعال و مرتبط با انجمن نجات که دو فرزندش بنامهای امین و احمد در دهه هشتاد در ترکیه توسط شبکه قاچاق آدم ربای مافیای رجوی به بهانه گرفتن اقامت در اروپا و اشتغال بهتر به عراق هدایت و به گروگان گرفته شدند و تاکنون برغم گذشت بیش از یک دهه همچنان در اسارت رجوی هستند ؛ امروز در دفتر انجمن حضور یافتند و ضمن ملاقات با رضا رجب زاده در خصوص درگذشت نابهنگام و غیر مترقبه آقای صمد نظری گفتند :

" شخصاً با شنیدن خبر درگذشت اندوهناک زنده یاد نظری خیلی متأسف و متأثر شدم .

ایشان حقیقتاً خیلی فعال و پرانرژی بودند و برای رهایی عزیزانمان تلاش فراوان نمودند و در این مسیر انسانی و خداپسندانه رنج فراوان متحمل شدند که خود شاهد بخش کوچکی از آن بودم.

هیچ وقت چهره خندان و مهربان و با روحیه ایشان در ماموریت به عراق از خاطر نمی رود . اگر اشتباه نکنم سال ۱۳۸۹ بود که خودم به اتفاق همسر و همچنین خانم زهرا رجبی که برادرش را در اسارت رجوی دارد قرار شد با اکیپ مازندران با مسئولیت زنده یاد برای ملاقات با عزیزانمان به عراق برویم و چنین شد در آن مسافرت با حضور



بیانیه گروهی از رها شدگان از مناسبات فرقه ی رجوی در آذربایجان شرقی

انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی ، ۱۱ آذر ۹۳

تهدیدات رجوی بر علیه جدا شدگان ، آب در هاون
کوبیدن است!

اطلاع یافتیم که مسعود رجوی خود شیفته در این
اواخر دچار پیرانه سری شده و ضمن صدور یک
پیام صوتی طولانی و خسته کننده ، تهدیدهایی
برعلیه رها شدگان از این مناسبات فرقه ای و
برده دارانه انجام داده تا بدین وسیله اکثریت
ساکنین لیبرتی را که روز بروز با پی بردن به
ماهیت کثیف و وطن فروشانه ی این تشکیلات
فرقه ای درصدد جدائی از آن می باشند ، درتنگنای
باصطلاح وجدانی قرار داده و چند صباحی بیشتر به
زندگی مرفه و ننگ آلود خود ادامه دهد!

اما این حکم تاریخ است که کلاشان و حقه بازان
عاقبت خوشی نداشته و نامشان در صفحات سیاه
تاریخ ضبط می شود و رجوی را هم از این قاعده
گریزی نیست!

ضمن اعلام تاسف از حضور قبلی خود در سازمانی
که نشان داد که تحت رهبری این آدمک شارلاتان
به خیانت و وطن فروشی مشغول بوده ، سخنان
رجوی را که بمناسبت عاشورای حسینی و در
راستای سوء استفاده از احساسات مذهبی اسرای
لیبرتی تدوین و ایراد شده ، مشتی اراجیف دانسته و
به بی خردی و کم سوادگی مسعود رجوی آگاهی
بیشتری پیدا کرده و ضمن محکوم کردن فصل به
فصل این پیام منحوس ، بر وجود اراده و عزم استوار
خود در راه افشاگری هر چه بیشتر در مورد واقعیات
درونی تشکیلات رجوی تأکید نموده و از سایر
جدا شده ها، اعضای خانواده های گرفتار رجوی و
سایر هموطنان خیراندیش نیز توقع داریم که در
رفع فتنه ای که رجوی درصدد برپا کردن آن
است ، یار و مددکار ما باشند!

سیروس غضنفری

اکبر خباره

اسماعیل آقاپور

لطف اله محمدی

جلال سلمانی

مسعود تقی پوریان

حسین همتی

کریم سجودی

احد رسول پور

احمد حسین زاده

محمد رضا مبین

نادر چپ چاپ

جعفر فرج پور اندبیلی

حبیب مونس قراملکی

شهریار صمده

کرم خیری

علی امانی

سعید پاکدل

علی قنبر زاده

الله وردی رسول زاده

حیدر ابوالحسنی

مهدی پور قاسم

اکبر دولت نژاد

جمشید نظری

محمد رضا شمس

محمد جواد اسدی

علیرضا مقدمی



می شود و هشدار می دهد که ایران را نگذارید هسته ای شود و از همین قبیل سوز و گدازهای دیگر...

نتانیاهو در جواب خبرنگار که از او پرسید: شما چرا موافق توافق کشورهای ۱+۵ با ایران نیستید؟! با ناراحتی و حالتی عصبی جواب می دهد که ایران هسته ای خطرناک است. و باز تهدید می کند اگر جهان جلوی هسته ای شدن ایران را نگیرد اسرائیل خودش اقدام لازم را انجام خواهد داد، ما حق دفاع از خود را برای خودمان حفظ خواهیم کرد و ...

رجوی هم در ۱۱ آبان ۹۳ با عصبانیت و پرخاشگری از اینکه مورد سؤال جداشده ها از فرقه خودش قرار گرفته جوابی مشابه جواب نخست وزیر اسرائیل می دهد و از اینکه دیگر کشورهای اروپا و امریکا آنطوری که او می خواهد علیه ایران موضع نمی گیرند و کسی برای حرفهایش تره هم خورد نمی کند عصبانی شده بود و از آنها قطع امید کرده و در حالیکه دچار هذیان گویی شده با تهدید به قتل و کیفر جواب مقامات دولت عراق و جداشده ها از فرقه خودش را می دهد و حق دفاع از خود را این بار، نه در اشرف که در لیبرتی با چنگ و دندان مطرح می کند. حالا چه کسی و یا چه کسانی می خواهند به لیبرتی حمله کنند معلوم نیست و چرا رجوی بدنبال خون و خونریزی است؟!... اما تا بوده رجوی این طوری کارش را پیش برده. رجوی هم مثل نتانیاهو همیشه در بحران و درگیری و کشت و کشتار امکان حیات داشته است پس رجوی نمی تواند به چیزی جز به



تا وقتی نتانیاهو هست رجوی نیازی به علنی شدن ندارد

انجمن نجات مرکز خراسان رضوی، ۱۳ آذر ۱۳۹۳

مصاحبه نخست وزیر اسرائیل را با یکی از خبرگزاریها دیدم که درباره مذاکرات اخیر ایران با کشورهای ۱+۵ اظهار نظر می کرد او از اینکه این کشورها با ایران به توافق نهایی نرسیدند خیلی خوشحال بود و از طرفی هم از اینکه دنیا حرف او را درباره ایران که به هیچ عنوان نباید حق غنی سازی داشته باشد را گوش نمی کند ناراحت و عصبی بود. در حالیکه به نتانیاهو نگاه می کردم یک لحظه احساس کردم مسعود رجوی دارد حرف می زند و گفتم معلوم است تا وقتی نتانیاهو هست اصلاً رجوی نیازی به علنی شدن ندارد با خودم فکر کردم چرا چنین احساسی نسبت به نخست وزیر اسرائیل پیدا کردم آخر او کجا، مسعود رجوی کجا. خوب که به حرف های نخست وزیر اسرائیل دقت کردم دیدم او دارد حرفهای مسعود رجوی را می زند، رجوی هم از به نتیجه رسیدن این مذاکرات ناراحت و عصبی



جنون قدرت و سکس سرپایش را فرا گرفته است و همان طوری که خودش در سخنرانی ۱۱ آبانش گفته فقط با یک انقلابی خون بار راهش باز می شود و این یعنی باز هم قربانی کردن همه اسیران در لیبرتی تا به گفته خودش راهش باز شود. پس برای نجات اسیران دربند فرقه تروریستی رجوی که در لیبرتی گرفتار این جانی خون آشام هستند باید همین حالا کاری کرد چرا که فردا دیر خواهد بود.

بخصوص از دولت محترم عراق باید خواست بخاطر خانواده هایی که سالیان در انتظار و اشتیاق حتی یک تماس عزیزانشان که اسیر رجوی جانی هستند ، می سوزند امکان دیدار آنها را با عزیزانشان فراهم کند چراکه این حق هر انسانی است که اعضای خانواده اش را در هر شرایطی دیدار کند آیا سازمانهای مدافع آزادی و حقوق بشر نباید به سران این فرقه فشار بیاورند تا به این حق مسلم تن دهند؟ تا کی باید دست چنین جنایت کاری را باز گذاشت.

اما همانطوری که این خانواده ها بودند که رجوی را مجبور کردند تا از کانون استراتژیکش (قلعه اشرف) کنده شود و به زندان لیبرتی تن بدهد ، بدون تردید این بار هم این خانواده ها خواهند بود که درب زندان رجوی در لیبرتی را باز خواهند کرد و عزیزانشان را در آغوش خواهند گرفت و به یاری خدا ، آن روز خیلی دیر نخواهد بود. « بهروزی »

گفته خودش انقلاب خون بار فکر کند چرا که او از اول [منظورم بلافاصله بعد از بیرون آمدن از زندان در سال ۱۳۵۷ ساز مخالفت با انقلاب مردم را شروع کرد البته جواب این سؤال را که آیا این ساز مخالف زدن او سهواً بود یا نه عامدانه و آگاهانه و دقیقاً حساب شده و مزدورانه (به نظر بنده که از ۵۷ با سازمان بودم بطور قطع و یقین می گویم رجوی حساب شده و مزدورانه این ساز مخالف را با امام و انقلاب زد اگرچه جواب این سؤال به بررسی جامع و کاملتری نیاز دارد) بوده است].

رجوی ذاتاً و خصلتاً بحران زی و شکاف زی بوده همانطوری که هم فکر و هم سخنش اسرائیل این طوری تابحال توانسته به حیات خیانت بار و جنایت کارانه اش ادامه دهد حیاتی که متکی به نیروی خارجی بوده و می باشد. پس می بینید از قضا تصادفی نیست که موضع گیریهای این روزهای فرقه رجوی از خود رجوی گرفته تا همه تشکیلاتش دقیقاً منطبق بر موضع گیریهای نخست وزیر و دولت اسرائیل است. آیا همین یک نمونه از هزاران نمونه دیگر که نشان از هم سویی و همدلی فرقه رجوی با دشمنان ایران ایرانی داشته و دارد نباید نقطه تاملی باشد برای کسانی که هنوز در تشکیلات فرقه ای رجوی باقی مانده اند یا در خارج کشور هنوز از فرقه رجوی حمایت می کنند؟ تا از این فرقه تروریستی صف خود را جدا کنند؟

بخصوص بعد از سخنرانی رجوی در ۱۱ آبان ۹۳ دیگر هیچ شک و شبهه ای باقی نمانده که رجوی یک مزدور خائن ، رهبر فرقه ای است که



فرقه رجوی دشمن قسم خورده دانشگاه و دانشجو

انجمن نجات مرکز خوزستان ، شنبه ۱۵ آذر ۱۳۹۳

روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ سه تن از دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف؛ شریعت رضوی، قنچچی و بزرگ نیا در اعتراض به حمایت دولت آمریکا از سیاست سرکوب گرایانه رژیم وابسته به شاه و به هنگام بازدید نیکسون معاون رئیس جمهور وقت آمریکا از ایران هدف رگبار نیروهای سرکوبگر شاه در مقابل دانشگاه قرار گرفتند و با خون خویش سنگفرش های دانشگاه را رنگین کردند. از آن تاریخ به بعد این روز به عنوان "روز دانشجو" در تاریخ مبارزات دانشجویی به ثبت رسید. مسعود رجوی که به یمن خون هزاران شهید و از جمله شهدای دانشجو و پیروزی انقلاب اسلامی مردم ایران این فرصت را پیدا کرده بود که در صحنه سیاسی سری باز کرده و خودی نشان دهد به منظور جلب حمایت قشر دانشجو و در راستای پیشبرد اهداف و مقاصد فرصت طلبانه سیاسی خود به محیط دانشگاه چنگ انداخت. رجوی با عوام فریبی خاص خود از صداقت و کم تجربگی این قشر جوان سوء استفاده نموده و سعی کرد خود را در دانشگاه و در بین دانشجویان بعنوان یک فرد مترقی و آزادیخواه جا بزند، بخصوص اینکه بدلیل مشخص نبودن مرز بندیها ماهیت واقعی رجوی و فرقه وی برای آنها ناشناخته بود. در چنین شرایطی بود که انجمن های مختلف در دانشگاه ها

شکل گرفت و رجوی با شیادی سیاسی خاص خود پروسه جذب دانشجو را آغاز نمود. صدها دانشجو را با فریبکاری به میتینگ های خود کشاند یا نشریه بدست بر سر چهار راهها و میادین عمومی به شکار دیگر نیروی جوان دانشجو که فاقد تجربه سیاسی بودند پرداخت. با شروع جنگ مسلحانه از سوی وی بخش عمده ای از این نیروها که هنوز به ماهیت ضد دمکراتیک و خشونت طلبانه رجوی پی نبرده بودند در قالب تیم های تروریستی برای انجام ترورهای کور و کشتن حتی انسانهایی که نقشی هم درحاکمیت هم نداشتن سازماندهی شدند با شکست مبارزه مسلحانه و فرار فرمانده عالی سیاسی نظامی به جبهه اورسوراواز نیروهای باقیمانده به منطقه کردستان و سپس به عراق انتقال یافتند و با فراگیری آموزش های پیچیده ترور و بمب گذاری توسط نظامیان بعثی برای انجام ترور و بمب گذاری به ایران اعزام شدند. ترورهای کور، خمپاره باران اهداف غیر نظامی، بمب گذاری در میادین عمومی که منجر به کشته و زخمی شدن تعداد زیادی از شهروندان گردید و در نهایت شرکت در عملیات مشترک با ارتش عراق علیه مردم ایران و همچنین انتفاضه مردم عراق بعنوان بخشی از بیلان کار نیروهایی بود که روزی در توهم بدست آوردن آزادی و رفاه و آرامش هموطنان خود به دام فرقه رجوی افتاده بودند. دانشجویانی که روزی در سنگر دانشگاه در آرزوی گام گذاشتن در مسیر شهدای ۱۶ آذر بودند تا چشم باز کرده خود را در قلعه الموت اشرف و در حصار



دیوارهای بتونی و سیم خاردار و برج های سر به فلک کشیده مناسبات فرقه رجوی یافتند جایی که رجوی آن را به اصطلاح دانشگاه واقعی نامیده بود. در دانشگاهی که درس اول آن ذوب شدن در مناسبات فرقه گرایانه رجوی و تهی شدن از هویت واقعی انسانی خود بود. در این دانشگاه دانشجویان حق فکر کردن و انتخاب نداشتند و اساتید مجرب دانشگاه رجوی برایشان تدریس می کردند که چگونه فکر کنند! و چه بگویند! و چه بخورند! چه بنویسند! چه بپوشند! و چه وقت بخوابند! آزادی عقیده و بیان در مناسبات فرقه رجوی به نوعی ضدیت و مخالفت با انقلاب ایدئولوژیک خود ساخته رجوی محسوب می شد و به فردی که روی آن اصرار می کرد مارک فردیت و روشنفکر نما زده می شد!! کلمات چرا؟ چگونه؟ چطور؟ چه وقت؟ کلمات ممنوعه اعلام گردید و مرز سرخ مناسبات فرقه شمرده می شد!! و اگر کسی جرأت می کرد از این مرز سرخ ها عبور کند و به ذهنش خطور می کرد که چرا و چگونه سالیان از بهترین روزهای جوانی اش را بدنبال یک هدف نامعلوم و تحت تأثیر تحلیلهای من درآوردی در یک بیابان خشک و سوزان و در محاصره سربازان تا دندان مسلح صدام سپری کرده می بایست در نشستههای وحشتناک "عملیات جاری" واحد پاس کرده و در دیگ های بقول رجوی صد درجه ای که حرارت آن پیوسته توسط چماقداران سرکوبگر رجوی بالا و بالاتر می رفت سوخته و ترم بگذراند. اگر به ذهن این

دانشجویان بخت برگشته دانشگاه مسعود و مریم می زد که چرا و چگونه علیرغم گذشت بیش از ۳۰ سال هیچ خبر و اطلاعی از خانواده اش ندارد و تا چه وقت از یک تماس تلفنی و یک نامه به عزیزترین کسانش محروم است به اتهام وابستگی به خانواده که در فرهنگ لغات دانشگاه رجوی کانون فساد نامیده شده بود! مورد شدیدترین تویبیهها قرار می گرفت و مجبور می شد که صدها گزارش غلط کردم نوشته و بخواند. اگر می پرسید چرا طلاق و اینکه جدا شدن زن و شوهرها چه مسئله ای را از مبارزه و سرنگونی حل می کند و تکلیف فرزندان خانواده بلحاظ عاطفی چه می شود به دریافت لقب "رینه وحشی" از اساتید دانشگاه رجوی یعنی مهوش سپهری، مهدی ابریشمچی، فهیمه اروانی و دیگر سرکردگان فرقه مفتخر می گردید و می بایست هفته ها در یک بنگال انفرادی قرنطینه می شد تا اثبات کند که این "نون وحشی" بوده که قصد سوراخ کردن انقلابش را داشته است. نسل دانشجویی که روزی به منظور فریب و سوء استفاده از آنها سمبل مبارزه برای آزادی تلقی می گردید در مناسبات داخلی و نشست های انقلاب ایدئولوژیک رجوی بچه سوسول، تیتیش مامانی و جوجه بورژوا لقب می گرفت!! این چنین بود که رجوی این دشمن قسم خورده ی دانش و دانشگاه واژه دانشجوی را نیز همانند آزادی، علم، عدالت، ترقی خواهی به لوث وجود نفرت انگیز خودش آلوده کرد و برای رسیدن به اهداف جاه طلبانه و کیش شخصیت خود صدها



دانشجو را فقط به دلیل اینکه می خواستند سرنوشت خود را رقم بزند و بنای مخالفت با فضای دیکتاتوری حاکم بر مناسبات او را گذاشتند به زندانهای ابوغریب فرستاد، سربه نیست کرد و یا برای سالیان در مناسبات به اسارت گرفت و خیل دانشجویان جدا شده از فرقه رجوی بزرگ ترین دلیل برای اثبات این ادعاست. ولی بلاخره تاریخ و عبرت روزگار آن روی خودش را نیز به سرکردگان این فرقه نشان داد و به دنبال عقب نشینی مفتضحانه از کمپ بدنام اشرف سابق و انتقال نیروها به لیبرتی و به دنبال آن گشوده شدن قفل خروج نیروها از عراق و گام نهادن برخی از آنها به کشورهای آلبانی و آلمان عوامل فرقه که از صحنه اجتماعی و سیاسی ایران به کلی خود را حذف شده می بینند مذبحخانه بار دیگر تلاش می کنند چهره عوض نموده و با دست زدن به تبلیغات گسترده در فضای مجازی، دادن پیام های دروغین و مخفی شدن در پشت هویت های کاملاً مجهول بنام های دانشجویان دموکراتیک، جنبش فعال دانشجویان زن و تشکل های بی نام و نشان در دیارفرنگ بقول خودشان کانونهای اعتراض و شورش در دانشگاهها را در سالروز ۱۶ آذر سازماندهی کنند تا همانند دهه اول انقلاب از صداقت دانشجویان سوء استفاده نموده و به زعم خود بار دیگر آنها را جذب مناسبات فرقه کنند. غافل از اینکه دانشجویانی که طی این سالیان با ماهیت واهداف ضد دانشجویی این فرقه به خوبی آشنا شده اند آگاهتر از آنند که در حصارهای ذهنی آنها گرفتار آیند. یقیناً ماهیت

تروریستی و عملکرد این فرقه در خیانت به منافع خلق و میهن و خوش خدمتی برای دشمنان مردم ایران آنقدر واضح و روشن است که دیگر هیچ دانشجویی تحت تأثیر شعارها و پیام های فریبنده سرکردگان فرقه منفور رجوی قرار نخواهد گرفت. سرکردگان این فرقه و شخص مریم رجوی در حالی عوامفریبانه و با وقاحت تمام در روز ۱۶ آذر دانشجویان را خطاب قرار داده و می دهند که در حال حاضر صدها دانشجوی سابق را در کمپ لیبرتی به اسارت گرفته و کماکان مانع از خروج آزادانه آنها از مناسبات فرقه در عراق می شوند و آنها را از حق تعیین سرنوشت خود که همانا حق انتخاب مسیر آینده زندگی است محروم نمودند. رجویها عملاً در طی این سالیان نشان داده اند که دشمن قسم خورده دانشجو و دانشگاه هستند و برای ارضای منافع حقیر مادی و ادامه زندگی خفیف خائنانه خود حاضرند دهها نفر از همین دانشجویان را قربانی خود نمایند. بنابراین در سالروز ۱۶ آذر با صدای رسا باید به رجویها گفت؛ که دانشگاه و دانشجو بیدار است و هرگز شعارها و پیام های دروغین خائنین و دشمنان قسم خورده مردم ایران نمی تواند آنها فریب دهد و امروز درس اول در محیط دانشگاه گفتن نه بزرگ به رجویهاست و آنها مبارزه بی امان افشاگرایانه بر ضد این فرقه تروریستی و ضد مردمی را مبرم ترین وظیفه ملی و میهنی خود می دانند. بار دیگر ۱۶ آذر یاد شهدای قهرمان این روز حماسی را گرامی داشته و برروان پاک آنها درود می فرستیم.



یک خاطره از یک سوژه نشست حوض در حضور رجوی

انجمن نجات کرمانشاه ، ۱۳ آذر ۱۳۹۳

فلسفه نشست مذکور این بود که تمامی مسئله داران و منتقدین موجود تا آن زمان حرفشان با رجوی این بود که تو ارتش آزادیبخش تشکیل دادی و وعده سرنگونی را دادی اما این گونه نشده اشکال این استراتژی در کجاست؟

و سؤال همه این بود که کار از اساس غلط بوده و با این ساز و کار پیروزی و سرنگونی امکان پذیر نیست.

رجوی برای اینکه توپ رابه میدان مریدان و نیروهای مسئله دار اندازد این نشست را راه اندازی کرد و در آن انحلال ارتش آزادیبخش را اعلام کرد و گفت از فردا هر فردی برود خانه خودش و پی کارش . بعد از کش دادن این سناریو طی چند شبانه روز او بحث باز تأسیس ارتش و موسسان دوم را عنوان کرد و گفت هرکس خواهان تشکیل مجدد ارتش آزادی است بایستی خودش امضاء بدهد و خود را موسس بداند و روی تابلو در جلوی دوربین ها خود را ثبت نام کند .

در واقع رجوی می خواست بعدها اگر کسی طلبکاری پیروزی و سرنگونی را از او کند با او برخورد کند و بگوید این من هستم که طلبکار شما هایم من منحل کردم و این شما بودید که مجدداً تاسیس کردید و موسسان دوم شدید چرا سرنگون نمی کنید؟ و از این تاریخ قضیه عکس

شد و رجوی طلبکار و بقیه تو سری خور و بدهکار او شدند .

این مقدمه برای اشراف به هدف نشست حوض بود و اما خاطره تلخ به شرح زیر است .

در این نشست تک به تک بایستی موضع می گرفتند. در چاله ای که مقابل سن و جایگاه رجوی بود زانو می زدند و بعد از افشای خود و اعتراف اجباری به خیانت به رهبری درخواست و التماس برای ثبت نام می کردند.

روزها و شب ها سپری شد و این سیکل و سناریوی خسته کننده ادامه داشت برخی سوژه ها سخت زیر ضرب می رفتند و جمع و رجوی هم از برخی افراد که چیزی حالیشان نبود براحتی می گذشتند . یکی از سوژه ها فردی به نام جواد (گ) بود اگر اشتباه نکنم در بخش پدافند ضد هوایی سازماندهی بود او را به ضرب و زور به حوض و چاله معروف کشاندند و بعد از زانو زدن میکروفن بدستش دادند و او برای اینکه خود را خلاص کند در یک جمله گفت مرا ثبت نام کن و من هم موسس دوم می شوم .

رجوی سیستمی داشت که بلافاصله یاد داشت و نت هایی را بهش می رساندند .

او گفت مسئول جواد کیست؟ زنی بلند شد و گفت جواد بایستی از بین خود و رهبری یکی را انتخاب کند . چند مرد هم که از مسئولین رده های جواد بودند گفتند این مفت خور و زرنگ است با یک جمله می خواهد از قضیه عبور کند.

رجوی گفت : جواد چی میگن . آنها گفتند جواد



بایستی در جلو این جمع ۴۰۰ نفری و رهبری کاری کند که ما بطور مادی و ملموس تغییر در او را مشاهده کنیم و ثابت کند که از خودش گذشته و در صحنه نبرد حتی انتحار هم می کند.

جواد گفت هر چه شما بگید من آماده ام همین الان بفرستید عملیات. آنها گفتند این بلوف است تو یک کار ساده که همه در موقع حضور زنان شورای رهبری برای آنها شعر می خوانند و رقص می کنند نمی کنی.

رجوی گفت جواد ثابت کن. و جواد روبه جمعیت کرد و شروع به رقصیدن و خواندن کرد. رجوی قبول نکرد. جمع گفت جواد بایستی این کار محترمانه را کنار بگذارد بلکه کاری کند که در آینده اگر جمع و رهبری او را لجن مال هم کنند چاره ای جز تسلیم نداشته باشد تا ما بدانیم او در صحنه عمل و پای چوبه دار هم از بین خود و رهبری، رهبری انتخاب کند.

جواد درمانده و وامانده گفت من نمی دانم اکنون در این جا چطور این کار را ثابت کنم. رجوی به جمع گفت کسی پیشنهادی دارد. یک دفعه فردی به نام طاهر سلجوقی از مسئولین بلند شد و گفت: جواد برای خرد کردن شخصیت خود و اینکه به خود ثابت کند که چیزی برای از دست دادن ندارد مثل سگ عوعو کند تا اینگونه تمامی پل های پشت سرخود را با دنیای فردیت و شخصیت کاذب خود خراب نماید و اینگونه رها شود وقتی جواد این کار را بکند در آینده اگر مسئله دار هم شود این کار هرز و تضمین اوست که خودش برای خودش

ساخته و عقبگرد نمی کند.

جواد چون چاره ای برای خود نمی دید دو بار با صدای کوچولو عوعو کرد که با اعتراض فالانژها و چماقداران رجوی مواجه شد و گفتند بایستی دو بار دور سالن نشست را دور بزند و صدای سگ را تکرار کند تا همه به چشمایش نگاه کنند و اینگونه تضمین شود.

سوژه ی بینوا با تناقض کامل در سالن در حضور رهبری عقیدتی فرقه عوعو کنان دور سالن را زد و به حوض برگشت و ثبت نام گردید.

در حقیقت این مشتی از خروار فاکت ها و نمونه های متعدد تحقیر شخصیت افراد برای اسیر کردن آنها در تار عنکبوتی رجوی بود.

هرفرد و عضوی چند بار در مقاطع مختلف برای اثبات خود به مناسبات شیطانی فرقه مجاهدین مجبور به این گونه سناریو های مسخره شده است و فیلم عکس و مدرک سازی شده اند و اکنون هم اسیر همین اسناد جعلی هستند.

رجوی گفت جواد ثابت کن. و جواد روبه جمعیت کرد و شروع به رقصیدن و خواندن کرد. رجوی قبول نکرد. رجوی به جمع گفت کسی پیشنهادی دارد. فردی به نام طاهر سلجوقی از مسئولین بلند شد و گفت: جواد برای خرد کردن شخصیت خود و اینکه به خود ثابت کند مثل سگ عوعو کند ...



آنچنانی داد و آنها را برای گذراندن یک دوره کوتاه آموزش کاری به عراق فرستاد و دیگر تحت هیچ شرایطی اجازه بازگشت را به آنان نداد؟

چرا فرقه رجوی به جوانان می گفت که هر لحظه که اراده کردید و به ما اطلاع دادید بلافاصله ترتیب بازگشتتان به کشوری که از آنجا اعزام شدید را می دهیم ولی به هیچ یک از قولها و وعده هایش عمل نکرد؟!

و اصلاً چرا در کشور عراق و در زمانی که نزدیک به ۳۵۰۰ نفر از نیروهایش در بلاتکلیفی مانده بودند برای آنها دوره های عملی برگزار نکرد و اگر کسی هم چیزی بلد بود به آنها می گفت که نبایستی در خصوص علم و علمی که در خارج از مناسبات سازمان یاد گرفته اید مروری داشته باشید که همان ها هم از یادشان برود؟!

چرا بجای اینکه صبح یا شب نفرات را به کندن علف های بیابانهای اشرف به کار اجباری مشغول کنند کلاسهای آموزشی برای بالا بردن سطح و سواد نیروهایش برگزار نکرد؟!

بیاد دارم یکبار در مکانی مشغول کار بودم که کتابچه ای که به زبان آلمانی بود را دیدم و وقتی داشتم صفحاتش را ورق می زدم بلافاصله مسئول بالاتر آمد و کتاب را گرفت و گفت چرا سعی میکنی خودت را به دنیای خارج از مناسبات سازمان وصل کنی و این کار تو یک ضد ارزش است و کلی سر این موضوع داستان سر هم کرد و خلاصه از من بخاطر یک کتابچه ای که به زبان



۱۶ آذر و اراجیف مریم رجوی

انجمن نجات مرکز فارس ، پنجشنبه ۱۳ آذر ۱۳۹۳

همانطور که می دانیم روز ۱۶ آذر روز دانشجو نامگذاری شده است. هرکس که نداند اینگونه می پندارد که مریم رجوی خیلی دلش بحال قشر دانشجو و جوانان می سوزد و خیلی بفکر آنهاست. در صورتیکه این موضوع دقیقاً برعکس است!

یعنی مریم رجوی نه تنها ذره ای برای دانشجویان بطور خاص که برای هیچ انسانی بطور عام ارزشی قائل نیست و هرچه در این خصوص بگوید فقط و فقط جنبه سیاسی و خوراک دستگاه های تبلیغاتی را دارد!

اگر مریم رجوی روز دانشجو می دانست که چیست و نگران حق و حقوق دانشجویان بود چرا این همه دانشجو را از کشورهای خارجی با وعده های خیلی زیبا فریب داد و به عراق کشاند و در جهنم اشرف محبوس کرد و امکان ادامه تحصیلشان را گرفت؟! چرا به ده ها و صدها نفر از جوانان مردم که مشغول تحصیل بودند وعده کار و درآمدهای



آلمانی بود و من داشتم آنرا ورق می زدم یک حلقه ضعیف که یک پایش خارج از مناسبات است ساخت!

بیاد دارم حوالی سال ۱۳۶۸ بود که در لشکر ۹۱ که فرمانده وقت آن فاطمه رضانی (سرور) بود سازماندهی بودیم. یکی از بچه ها که او را تقی صدا می زدیم هم با ما در آن جا بود. تقی دکترای هوافضا و یکی از کارمندان ناسا در امریکا بود و اینطور که بچه ها می گفتند از رتبه علمی بالایی هم برخوردار بود! بعد معلوم شد که تقی دوست یکی از هواداران سازمان بوده است و بعد از اینکه آن شخص کلی روی تقی کار کرده و اعتمادش را جلب کرده بود وی را راضی کرده که برای مدت خیلی کوتاه و آنهم برای بازدید به عراق بیاید که بعد از آمدن او را هم نگه داشته بودند! جالب بود که او را هم مانند بقیه افراد به کارهای اجرایی روزانه مجبور می کردند که البته با توجه به موقعیتی که داشت توانست بعد از حدود یک سال به امریکا بازگردد!

در اساس فرقه رجوی نه برای دانشجو و نه برای غیر دانشجو هیچ ارزشی قائل نیست. و هرآنچه در پیامها و تلوزیون خود از آن حرف می زند هرگز با آنچه بطور واقعی در مناسبات سازمان جاری است مطابقت ندارد! فرقه رجوی فقط یک چیز را خوب می شناسد و آنهم بهر شکل ممکن رسیدن به قدرت است و برای رسیدن به آن از هیچ خیانت و جنایت و دجالگری فرو گذار نخواهد کرد!

مراد

**وزیر حقوق بشر عراق
حضور مجاهدین در
خاک این کشور را
غیرقانونی خواند**

**وزیر حقوق بشر عراق
در سخنانی حضور
عناصر گروه تروریستی
مجاهدین را در خاک
این کشور غیرقانونی
خواند.**

اشرف نیوز

**«محمد مهدی البیاتی»
در دیدار با معاون
نماینده سازمان ملل در
عراق تاکید کرد: وجود
گروه تروریستی
مجاهدین در خاک عراق
امری غیرقانونی است.**

**وی در ادامه بر لزوم
تسریع در خروج عناصر
مجاهدین از خاک عراق
تأکید کرد.**

۲/۹/۱۳۹۳



ردیف	نام	نام خانوادگی	۳۵	زهرا	داعی الاسلام	۷۲	محبوبه	جدی	۱۰۷	مجید	محمدی
۱	لیدا	نسب زاده	۳۶	امیر	پاکباز	۷۳	مصطفی	زارعی مهذبیان	۱۰۸	فاطمه	نورانی
۲	مریم	صادق نژاد	۳۷	اسدالله	مرادی	۷۴	مریم	صحرايي	۱۰۹	عبدالله	محمودی
۳	هستی	شاه کرمی	۳۸	محمدرضا	رحیمی	۷۵	ساربا	افسای	۱۱۰	کاظم	رضائی
۴	سعیده	ربیعی	۳۹	محمد	مسعودی	۷۶	مینا	دانشور	۱۱۱	رحیم	کاشی
۵	هادی	دربان لقمائی	۴۰	حسین	خانمی	۷۷	محمود	وحیدی سپهر	۱۱۲	سیما	احمدیان
۶	پوران	سدیدی	۴۱	علی	زنگی آبادی	۷۸	نسیرین	نظری	۱۱۳	غلامعلی	مصباح
۷	نرگس	سلامیان	۴۲	بهرام	معزی فرد	۷۹	صمد	ساجد	۱۱۴	اکرم	برهانی مجد
۸	مهدی	ساجدیان	۴۳	فهمیه	فدایی دهکردی	۸۰	رحمت	نادری	۱۱۵	زهرا	ربیع
۹	منظر	کرم دادی	۴۴	قاسم	یزدانی	۸۱	امیر	شکوه زاده	۱۱۶	مکیه	شاهیپوری
۱۰	مجتبی	علیقلی	۴۵	محمد رضا	ضابطی	۸۲	فرزانه	اردشیرزاده	۱۱۷	سعید	روح افزایی
۱۱	سیاوش	رستار	۴۶	بهروز	فلاحی	۸۳	داریوش	کریمی	۱۱۸	فریدون	زره
۱۲	مجتبی	مصدق	۴۷	کبری	شاکری	۸۴	پوران	ناییبی			
۱۳	محمود	خسروی	۴۸	ایران	فتح الله	۸۵	اقدس	حسینی			
۱۴	مریم	سعید احمدی	۴۹	احمد	مصلح رفیع نژاد	۸۶	حشمت الله	غلامی			
۱۵	علی اکبر	مردانی	۵۰	خسرو	رحیمی	۸۷	زهرا	زرگرچی			
۱۶	مهرداد	خاوری	۵۱	امید	گرچیان	۸۸	شهلا	کریمی			
۱۷	طیبه	نوری	۵۲	علی	شاه کرمی	۸۹	فرید	یازچی			
۱۸	رضا	موزرمی	۵۳	کبری	میرباقری	۹۰	سعیده	شاه کرمی			
۱۹	حمید	بهزاد	۵۴	باسر	نظری	۹۱	مختار	حسینی			
۲۰	تامارا	بزرگان فرد	۵۵	محمد	محمودی مرداخه	۹۲	محمد	مهابادی			
۲۱	لیلا	دشتی زاد	۵۶	منصور	کنگره	۹۳	سلطنت	رمیم			
۲۲	سیمین	سامانی	۵۷	عباس	تسلیمی	۹۴	فوزیه	حبیبی عصر			
۲۳	عباس	محمد پور	۵۸	مرضیه	صالحی	۹۵	علی رضا	امیری			
۲۴	پروین	نیکوکار	۵۹	قاسم	طاهری	۹۶	شهرام	الوندی			
۲۵	مینا	بهزادی	۶۰	عباس	مدرسی	۹۷	جهان بخش	معتدی			
۲۶	سعید	عبدالله زاده	۶۱	علی	محمدی	۹۸	میرواقف	صادقی			
۲۷	کبری	ناری موسی	۶۲	شمس الدین	لطفیان	۹۹	زهرا	همدانی			
۲۸	بهناز	نیاکان	۶۳	محمود	رحمانی	۱۰۰	بیژن	بهزاد			
۲۹	محسن	مهورز	۶۴	پروانه	پوراقبال	۱۰۱	حمید رضا	صنوبری			
۳۰	جمشید	یوسفیان	۶۵	نوید	لدنی	۱۰۲	شیر خدا	میر محمدی			
۳۱	سیروس	غلاوند	۶۶	هادی	شاه کرمی	۱۰۳	نسیرین	چاوشی			
۳۲	مریم	معصومی	۶۷	هادی	شاه کرمی	۱۰۴	محمد	محسنی			
۳۳	منصوره	رضایی	۶۸	علی رضا	میرباقری	۱۰۵	مسعود	سلطانی			
۳۴	مراد	رضائی	۶۹	سعید	داوری	۱۰۶	برات	ربیعی نیاری			
			۷۰	انسیه	قلی زاده						

اسامی واقعی
و یا اختصاری
گروه اول
منتقل شده
به تیرانا
آلبانی
« آبان ماه
سال ۱۳۹۳ »



اسامی گروه دوم منتقل شده به تیرانا - آلبانی (آذرماه ۱۳۹۳)

۱	سعید	دلآوند	۴۰	زهرة	كامكار	۷۹	آهنگ	مولوى
۲	افراسياب	داوودى	۴۱	عفت	فتاحى معصوم	۸۰	سيما	شفاهى
۳	احمد	اعجازى	۴۲	متين	كرم	۸۱	پروين	شفاهى
۴	على	فتحى	۴۳	مهتاج	محتاج پور تبريز	۸۲	حسن	عزتى
۵	مهدى	پيروزيان	۴۴	فرشته	پوربخش	۸۳	بهرام	جنت صادقى
۶	حمزه	قادرى	۴۵	حورى	افضل نيا	۸۴	سرور	فقيهى
۷	قاسم	غمگسار	۴۶	احسان	تارلانى	۸۵	سوسن	بازرگان
۸	عبدل	قنبرى	۴۷	احمد	سراج	۸۶	فريبا	نيك نيا
۹	جواد	گنابادى	۴۸	زهرا	بهرين	۸۷	ناديا	حيدرى
۱۰	محمد	حبيبي	۴۹	محمدرضا	احمدى زاده	۸۸	مهري	ارباب
۱۱	جاويد	حق روش	۵۰	عبدالحسين	هادى زاده	۸۹	شمسى	اناجفى
۱۲	حسام	حامدى	۵۱	فرزانه	خضرى	۹۰	عاصفه	مهدى زاده
۱۳	سيامك	نادرى	۵۲	نصرت	على مرداى	۹۱	منيژه	ناظمى
۱۴	سيد محمد	حسينى	۵۳	مصطفى	فروغى	۹۲	خديجه	برهانى
۱۵	رضا	جديدان	۵۴	طاهره	بزرگان	۹۳	شاهين	زنجانى
۱۶	رضا	جلالى	۵۵	نوشين	نامدار	۹۴	نسرين	شعاعى
۱۷	خليل	پورشفايى	۵۶	حبيب	امير عيسى پور	۹۵	زهرا	افسائى
۱۸	محمدهادى	تعالى	۵۷	امير بهمان	بهادرى بزچلوبى	۹۶	نورى	روزبان
۱۹	سيدعباس	رويگر	۵۸	فرشته	نبى زاده	۹۷	عفت	هوشنگ چى
۲۰	روزبه	عطايى	۵۹	فرشته	اخلاقى	۹۸	شاهين	رنجبرى
۲۱	ثريا	ظاهرى	۶۰	سارا	باقرزاده	۹۹	مهناز	ابوذريان
۲۲	محمد	وجيه صالح پور	۶۱	مرضيه	ايمان نژاد	۱۰۰	زهرا	احمدى
۲۳	حسن	مكويى	۶۲	حبيب	قرباب	۱۰۱	رعنا	جان نثار ايران
۲۴	گودرز	فرمانى زاده	۶۳	على اصغر	بابكان	۱۰۲	شهريزاد	حاجى رضا
۲۵	هما	محمود حكيمى	۶۴	شراره	فريبرز	۱۰۳	مهديه	مشيرى
۲۶	الهام	فردى پور	۶۵	اسماعيل	مهديه	۱۰۴	الهه	شكوه زاده
۲۷	جلال	شريفى	۶۶	حميد	بزرگ نيا	۱۰۵	مرضيه	رضائى
۲۸	مرتضى	نورعلى	۶۷	سيما	باقرزاده	۱۰۶	احمد	سجاديان
۲۹	نسرين	پوشالى	۶۸	مينو	جهان گرد طلوعى	۱۰۷	آزيتا	فرشاد
۳۰	فروغ	سيدين	۶۹	معصومه	پير هادى	۱۰۸	رباب	طاهرى
۳۱	رامين	احسائى	۷۰	صديقه	صمدى	۱۰۹	فهيمه	بوداغى
۳۲	ناصر	رجبى	۷۱	مجتبى	اخوان	۱۱۰	مريم	خوشدل
۳۳	كيخسرو	مومن نژاد ليمودهى	۷۲	عظيم	ارشادى	۱۱۱	معصومه	كاشانى
۳۴	حاجيه	اژدر زاده	۷۳	حميده	گلچين	۱۱۲	سيما	مسرور نيا
۳۵	غلامرضا	منصورى	۷۴	يعقوب	دادكار	۱۱۳	طاهره	زكيانى رودسرى
۳۶	اسماعيل	عمادى پور	۷۵	ناھيد	طهماسب پور	۱۱۴	طاهر	احمدخان بييجى
۳۷	نسرين	فرهانى	۷۶	طبيه	يادگاريان	۱۱۵	ايرج	عليشاهى
۳۸	نصرالله	شمس اللهى	۷۷	بخشعلى	عليزاده			
۳۹	ابراهيم	كمارى زاده	۷۸	مليحه	امين			



گفتگوی بنیاد خانواده سحر با خانم‌ها بتول سلطانی و میترا یوسفی

بنیاد خانواده سحر ، یکشنبه ۹ آذر
۱۳۹۳

بنیاد خانواده سحر گفتگویی با خانم‌ها بتول سلطانی و میترا یوسفی ، از اعضای رها شده از فرقه رجوی ، بعمل آورده است. این گفتگوها را به صورت سلسله وار و به شکل بخش بندی شده در سایت سحر درج خواهیم نمود. طبیعی است که همچون همیشه نیازمند نظرات شما در این رابطه هستیم.

گفتار اول ؛ قرارگاه های رجوی در عراق
بنیاد خانواده سحر: با عرض سلام و تشکر و همچنین آرزوی توفیق برای خانم‌ها ، بتول سلطانی و میترا یوسفی.

قبل از هر توضیحی لازم است از حضور شما خانم یوسفی در این جمع تشکر کنم. یقیناً حضور شما در این بحث‌ها و گفتگوها که قرار است با موضوع رهبری سازمان مجاهدین خلق و مشخصاً مسعود رجوی دنبال شود ، برای بسیاری از مخاطبان ما غیر منتظره اما جذاب و انگیزاننده خواهد بود.

قرار بود در ادامه گفتگوهای قبلی با خانم سلطانی به صورت موضوعی روی رهبری رجوی و جایگاه و فردیت او بحث کنیم ، اما ایده یکی از دوستان مبنی بر حضور یک شخص ثالث در این گفتگوها مورد استقبال قرار گرفت.

اینکه چطور برای انتخاب این شخص ثالث به تفاهم رسیدیم توضیح خواهم داد ، اما اینکه چطور خانم یوسفی حاضر به شرکت در این گفتگو شدند ، این را بیشتر باید مرهون منتهی باشیم که ایشان بر سر ما گذاشتند و تقبل زحمت حضور کردند. جا دارد

در همین ابتدا بابت این موضوع از ایشان تشکر و قدردانی کنیم.

در خصوص اینکه چطور به گزینه خانم یوسفی برای حضور در این گفتگو رسیدیم ، توضیح مفصل اش بسیار وقت گیر است ، اما به اجمال توضیحاتی در این باره جهت اطلاع مخاطبان گرامی این گفتگوها ضروری به نظر می رسد.

توجه ما روی انتخاب خانم یوسفی بیشتر معطوف به برخی نقاط اشتراک ایشان با خانم سلطانی بود. یعنی سوای اینکه هر دو بانوان عضو سازمان بوده اند و هر دو در مقاطعی به دلایلی خاص از سازمان جدا شده اند ، اما در موارد دیگری هم بسیار شبیه به هم هستند. منظور موقعیت این دو بزرگوار است.

اول به لحاظ اینکه هر دوی این عزیزان متاهل بودند.

دوم اینکه همسران آنها کماکان در سازمان هستند و آنها در واقع با ترک همزمان سازمان و شوهران خود به دنیای آزاد وارد شده اند.

سوم اینکه سازمان خیلی تلاش کرد تا همسران این دو را در مقابل آنها قرار بدهد و به نوعی از این طریق انتقام کشی کند.

اما خوشبختانه در مورد هیچکدام آنها موفق نشده است و تا آنجا که اطلاع داریم به خصوص خانم یوسفی کماکان ارادت خودشان را نسبت به آقای حسن نایب آقا حفظ نموده و علیرغم جوسازی‌ها و شانتازهای زیادی که سازمان ایجاد کرده ، هنوز هم خودشان به این مسئله اذعان کرده اند که می دانند دشمن و حریف اصلی شان در این رابطه چه کسی است و به طور مشخص بارها روی مسعود رجوی انگشت گذاشته اند. در



مورد خانم سلطانی هم ، کم و بیش چنین وضعیتی وجود دارد.

چهارم اینکه هر دوی اینها مادر هستند و اتفاقاً هر کدام شان هم دو فرزند دارند ، و هر دو به همین جهت ، درگیری هایی با سازمان داشته و دارند.

این وجوه اشتراک خیلی در انتخاب خانم یوسفی موثر بود. البته شاید دلایل قرابت ها و نزدیکی های دیگری بین این دو عزیز باشد که ما از آن اطلاعی نداشته باشیم. اما همین اندازه نزدیکی هم در نوع خودش عامل با اهمیتی است. با این توضیحات مقدماتی درباره ضرورت حضور خانم یوسفی در ادامه بحث ، حالا می خواهیم روی خود موضوع گفتگو بیشتر توضیح بدهیم.

همانطور که اشاره کردم قرار است این گفتگوها را حول شخصیت رجوی دنبال کنیم. در بحث های قبلی که با خانم سلطانی داشتیم ، به طور غیر مستقیم وجوهی از شخصیت رجوی در لابلای صحبت ها اشاره شد.

هم اکنون ضرورت پرداختن به خود رجوی به عنوان یک موضوع از دل همان توضیحات پراکنده استارت خورده است. ضمن اینکه به هر حال روزی باید کاراکتر رجوی و به خصوص زندگی خصوصی او تا آنجا که امکان پذیر است و شاهد و ناظری دارد ، مثل دنیای شخصی همه رهبران ، جدای از تأثیرات منفی و مثبت فکری و سیاسی شان ، مورد بازخوانی و در معرض دید و قضاوت قرار بگیرد.

این بحث ها قرار است مستقیماً ابعاد و جنبه های مختلف شخصیت رجوی را از زبان شما دو عزیز به عنوان کسانی که سال های نسبتاً طولانی به فاصله های مختلف حول این شخصیت بوده اند ، مرور گردد و تا آنجا هم که امکان پذیر باشد به تمام زوایای پنهان و آشکار زندگی شخصی او سرک خواهیم کشید.

از مباحث کلی تا ریزترین موضوعات که مربوط به وجوه شخصیتی و فردی رجوی می شود ، از روابط درون تشکیلاتی اش با لایه های مختلف تا روابطش با جریان های بیرون از سازمان و در عرصه بین المللی ، حتی از نوع علاقه اش به چیزهای خیلی ساده و سطحی ، دیدگاه های او درباره هنر ، دوست ، روابطش با مریم ، اهدافش از علم کردن انقلاب ایدئولوژیک ، نوع روابطش با اعضای شورای رهبری ، نقش مریم در زندگی او ، درباره مقرهای استقرار و زندگی شخصی او ، کیفیت حفاظت و امنیت او ، احتمالاً ازدواج های قبلی او ، کودکی و میانسالی و نوجوانی و دوران زندان شاه ، و ... خلاصه از هر چه بتوانیم و هر چه شما درباره آن بدانید ، بعلاوه برداشت های جسی و شخصی شما به عنوان یک زن از این آدم که بارها گفته ام خانم ها برای شناخت مردها و تشخیص سلامت اخلاقی آنها تیزهوشی خاصی دارند سخن به میان خواهیم آورد.

اینکه تا چه میزان خواهید توانست روی این سوالات تمرکز کرده ، توضیح و تشریح کنید و با آنها یک تصویر واقع گرایانه و کامل از رجوی ترسیم کنید ، بستگی به حضور ذهن و همچنین میزان کنجکاوی شما دارد.

این گفتگوها اگر چه بیشتر جنبه روایتی خواهد داشت و شما مشاهدات خود را از کارهای یومیه و دنیای شخصی رجوی نقل خواهید کرد ، اما خوشحال خواهیم شد دیدگاه ها و برداشت شخصی تان را درباره رجوی بشنویم.

نکات قابل توجهی که از او با واسطه شنیده اید ، یا مستقیماً شاهد بوده اید ، یا در سطوح مناسبات شنیده اید. طرح این موضوعات از زبان شما از این جهت جالب است که از نزدیک ترین فاصله ممکن به رجوی بیرون آمده اید.



حرف های تند می زخم. حرف هایی که بسیار تلخ و جانکاه است اما متأسفانه به همان اندازه هم واقعی هستند. درست مثل درد کشیدن می ماند.

شما نمی توانید از کسی که با مته مغزش را سوراخ می کند، انتظار داشته باشید با نثر، نظم و شعر، و خیلی هم رمانتیک درد بکشد و واکنش نشان بدهد. اگر می بینید در غرب کمتر این لحن و ادبیات مورد استفاده قرار می گیرد دلیلش به نسبت دردی بر می گردد که امثال من کشیده و می کشیم، اما این درد را آن آقای روشنفکر اروپایی بیشتر از حد توان و ظرفیت اش نه تحمل کرده و نه بر او وارد کرده اند، برای همین هم می تواند قواعد یک جامعه دمکراتیک را رعایت کند.

گو اینکه آنجاها هم خیلی از این خبرها نیست و وقتی پای حیثیت و آبروی افراد در میان باشد، خیلی از همین مرزها را نادیده می گیرند و فراموش می کنند. با این حال من تا آنجا که توانسته ام در جبهه مقابلم حرمت خیلی از کسانی که واقعاً حرمت داشته اند را رعایت کرده ام.

اما وقتی پای رجوی و رجوی ها به میان می آید یعنی کسی که یقین دارم نماد و مصداق عینی نفاق و فساد و کینه توزی و فرعونیت است، و می دانم او سارق به تمام معنای عواطف، آرمان، عشق و پاک ترین روابط انسانی، و آلوده کننده بسیاری مفاهیم ارزشمند دینی و اخلاقی است که خودم را شاهدی بر هزاران قربانی او می بینم، باید حق بدهید با کسی مثل او در شأن و مرتبت خودش برخورد بشود.

اما در مورد انتخاب من برای این گفتگو امیدوارم اشتباه نکرده باشید و بتوانم تا آنجا که شاهد و ناظر بوده ام و درک و فهمم اجازه می دهد برای تکمیل بحث هایی که خانم سلطانی بیان می کنند، کمک کنم.

یک توضیح نهایی دیگر اینکه ما قرار نیست در اینجا کسی را از روی عناد، کینه شخصی و یا تعدی و ظلمی که به ما کرده محاکمه و یا موارد دیگر تخطئه کنیم. هر چند این هم می تواند بخشی از موضوع بحث ها باشد، اما تا آنجا که امکان دارد تلاش شود، روی کلیت موضوع به عنوان یک ضرورت حتی آکادمیک و تحقیقاتی متمرکز بشوید.

کسانی که با مقالات خانم یوسفی و روحیات ایشان از دور و نزدیک آشنایی دارند، حتما نحوه تعامل و برخورد ایشان را می دانند، راستش یکی از انتقاداتی که سال ها است از دور به ایشان داریم، همین لحن خاص ایشان است.

چون معتقدم روی موضوعات خیلی خوبی انگشت می گذارند، مشاهدات و خاطرات زیادی دارند که خیلی ارزشمند و در جمع بندی موضوعات تعیین کننده هستند، اما در بیان آنها همواره یک احساس جریحه دار شده و روح آزردن حضور دارد.

به هر حال این انتقاد همیشه به ایشان وارد بوده که امیدواریم حتی المقدور این لحن تعدیل شود. اگر توضیحی بر این مقدمه طولانی ندارید، بحث اصلی را شروع کنیم.

خانم میترا یوسفی: اگر اجازه بدهید در همین شروع به بعضی نکات اشاره کنم و فکر می کنم این حق هر کسی باشد که نسبت به اتهاماتی که متوجه او می شود، بتواند از خودش دفاع کند. این را حداقل طی این سال هایی که در اروپا زندگی می کنیم، یاد گرفته ام که شرط هر گونه به قول امروزی ها، تعامل و رابطه دمکراتیک به رسمیت شناختن حقوق فردی و اجتماعی و همچنین دفاع در مقابل اتهامات باشد.

حرف من با شما و بقیه کسانی که با نوشته های من اینطور مشکل دارند این است که من



فکری و اجتماعی است، حتی رهبرانی که با انگیزه های پاک و سالم دچار اشتباهات غیرقابل جبران شده باشند. توضیح دیگری در این خصوص ندارم.

بنیاد خانواده سحر: پس می رویم روی طرح اولین سوال از خانم سلطانی، یکی از ابهامات مهمی که در طی سال های گذشته وجود داشته و هم اکنون هم وجود دارد، درباره مقرهای استقرار شخصی رجوی است.

اینکه چه تعبیر و برداشتی از زندگی شخصی رجوی داریم، بماند تا ابعاد این موضوع بیشتر روشن بشود. اما درباره مکان استقرار رجوی تاکنون هیچ اطلاع رسانی نشده است. این ابهام با گذشت زمان تشدید شده و حتی طرح این پرسش در مناسبات و از سوی رسانه ها و خبرگزاری ها به عنوان خط قرمز تلقی می شود. شاید در ادامه شما بتوانید درباره چرایی آن صحبت کنید.

به عنوان سوال مقدماتی می خواهم به عنوان عضو سابق شورای رهبری یعنی کسی که بیشترین تعامل و نزدیکی را نسبت به سایر سطوح تشکیلاتی با مسعود رجوی داشته، بفرمائید از این مقرهای شخصی رجوی چه اطلاعی دارید؟

اهمیت این موضوع برای ما نه از حیث امنیتی، بلکه برای نزدیک شدن به شخصیت او است، چون معتقدیم زندگی شخصی هر کس به نوعی معرف و جبهی از کاراکتر او است. این جهت رفع هر گونه سوء تفاهم احتمالی است. اینکه به طور رسمی چند مکان اسکان دارد، در کجاها واقع بوده و هستند، تا بعد برسیم به وضع داخل آنها، این را هم اضافه کنم که منظورم کلیه قرارگاه های رجوی در عراق، فرانسه و یا احیاناً مکان های مجهول است.

خانم سلطانی: من اول به تعدادی از مقرهایی که رجوی تا قبل از سقوط صدام در عراق داشت،

خانم بتول سلطانی: من هم از شما و خانم یوسفی به خاطر حضورشان در این گفتگوها تشکر می کنم. خوشحالم از اینکه خانم یوسفی را در یک فضای کاملاً متفاوت می بینم. من مطالبی از خانم یوسفی روی سایت ها مطالعه کرده ام.

من هم تا حدودی با خانم یوسفی هم عقیده هستیم. به نظر من نوع واکنش ما با پدیده رجوی، رابطه مستقیمی با خسارت ها و هزینه هایی که او بر ما و نسل ما تحمیل کرده است دارد. برای همین هم من فکر می کنم انتخاب موضوع از این زاویه هم حائز اهمیت باشد. شاید این اولین بار باشد که خود رجوی تبدیل به یک موضوع می شود، اما من اعتقاد دارم اگر به واقع بخواهیم نتیجه گیری واقع بینانه ای از کلیت سازمان به دست بیاوریم، همان ابتدا باید سراغ موضوع رهبری در سازمان می رفتیم.

البته این یک رویه معمول در مورد شخصیت های بحث برانگیز است. شما در معرفی رجوی و جایگاه او از تعبیر رهبری استفاده کردید، اما من مایل هستم برای اضافه کردن هر پسوند یا پیشوند به اسم رجوی، از واژه بحث برانگیز استفاده کنم، چون واژه رهبری بیشتر تداعی کننده مصلحین اجتماعی است. ممکن است این مصلحین مرتکب اشتباهات بزرگی هم شده باشند، اما حساب آنها از کسانی که با انگیزه های بیمارگونه و ناسالم، رهبری جنبش های اجتماعی را به ناحق تصاحب می کنند و یا در پوشش رهبری، آرمان یک نسل را در جهت امیال و کینه های شخصی مورد سوء استفاده قرار داده و قربانی می کنند، فرق دارند.

شما وقتی حقیقت وجودی رجوی را بی واسطه ببینید، به من و خانم یوسفی حق خواهید داد، که اطلاق او به عنوان رهبر، اجحاف و ظلم و بی حرمتی محض نسبت به تمام رهبران سیاسی،



اشاره می‌کنم و بعد درباره کیفیت و بقیه مسائل حول آن توضیح می‌دهم.

به طور کلی حداقل سه مقر در عراق و مشخصاً شهر بغداد برای رجوی ساخته بودند.

اولی مقر بدیع زادگان در غرب بغداد بود که در ابتدا به نام مقر ایکس معروف بود.

دوم مقر پارسیان در نزدیکی مقر اولی بود که در مقایسه با دو مقر دیگر وسیع تر و از هر نظر خیلی برجسته بود.

سوم مقر سعید محسن بود که در مرکز بغداد و در خیابان معروف به آندلس ساخته شده بود.

منهای اینها که در بغداد بود، دو مقر هم در داخل قرارگاه اشرف برای وی با استحکامات خیره کننده ساخته بودند که بیشتر جهات امنیتی و حفاظتی اش برجسته بود.

مقر ایکس همانطور که گفتم در داخل قرارگاه بدیع زادگان در غرب بغداد ساخته شده بود. در مناسبات داخلی این مقر را به نام ایکس می‌شناختند.

قرارگاه بدیع زادگان ابتدا به قرارگاه حنیف معروف بود و بعد تغییر نام داده شد و قرارگاه حنیف در شهر کوت برقرار گردید.

مقر دوم رجوی به نام پارسیان در مجاورت قرارگاه باقرزاده بود و با همین نام شناخته می‌شد. این

مهمترین مقر رجوی بود. در مناسبات به این مکان مقر سیمرغ پارسیان هم می‌گفتند. این مکان هم

از لحاظ ارتباطی و هم استقراری خیلی اهمیت داشت. مجهز به سنگرهای زیرزمینی، سقف‌های

ضدبمب بود و تا قبل از سقوط صدام اینجا مکان اول استقرار رجوی بود و بعد از حمله آمریکا این

مقر را ترک کرد و دوباره به مقر اشرف آمد.

پارسیان به تمام معنی درجه یک بود. این مقر در

سال ۱۳۷۹ آماده گردید و زیر نظر مستقیم مریم

رجوی با دقت و وسواس خاصی ساخته شد. در یک

کلام اگر بخواهم در مورد امکانات آن بگویم چیزی

در سطح یک کاخ معظم بود. بعداً در مورد ریز امکانات این مقر صحبت خواهم کرد.

مقر سوم با نام سعید محسن و آن هم در بغداد ساخته شده بود که محل استقرار مریم رجوی بعد از بازگشت از فرانسه بود و من هم به اینجا تردد داشتم. این مقر هم به لحاظ امکانات چشمگیر و خیلی مجهز و مدرن بود.

جدای از این سه محل که در بغداد ساخته شده بود، دو مقر هم در قرارگاه اشرف برای رجوی وجود داشت.

یکی از این مقرها تا مقطع سال های هفتاد مورد استفاده رجوی قرار گرفت. بعد یک پروژه تازه در داخل قرارگاه اشرف شروع شد. این پروژه در یک نقطه مرکزی از خیابان چهارصد قرارگاه اشرف واقع بود. تا مقر اولی حدود یک کیلومتر فاصله داشت.

این مقر که تمام شد، رجوی به اینجا آمد. در این مقر یک سنگر زیرزمینی خیلی باشکوه درست کرده بودند. رجوی و مریم وقتی به قرارگاه اشرف می‌آمدند در این مقر مستقر می‌شدند. رجوی از سال ۱۳۷۹ در پارسیان مستقر شد و تا سال ۱۳۸۱ هم در همین جا بود. در طی این سه سال پارسیان به مرکز اصلی تحولات و تصمیم گیری های سازمان تبدیل شد.

جدای از بحث امکانات، یکی از خصوصیات که در پارسیان وجود داشت این بود که مشکلات ارتباطی سازمان با بیرون از مقر را خیلی اساسی حل کرده بود. تا قبل از آن مسئله ارتباط گیری از مقرهای رجوی با بیرون یک مشکل حاد بود. مثلاً از مقرها برای ارتباط برقرار کردن با شورای رهبری و سایر قرارگاه های پنجگانه مشکلاتی وجود داشت.

در پارسیان تمام این مشکلات مرتفع شده بود و این خیلی برای رجوی مهم بود. رجوی تا زمان سقوط صدام در این مقر زندگی می‌کرد. اما بعد از



بنیاد خانواده سحر: خانم سلطانی ممنون که مقرهای اسکان رجوی را البته با توضیحات اجمالی نام بردید. در ادامه با توجه به تأکیدی که روی پارسیان داشتید، مایل هستیم درباره این مقر، ویژگی‌ها و امکانات و مسائل مختلفش صحبت کنیم.

قبلاً از خانم یوسفی پوزش می‌خواهیم، صحبت‌های شما را در این زمینه بعد از توضیحات خانم سلطانی درباره پارسیان گوش خواهیم کرد.

خانم سلطانی: مقر پارسیان به لحاظ جغرافیایی در غرب بغداد به سمت رمادی واقع شده است. این مقر در مجاورت قرارگاه باقرزاده که مخصوص نشست‌های رهبری بود قرار دارد. این را اضافه کنم که قرارگاه باقرزاده یک قرارگاه همیشه فعال و آماده برای برگزاری نشست‌های رهبری بود. البته به این معنی که همیشه در آن نفر و تشکیلات باشد نبود. تنها یک اکیپ تأسیسات به طور دائمی در آن مستقر بود تا از مقر حفاظت کنند. در ضمن در صورت ضرورت برگزاری نشست، اینجا را از هر لحاظ آماده نگه دارند.

ابتدا این را اشاره کنم که پارسیان یکی از پروژه‌های کاملاً سری بود. اطلاعات مربوط به این مقر جزو طبقه بندی اطلاعات کاملاً سری قرار داشت. حتی کسانی که در جریان ساخت این پروژه بودند نمی‌دانستند چه می‌سازند و تنها افراد معدودی که در طراحی و نظارت نقش داشتند، از کم و کیف آن اطلاع داشتند. از ابعاد و مساحت این مقر چندان اطلاع ندارم اما کاملاً وسیع بود.

می‌توانم به تناسب مدت زمانی که در جریان ساخت آن بودم و همچنین تردد به آنجا و مسئولیت‌هایی که در مقر داشتم، درباره کیفیت و مختصات این مقر توضیح بدهم.

آن پارسیان و بقیه مقرهای بغداد تخلیه و رجوی به مقر قرارگاه اشرف آمد و این با برگزاری نشست معروف به پرچم مصادف بود. در این مقطع از اعضای شورای رهبری برای جمع‌آوری و انتقال مدارک و اسناد سازمان از مقرهای بغداد به قرارگاه اشرف استفاده کرد که من هم به عنوان یکی از اعضای شورای رهبری در این جابجایی‌ها حضور داشتم.

یک موردی که بد نیست اینجا اشاره کنم نحوه استفاده از این مقرها و به خصوص برای انجام نشست‌ها بود.

مثلاً در سال ۱۳۷۴ که رجوی می‌خواست سری نشست‌های معروف به موسسان دوم را برگزار کند، از مقر سعید محسن در بغداد استفاده شد.

جلسات شورای ملی مقاومت هم در همین محل برقرار می‌گردید. در این مقطع من در انگلستان بودم، اما از روی نوارهای نشست متوجه شدم که جلسات در مقر سعید محسن برگزار شده است. چون دقیقاً این مقرها را می‌شناختم.

یا مثلاً وقتی رجوی در سال ۱۳۷۵ از مقر اشرف بیرون آمد و به مقر سعید محسن یا پارسیان رفت، اعلام کردند قرار است نشست در پارسیان برگزار بشود، اما بعد به طور ناگهانی مکان آن را به مقر اشرف منتقل کردند. این تغییرات بیشتر از جهت امنیتی صورت می‌گرفت.

موضوع حفاظت و امنیت رجوی خودش یک موضوع جداگانه است که درباره اش صحبت خواهم کرد. این را هم اضافه کنم که هر یک از این مقرها که تخلیه می‌گردید به شورای رهبری واگذار می‌شد. ما هم جهت اسکان و یا سایر فعالیت‌های مربوط به نهاد شورای رهبری از این مقرها استفاده می‌کردیم.

گفتار دوم؛ مقرهای استقرار رجوی



جا می دادند و بعد خاک می ریختند. به طوری که وقتی از یک نقطه به عمق نگاه می کردی، چشم انداز بسیار زیبایی خلق می شد. این مسیر تا رسیدن به خود بهیبه به همین صورت تزئین شده بود. به منطقه بهیبه که می رسیدید یک فضای بسیار وسیع و پوشیده از این نخل ها مشاهده می کردید. یک فضای کاملاً رویایی و شاعرانه بود. کل مقر به همین صورت پوشیده از انواع و اقسام فضاهای سبز بود.

هر منطقه فضای سبز با یک شیوه خاص و متفاوت از سایر قسمت ها طراحی و تزئین شده بود. نوع درخت ها، گل ها، آبشارها، صحنه آرایشی چمن ها، طراحی ها همه منحصر به فرد بود و در نقطه دیگر مقر شبیه آن را نمی دیدید. طوری بود که ساختمان و مقر اصلی مثل یک نگین وسط این همه فضای سبز خودنمایی می کرد. ساختمان مقر میان این همه فضای سبز، مثل یک غنچه نمایان بود.

به لحاظ نورپردازی، پرژکتورها، رفلکتورها و لامپ های فانتزی و نئون ها، طوری طراحی و نصب شده بود که جهت همه آنها به این ساختمان ختم می شد. رنگ نورها، میزان نور و شعاع تابش و تداخل آنها در همدیگر و تابش آنها به ساختمان واقعاً اعجاب برانگیز بود. کارکرد این نورها در برخورد با نمای بیرونی ساختمان خودشان را نشان می دادند. چون رنگ آمیزی نماهای مقر هم کاملاً حساب شده بودند. در واقع نوع مصالح، جنس و رنگ این نماها طوری بود که وقتی نورهای جانبی و اطراف به آنها می تابید، تأثیر و رفلکس خیره کننده ای از خودشان به جا می گذاشتند. از کیلومترها دورتر این ساختمان در میان این نورها قابل رویت و تمیز دادن بود. مثل قصرهای قصه ها بود. در همه این امور مریم دخالت مستقیم داشت.

مثلاً من یادم هست، سردرب و ایوان ورودی مقر رهبری یا همان محل سیمرغ با ظرافت و دقت

از زمانی که سازمان این منطقه را برای ساخت از صدام تحویل گرفت، سیل مصالح به اینجا سرازیر شد. هزاران تن سیمان و بتن در این پروژه برای استحکامات و زیرسازی و روسازی و محوطه سازی و سنگرسازی کار شد. در ساخت پارسیان مسئله مقاومت مقرر در مقابل تهدید بمباران و موشک باران، از اهمیت خاصی برخوردار بود. در هر مرحله از پروژه نظارت دقیق و کارشناسی صورت می گرفت. روی ترسیم نقشه مقرر مدت ها مطالعه و کار شده بود. در تمامی این مراحل مریم حضور دائمی داشت.

ساخت این پروژه مدت ۵ سال طول کشید. سه هزار کارگر عراقی در این مقر کار می کردند. اما نمی دانستند چه می سازند. من زمان ساخت این مقر، مدتی به عنوان نیروی تحت امر در آنجا فعالیت می کردم. بعد از اتمام هم به آنجا تردد داشتم و بیشتر قسمت های آن را دیده ام. شمای کلی مقر شامل سنگرهای زیرزمینی و حفاظتی بسیار دقیق و حساب شده، ساختمان های هم سطح زمین و همچنین فضاهای باز و در کنارشان مجموعه های ورزشی و تفریحی و طبیعی بود.

شما در اینجا، ساختمان دو طبقه اصلاً نمی دیدید. هر بنا و ساختمانی که احداث می شد یا در سطح یا در زیر زمین بود. تمام امکاناتی که در سطح ساخته بودند به همان کمیت و کیفیت در زیر هم ساخته شده بود. درباره این امکانات شاید نتوانم به ترتیب و تقسیم بندی شده توضیح بدهم، مثلاً مورد اول منطقه ای به نام بهیبه بود. یک مسیر بلوار مانند نسبتاً طولانی، که تمام آن را با درخت های خرما پوشانده و تزئین کرده بودند. این نخل ها را با بیل مکانیکی و جرثقیل از نقاط دیگر تعبیه کرده و به این جا آورده بودند.

بسته به عمق و اندازه ریشه این نخل ها زمین را با بیل مکانیکی می کندند و ریشه ها را به فاصله های کاملاً محاسبه شده و موازی یکدیگر



اتاق مطالعه مسعود را پوشش بدهد، ظاهراً در اجرای کار این فاصله در نمی آمد، وقتی این فاصله را با سی سانتیمتر تنظیم و ساختند، مریم با داد و تشر دستور داد همه را خراب کردند. هر چی می گفتند این فاصله در نمی آید و معمار اینطور گفته، مریم می گفت بیخود گفته و خراب کنید. یک بار سر اینکه متر از باران گیر ایوان کم و زیاد شده بود، دستور داد همه را خراب کردند و از نو طراحی کردند.

به جرأت می توانم بگویم شبیه چنین چیزی را فقط توی قصرهای معروف می شود دید. حتی توی پارلمان های بزرگ هم نمی توانید نمونه اش را ببینید. شیشه های ساختمان سیمرغ دوجداره و ضدگلوله بود، اینها چندین بار تعویض شد. کلی هزینه برای این شیشه های ضدگلوله صرف کرده بودند. بعد مریم گفت اینها علاوه بر این باید فتوکرومیک هم باشند تا با نور خورشید تنظیم شوند. دوباره این شیشه ها تعویض شده و فتوکرومیک گردید. تمام این شیشه ها از خارج تهیه و وارد می شد.

یا مثلاً استفاده از وسائل تزئینی و دکوری مثل مجسمه ها و اشیاء قیمتی، انواع گلدان های طلا و نقره در دستور کار بود. نصب مجسمه های طلا و نقره در ورودی ها صورت گرفت. تندیس هایی از بنیانگذاران سازمان که از طلا و نقره ساخته شده بودند نصب گردیدند. انواع و اقسام یادبودها از طلا ساخته شده بود. تعداد مجسمه ها و نمادها آنقدر زیاد بود که یک سالن برای نمایش و نگهداری آنها ساخته بودند. وقتی مجسمه های طلا و نقره بنیانگذاران را می دیدم، از خودم سوال می کردم که روحيات و جهت گیری اجتماعی بنیانگذاران چه ربطی با این مجسمه ها دارد.

یا آن همه خاطراتی که از بنیانگذاران درباره ساده زیستی و قناعت حداقلی آنها گفته بودند، چه رابطه ای با این شرایط دارد. گاهی باورمان

خاصی طراحی و ساخته شد اما چندین بار خراب کردند و دوباره ساختند. مریم یک بار به رنگ شان ایراد گرفت و گفت سنگ مرمرهایی استفاده کنند که رگه های داخلی آنها بنفش باشد. اما اینها در اجرا سنگ هایی با رگه های سرمه ای کار کرده بودند. مریم وقتی با این تغییرات روبرو شد، دستور داد دوباره کل آن سنگ ها را خراب کردند و از نو شروع کردند و سنگ رگه بنفش کار گذاشتند تا منظورش برآورده بشود.

حالا شما فکرش را بکنید، سنگ مرمری که با سیمان سفید و آن هم در ارتفاع بالا کار شده، چه انرژی، هزینه و زمانی به خودش اختصاص داده است. این را دوباره باید خراب می کردند و از نو می ساختند تا رگه سرمه ای به رگه بنفش تبدیل شود. وقتی هم اینها را خراب می کردند، قابل استفاده نبود. تبدیل به نخاله و زباله های ساختمانی می شد و می بردند و دور می ریختند. فقط به این خاطر که مریم گفته بود این رگه های سرمه ای در بازتابش نور، تولید رنگ آبی می کند و این توی روحیه تأثیر خوش آیندی بجا نمی گذارد و بر عکس آن رگه بنفش تولید رنگ بنفش می کند، و این رنگ می تواند جذاب و تأثیر روانی خوبی داشته باشد.

یا یک مورد دیگر ساختن کتابخانه و اتاق مطالعه مسعود بود. قسم می خورم بارها و بارها این کتابخانه ساخته شد و هر بار به دلیلی مورد رضایت مریم قرار نگرفت و خراب کردند. تمام شیشه های این ساختمان دوجداره و ضدگلوله بود. هیچ چیزی نمی توانست از این شیشه ها عبور کند. یا یک مورد سر ساختن تراس، به خاطر ده سانتیمتر اختلاف بین کف و لبه تراس، چندبار این تراس ساخته و خراب شد.

مریم گفته بود از کف تا لبه تراس باید ده سانتیمتر باشد و از آنجا تا سقف شیشه نصب بشود تا از آنجا نور کافی به داخل بیاید و فضای کتابخانه و



نوع خود بی نظیر بودند. این مجموعه آدم را یاد قصرها و کاخ های سلطنتی می انداخت.

مثلاً اتاق خواب مسعود و مریم، اصلاً قابل توصیف نیست. از نظر طراحی، امکانات و تجهیزات و دکوراسیون و وسایل بهداشتی و آرایشی بی نظیر بود. وسایل بهداشتی اتاق از بهترین مارک ها و کیفیت بود. از دستمال کاغذی که صددرصد بهداشتی و استاندارد بود تا مثلاً مواد ضدعفونی کننده که از خارج وارد می شد.

محلول های دهان شو، دستمال های مرطوب کننده، انواع شامپوها و نرم کننده ها، انواع اقسام مسواک های خودکار و برقی، ادکلن ها و عطرها مختلف که هر کدام شان برای زمان و مکان خاصی مورد استفاده قرار می گرفتند.

مارک تمام این وسایل از بهترین نوع مارک های آمریکایی و فرانسوی بود. یک نفر به تنهایی مسئول رسیدگی، تهیه و چک، تعویض و آماده کردن وسایل بهداشتی بود.

حمام یک مسئول داشت، اتاق خواب یک مسئول داشت، یک نفر مسئول جابجایی و تنظیم و ردیف کردن لباس ها و کمدها بود. بر روی اکثر این وسایل مارک USA خورده بود. اصلاً از تولیدات عراق یا جاهای دیگر استفاده نمی شد.

وسایل و شیرآلات سرویس های آن، همه از نوع آخرین مدل و پیشرفته ترین نوع بود. انواع آینه ها در اندازه ها و مدل های مختلف در نقاط مختلف اتاق تعبیه شده بود.

یا مثلاً وسایل تزئینی و دکوراسیون این اتاق از جمله کف آن که با فرش های ابریشمی دستبافت پوشیده شده بود. من واقعاً نمی دانم این فرش ها را از کجا تهیه کرده بودند. از نظر قیمت و ارزش که واقعاً نمی شد ارزش گذاری کرد. در تمام این ساختمان شما حتی یک تخته فرش ماشینی

نمی شد آنها در عین توانایی و بضاعت مالی که داشتند، اینقدر در زندگی تشکیلاتی و خانه های تیمی به خودشان مرارت و سختی بدهند. روزه بگیرند، با نان خشک و پنیر و سیب زمینی تغذیه کنند، بعد کسی به عنوان ادامه دهنده راه آنها، این کیفیت زندگی را داشته باشد و تحت عنوان ادای دین، مجسمه های طلا از آنها بسازد.

درباره این موضوعات در ادامه صحبت خواهم کرد. گاهی فکر می کردم، این جامعه توحیدی مورد ادعای رجوی چگونه با این شرایط منطبق می شود.

باز می خواهم درباره کیفیت پارسیان صحبت را ادامه بدهم. فضاها سبز و گلکاری های متنوع که نفرات مشخصی مسئول نگهداری و حفاظت از آنها بودند. وجود باغ و استخرهای زیبا در فضاها باز چشمگیر بود. حتی هر نوع درخت، گل و گیاهی نفرات متخصص و وارد به اداره و نگهداری و پرورش خود را داشت. این درخت ها مرتب چک می شدند و به صورت چتر و یا شکل های متنوع و زیبا در می آوردند. هر فصلی به ترتیبی از این گل ها و گیاهان نگهداری و مراقبت می شد که اینها کاملاً زنده و زیبا بودند.

جدای از استخر سرپوشیده، یک استخر در فضای سبز مقرر ساخته بودند. اطراف این استخر با درخت های بید مجنون و انواع گیاهان تزئین شده بود. تخت مخصوص برای آفتاب گرفتن وجود داشت. چترهای آفتاب گیر، انواع وسایل و اسباب بازی های بادی برای استراحت و بازی و شناور ماندن روی آب وجود داشت. تخته های دایو در ارتفاع های مختلف، سیستم تصفیه آب، کافی شاپ و ... امکانات این استخر بود.

این مجموعه افرادی داشت که هر کدام وظیفه داشتند بخشی از وسایل و تجهیزات استخر را از لحاظ بهداشتی و ... مراقبت کنند. یا امکانات و تجهیزات درون ساختمان که هر کدام شان واقعاً در



دستگاه هایی بود که مخصوص ماساژ قسمت های مختلف بدن بود. از ماهیچه و ران و کمر و ساق پا و تا قسمت های حساس و کوچک مثل دستگاه های ویبره مخصوص صورت، لب و گونه و حتی پلک چشم همه را شامل می شد.

بخشی از این دستگاه های بدن سازی که خیلی شخصی تر و حساس تر بود، در کنار اتاق خواب مسعود و مریم نصب شده بودند.

مثلاً یک تخت مخصوص بود که وقتی روی آن می خوابیدی روشن می شد، تمام قسمت های بدن را همزمان ماساژ می داد. یکبار دور از چشم دیگران از این تخت استفاده کردم. واقعاً آدم احساس عجیبی پیدا می کرد. تمام خستگی بدنی و روحی آدم یکجا بیرون می ریخت. یک نوع ماساژور به شکل لحاف بود. وقتی روی خودت می انداختی شروع می کرد از نوک پا تا مغز سرت را همزمان ماساژ دادن. یک بخشی داشت، می گذاشتی روی چشم ها و پلک ها و این بخش های حساس را ماساژ می داد.

یک ماساژور به شکل صندلی بود که وقتی روی آن می نشستی شروع به ماساژ ماهیچه های پا می کرد. چند نوع کارکرد داشت. یک نوع ویبره مخصوص لاغر کردن ران، کمر، شکم و باسن و کتف بود. یعنی تمام قسمت های بدن بوسیله این دستگاه های ویبره به اندازه و شکل دلخواه در می آمدند.

یک مجموعه مخصوص وسایل و آلات موسیقی داشتند. از هر نوع و دسته ساز که فکر کنید، اینجا وجود داشت. از سازهای سنتی تا سازهای مدرن و الکترونیکی جمع آوری شده بود. در یکی از عکس های رجوی او را در همین جا مشغول نواختن پیانو می بینید. اتاق های مخصوصی برای انواع بازی کامپیوتری و آتاری و پلی استیشن بود.

انواع میزهای شطرنج، تخته نرد وجود داشت. تقریباً تمامی امکانات ورزشی در پارسین جمع شده

نمی دیدید. تمام فضا، اتاق ها، راهروها، سالن ها و راه پله ها از این فرش ها پوشیده بود.

وسایل و اشیاء قیمتی که در قسمت های مختلف تعبیه، نصب و تزئین شده بود، از نظر حجم، اندازه، ارزش، جنس و قیمت واقعاً بی نظیر بودند. شما یک نقطه خالی و ساده در این ساختمان پیدا نمی کردید. هر جای ساختمان به صورت مشخصی با انواع و اقسام اشیاء، تابلوها، لوسترها، آباژورها، عتیقه های قیمتی، و مجسمه های مختلف مربوط به دوره های خاص هنری، تزئین شده بود.

مریم روی طراحی و دکوراسیون داخلی پارسین خیلی حساس بود. هر طراحی بیش از ۱۰ بار عوض شده بود. روی ترکیب بندی وسایل، رنگ، حجم، اندازه ها، و به قول خودش ایجاد هارمونی و سِت کردن این وسایل روزها و هفته ها فکر و ایده می داد و اجرا می کرد و دوباره به خاطر یک گوشه که ممکن بود، سِت نباشد، همه را از نو به هم می ریخت.

در این میان گاه وسایل و اندازه ها و رنگ های شان را عوض می کرد. این حساسیت ها در مورد اتاق خواب، ده ها بار بیشتر بود. حتی قالی های آن را چندین بار عوض کردند. مریم روی نوع، طراحی، رنگ آمیزی و تنظیم پرده ها و آباژورهای اتاق خواب آنقدر وسواس بخرج می داد که آدم فکر می کرد دچار بیماری وسواس شده، هر چند این وسایل همه از خارج تهیه می شدند.

یا در داخل همین ساختمان یک مجموعه ورزشی قرار داشت. هر وسیله ای که بتوانید تصور کنید و جایی دیده باشید، یا عکس و اطلاعی درباره آن داشته باشید، در اینجا وجود داشت. کلیه دستگاه های ورزشی و بدن سازی پیشرفته با آخرین مدل خریداری شده بود. ماساژورهایی که فقط می توانستید در مجلات پیدا کنید. موقعی که می خواستند وسایل ورزشی را تهیه کنند، مریم دستور داده بود آخرین مدل های آن را تهیه کنند.



چای و شیرینی و سایر مایحتاج که همیشه آماده بود. ورودی ساختمان و نمای جلوی آن که بر اساس قرینه سازی طراحی و اجرا شده بود.

آب نما و حوض های مختلف ، سردر ، سیستم درهای ورودی ، راهروها و خلاصه چیزی از قصرها و کاخ های بزرگ دنیا کم نگذاشته بودند. یک مکان مخصوص برای نصب ده ها بشقاب ماهواره ای داشتند که هر کدام رو به سمت مشخصی ، کانال های مختلفی را تنظیم می کرد. انواع کانال های عربی ، انگلیسی ، کانال های ایرانی و برای هر کدام از این دیش ها تلویزیون و امکانات مخصوص به خودش نصب کرده بودند.

بنیاد خانواده سحر : و همه این امکانات برای زندگی شخصی آقا و خانم رجوی ساخته شده بود؟

خانم سلطانی : فقط برای آقا و خانم رجوی.

بنیاد خانواده سحر : هیچ تابنده ای هم حق استفاده از این امکانات را نداشت؟

خانم سلطانی : (با خنده) هیچ تابنده ای. حالا اجازه می دهید ، من هم یک سوال از شما بکنم.

بنیاد خانواده سحر : خواهش می کنم، ولی سخت نباشد.

خانم سلطانی : نه اصلاً سخت نیست. فقط بگوئید بعد از شنیدن این توضیحات چه احساسی به شما دست داد.

بنیاد خانواده سحر : راستش بر خلاف تصور شما این سوال خیلی سخت بود. حتی برای بیان احساسم باید کمی صبر کنید ، تا به هوش بیایم. در آینده همین سوال را متقابلاً از شما که در متن این وضعیت بوده اید ، خواهم پرسید. از خانم میترا یوسفی می خواهیم نقطه نظرات ، مشاهدات و صحبت های تکمیلی در این خصوص را بیان کنند. ضمناً سوال شما را هم پاسخ بدهند.

بود. فقط زمین فوتبال نداشت. زمین والیبال ، بسکتبال ، گلف ، تنیس ، بدمینتون و اینها تمام در یک سطح واقعاً استاندارد و بین المللی بودند. یک مسیر برای پیاده روی و قدم زدن ساخته بودند و نام آن را جاده ابریشم گذاشته بودند. چپ و راست این مسیر را درختان سربه فلک کشیده و گیاهان تزئینی و گل های کمیاب و زیبا پوشانده بود. طول این مسیر ۴ کیلومتر بود و تمام آن را با سنگ های مخصوص مفروش کرده بودند.

سیستم نور و چراغ های این مسیر به طرز حیرت آوری طراحی شده بودند. در این مسیر چند آبشار زده بودند که یکی از آنها به غایت زیبا و جالب بود. آب نماهای جالب با نورپردازی رقصان گذاشته بودند. واقعاً نشستن در اینجا کیف داشت. با خودم می گفتم اینجا کم از بهشت خدا ندارد.

یک قسمتی را برای نشستن و استراحت کردن تخت زده بودند. در این قسمت تمام امکانات پذیرایی و استراحت مهیا بود. چایی خوری ، غذاخوری ، فضای سبز برای بیتوته کردن که با انواع فرش های زیبا فرش شده بود. هوای داخل ساختمان پارسیان با هوای بیرون کاملاً متفاوت بود. تمیز و استریل شده بود. وقتی استشمام می کردی، کاملاً با هوای بیرون فرق می کرد.

اتاق های کار مسعود در کنار سالن کتابخانه مسعود که گفتم برای ساختن آن چند بار مریم دستور تخریب و بازسازی آن را داد قرار گرفته بود. این سالن هم در نوع خودش بی نظیر بود. از نظر دکوراسیون ، پرده ها ، نور ، میز و صندلی و سیستم های کامپیوتری و سایر تزئینات فوق العاده بود. یک سالن مخصوص ساخته بودند برای نشست اعضای شورای رهبری که از هر جهت نمونه بود. مجهز به یک سیستم مجهز صوتی و تصویری و برای هر نفر به طور اختصاصی امکاناتی تهیه شده بود. از انواع شکلات های خارجی ،



به اصطلاح اسلام انقلابی، عنصر انقلابی و در نهایت جامعه بی طبقه توحیدی سازمان قرار دارد. شرایطی که نه تنها با آن شعارها در تعارض هستند، بلکه به مثابه دشمنان ایدئولوژیک ما محسوب می شدند، چون بر اساس برداشت های پدر طالقانی از قرآن، اینها به نمادها و نشانه های شرک و کفر تعبیر شده اند. اینکه رجوی در نهایت چه تئوری و توجیهی بر این وضعیت سر هم می کند، اهمیتی ندارد، به خاطر اینکه نفس این تمایلات توجیه پذیر نیست چه برسد به اینکه در شکل و شمایل پارسیان، واقعا ماده و عینی بشود.

مرجع من برای رد مشروعیت این تمایلات فرعون صفتانه تفاسیر پدر طالقانی است. حتی اگر چنین هم نباشد به این دلیل که رجوی به دروغ ادعای فرزندی ایشان را دارد، مُصرم به همان تفاسیر ایشان از معنا و مفهوم و مظاهر شرک و کفر که یکی از آنها هم همین تفاخرگرایی و تمایلات نفسانی است، استناد کنم. اگر وقت و امکان اقتضا می کرد به طور خیلی واضح این گرایشات نفسانی را به نقل از تفاسیر پدر طالقانی بیان می کردم تا ببینید خصلت نفاق، دو رویی و چندگانگی و ریاکاری و به تعبیر قرآنی فرعون صفتی تا کجا در این آدم ریشه دوانیده که می تواند تا این اندازه فارغ از هر معیار و مبنایی صرفاً به ارضای نفسانیات خودش برسد و در همان حال هم بر طبل ریاکاری اسلام و تحقق جامعه بی طبقه توحیدی بکوبد. بگذریم، تا فرصتی که به استناد تفاسیر این معلم فرزانه به افشای عینی تر چهره ریاکار رجوی توفیق پیدا کنم.

اما تا آن فرصت خاطره ای که مربوط به سال ۱۳۶۴ است، نقل می کنم تا به موضوع بحث اکنون شما کمک کند، در این سال من تازه به اتفاق حسن، شهاب و مهتاب (همسر و فرزندان خانم یوسفی) از مأموریت چند ساله یونان به فرانسه احضار شده بودیم. پس از مدتی مرا برای ادامه فعالیت های تشکیلاتی به گروه تحریریه

خانم یوسفی: حقیقتاً من بیشتر مایل هستم صحبت های خانم سلطانی را بشنوم. دلایل زیادی برای این علاقه دارم.

اول این که بتول جزو آخرین نفراتی است که از قربانگاه آقای رجوی و خانم قجر عضدانلو خلاص شده یا به قول خودش فرار کرده است.

دوم اینکه او هم مثل من یک زن است با همان ظرافت ها و شکنندگی ها و احساسات زنانه و این کمک می کند به این که بینم باورهای من از رجوی چقدر با همجنس من که از کنار او آمده نزدیک است.

سوم اینکه خانم سلطانی مناسبات و روابطی را تجربه کرده و به عینه دیده که من خیلی مایلم ادامه آنها را از زبان ایشان بشنوم.

البته گوشه هایی از این حقایق را در مصاحبه های قبلی ایشان مطالعه کرده ام، اما اطمینان دارم در ادامه آن بحث ها اگر دنبال شفاف سازی و بیان حقایق باشیم، به موضوعات و بحث های خیلی باریک و مهمتر نزدیک خواهیم شد که با عرض تأسف، مایه شرمندگی همه ما خواهد بود.

موقتا تا رسیدن به آن موضوعات جدی تر می خواهم با نقل خاطره ای مرتبط با همین موضوع درباره این نوع گرایش ها در سازمان توضیح می دهم. اگر چه من از نزدیک رجوی را در مقرهای شخصی اش ندیده ام، اما با همین یادآوری می شود چنین فرایندی را برای او پیش بینی کرد و همچنین به این پرسش پاسخ بدهم که این گرایش از چه زمانی و از چه سطحی وارد مناسبات سازمان شده تا به مقر پارسیان و امثال آن برسد.

شرایطی که در نقطه مقابل روحیه تشکیلاتی، مناسبات انقلابی، جهت گیری های ایدئولوژیکی و اقتصادی و آرمانگرایانه مجاهدین و خود این آقا از



همین اصل می شود این وضعیت را پذیرفت و حتی فراتر از این را نیز باور کرد.

اتاق های کار مسعود در کنار سالن کتابخانه مسعود که گفتم برای ساختن آن چند بار مـریم دستور تخریب و بازسازی آن را داد قرار گرفته بود. این سالن هم در نوع خودش بی نظیر بود.

از نظر دکوراسیون ، پرده ها ، نور ، میز و صندلی و سیستم های کامپیوتری و سایر تزئینات فوق العاده بود.

یک سالن مخصوص ساخته بودند برای نشست اعضای شورای رهبری که از هر جهت نمونه بود. مجهز به یک سیستم مجهز صوتی و تصویری و برای هر نفر به طور اختصاصی امکاناتی تهیه شده بود.

از انواع شکلات های خارجی ، چای و شیرینی و سایر مایحتاج که همیشه آماده بود.

ورودی ساختمان و نمای جلوی آن که بر اساس قرینه سازی طراحی شده بود.

نشریه شورا که در پایگاه شکر (محل کار و تجمع اعضای غیر مجاهد شورا که به نام شکرالله پاکتژاد نامگذاری شده بود) مستقر بود فرستادند.

پایگاه شکر یکی از مقرهای مهم بود. برای اولین بار بود که من به این پایگاه می رفتم و از نزدیک شرایط و امکانات آنجا را می دیدم. در یک کلام وضعیت پایگاه باعث تعجب و شگفتی من شد چون به تمام معنی مدرن و به لحاظ امکانات رفاهی و زندگی خیلی در سطح بالا بود. باور و درک این شرایط خیلی برای من دشوار بود. در نهایت هم این وضعیت مرا دچار تناقض و تضاد کرد.

تحت هیچ شرایطی نمی توانستم این وضعیت را برای خودم توجیه کنم. اصلاً نمی توانستم متصور شوم اینجا به عنوان یک مکان بتواند نام پایگاه مجاهدین خلق را یدک بکشد. وقتی به این وضعیت اعتراض کردم ، در واکنش به من گفتند حضور تو در اینجا موقتی است و تلاش می کنند به زودی مرا به جای دیگری منتقل کنند. اما هیچ توضیحی درباره اصل موضوع به من ندادند. در نهایت هم نتوانستم خودم را با شرایط آنجا انطباق بدهم و رفتم.

قبل از من یکی دیگر از زنان عضو سازمان به همین دلیل آنجا و بعد هم کل سازمان را ترک کرده بود. تازه اینجا یکی از پایگاه های تشکیلاتی سازمان بود و فقط محلی بود که تعدادی در آنجا مشغول کار تشکیلاتی و سازمانی بودند. وقتی خانم سلطانی درباره مقرهای رجوی صحبت می کردند ، ناخودآگاه این خاطره برای من تداعی شد. کمک کرد تا صحبت های خانم سلطانی چندان باعث غافلگیری نشود. چون به طور طبیعی وقتی چنین گرایشی در آن زمان وجود دارد ، می شود آن را به مرور و در سطوح بالاتر پیش بینی کرد و این که فکر کنیم موضوع این تمایلات در همان حد و اندازه و محدوده متوقف نمی شوند. روی



نامه ۶۰ تن از اعضای جدا شده از سازمان مجاهدین خلق به نمایندگان پارلمان اروپا

فریاد آزادی، فرانسه، ۷ آذرماه ۱۳۹۳

آقای رئیس: خانم ها و آقایان نماینده پارلمان اروپا!

در این وضعیت هرج و مرج در عراق که افراط گرایان داعش هر روزه جنایت تازه ای مرتکب می شوند، ۲۷۰۰ نفر از دوستان ما که توسط رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران (P.M.O.I) داخل تشکیلات این سازمان در کمپ موقت لیبرتی در عراق (نزدیک فرودگاه بغداد) نگهداشته شده اند، تحت خطر جانی قرار دارند.

رهبری سازمان مجاهدین خلق هیچگونه همکاری با کمیساریای عالی پناهندگی و دیگر ارگان های سازمان ملل برای انتقال ایرانیان مذکور از کمپ لیبرتی در عراق به خارج از این کشور به عمل نمی آورد.

اعلام همبستگی اخیر تعدادی از نمایندگان پارلمان اروپا با افراد کمپ لیبرتی و درخواست حفاظت و تأمین امنیت آنها هیچ گونه کمکی به این افراد نمی کند بلکه تنها رهبری سازمان مجاهدین را هر چه بیشتر برای نگهداشتن افراد در عراق و عدم همکاری اش با کمیساریای پناهندگی تشویق می کند.

خانمها و آقایان!

در شرایط وخیم جنگی کنونی در عراق هیچ کس امنیت ندارد و چنانکه مطلع هستید روزانه صدها تن

از مردم خود عراق در نتیجه انفجارها و جنگ وحشتناکی که در آنجا جریان دارد کشته و زخمی می شوند و حتی کارمندان سازمان ملل و کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد که تا چند ماه پیش در نزدیکی کمپ لیبرتی برای انجام مصاحبه ها و دیدارها با افراد سازمان مجاهدین مستقر شده بودند به علت عدم امکان حفاظت امنیتی از آنان و خطراتی که کمپ مذکور را به علت نزدیک بودن آن به فرودگاه بغداد تهدید می کند، آنجا را ترک کرده اند.

نه تنها رهبری سازمان مجاهدین خلق فقط و فقط به ضرورت حفظ امنیت ایرانیان ساکن کمپ لیبرتی تأکید دارد و تنها آن را تبلیغ و ترویج می کند بدون اینکه خواستار انتقال ساکنان به خارج از عراق بشود، بلکه این رهبری مشخصاً با گذاشتن شروط غیر واقع بینانه ای مانند انتقال همگی افراد یک جا و به یک کشور عملاً در این راستا اخلال و کارشکنی نیز می کند.

آقای جان مکین سناتور جمهوری خواه آمریکائی در تاریخ ۲۲ اکتبر در نامه ای که برای وزیر خارجه امریکا آقای جان کری ارسال داشت نوشت: «بسیار می ترسم که اگر اوضاع امنیتی عراق به خصوص در بغداد همچنان بدتر شود ساکنان اردوگاه لیبرتی در معرض خطر شدید قرار گیرند». وی از آقای کری خواست «به سرعت مکانی ایمن، ثابت و امن برای ساکنان لیبرتی در خارج از عراق پیدا کنند».

نمایندگان محترم پارلمان اروپا!

ما اعضای جدا شده از سازمان مجاهدین مصرانه در خواست داریم که شما نمایندگان پارلمان اروپا بخصوص آن تعداد از خانم ها و آقایانی که در گروه دوستان ایران آزاد در پارلمان اروپا تنها خواسته و هدف رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران



رونوشت به :

- رئیس پارلمان اروپا
- ریچارد چارنسکی نایب‌رئیس پارلمان اروپا
- ژرارد دپره رئیس گروه دوستان ایران آزاد در پارلمان اروپا
- نمایندگان پارلمان فرانسه
- دفتر نخست وزیری عراق
- وزارت حقوق بشر عراق
- کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد - ژنو
- نمایندگی سازمان ملل متحد در عراق

امضا کنندگان :

- ۱- محمد کرمی
- ۲- قربانعلی حسین نژاد
- ۳- مهرداد ساغرچی
- ۴- حمید سیستانی
- ۵- غفور فتاحیان
- ۶- علی جهانی
- ۷- مجید روحی
- ۸- احسان بیدی
- ۹- حسن عزیزی
- ۱۰- نیلوفر سرفراز
- ۱۱- بتول سلطانی
- ۱۲- حمیرا محمد نژاد
- ۱۳- زهرا معینی
- ۱۴- نسرین ابراهیمی

(P.M.O.I) را در این مورد تبلیغ و پیگیری می‌کنند ، خواسته و هدفی که در حقیقت و عملاً نگهداری این افراد در جهنم عراق می‌باشد ، از رهبری سازمان مجاهدین خلق و دولت های خود بخواهید که به نام انسانیت و به نام حقوق بشر قبل از آنکه قتل و عامی وحشتناک در کمپ لیبرتی در نتیجه جنگ و بحران حاکم در عراق روی بدهد برای انتقال ساکنان این کمپ به خارج از عراق تلاش کنند بویژه که تعداد نزدیک به یک سوم افراد مذکور از پناهندگان و افراد تحصیلکرده مقیم سابق کشورهای اروپا و آمریکا بودند که رهبری مجاهدین آنها را با مغزشویی فرقه ای از ۲۵ سال پیش به عراق کشاند.

خانمها و آقایان !

هشدار را که آقای جان مک کین داده است جدی بگیرید و آن این است که جان ۲۷۰۰ ایرانی پناهجوی گیرکرده در عراق در خطر است.

از دولتهایتان بخواهید که آنها را بر اساس توصیه های مکرر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل و دفتر ملل متحد در عراق در کشورهای خودشان بپذیرند زیرا این اقدام مسلماً رهبری سازمان مجاهدین خلق را هم مجبور خواهد کرد که دست از ترفندها و کارشکنی هایش برای نگهداری هر چه بیشتر این افراد در خاک عراق بردارد.

و همچنین امکاناتش را در کشورهای مختلف برای همکاری با کمیساریا و دولتها در این راستا به کار بیندازد.

با سپاس پیشاپیش از تلاشهایی که امیدواریم در این راستا در اسرع وقت و تا دیر نشده به عمل بیاورید و با آرزوی انجام و موفقیت این تلاشهای انسانی.



- ۱۵- شیرزاد جلیلی
 ۱۶- حسن خلیج
 ۱۷- عادل اعظمی
 ۱۸- علی اکبر راستگو
 ۱۹- سید امیر موثقی
 ۲۰- علیرضا میر عسگری
 ۲۱- ادوارد تورنادو
 ۲۲- محمود سپاهی
 ۲۳- مسعود خدابنده
 ۲۴- ان خدا بنده
 ۲۵- میترا یوسفی
 ۲۶- احمدرضا شفیعی
 ۲۷- حمید رضا بی کسی
 ۲۸- محمد رضا نجاریان
 ۲۹- مهدی خوشحال
 ۳۰- کریم غلامی
 ۳۱- عبدالکریم ابراهیمی
 ۳۲- فرزاد فرزین فر
 ۳۳- محمد حسین سبحانی
 ۳۴- میلاد اریائی
 ۳۵- جعفر ابراهیمی
 ۳۶- مهدی سجودی
 ۳۷- شهرروز تاجبخش
 ۳۸- احمد محمدی
 ۳۹- عباس صادقی
 ۴۰- کریم حقی
 ۴۱- مسعود جابانی
 ۴۲- داریوش نظری
 ۴۳- حبیب خرمی
 ۴۴- همایون کهرزادی
 ۴۵- علی قشقایی
 ۴۶- ارش صامتی پور
 ۴۷- نادر نادری
 ۴۸- صبا شکر بیگی
- ۴۹- مجتبی رشیدی
 ۵۰- حمید دهدار
 ۵۱- حمید رضا سلیمانی
 ۵۲- مهدی نیک بخت
 ۵۳- میرباقر صدیقی
 ۵۴- رابعه شاهرخی
 ۵۵- مصطفی محمدی
 ۵۶- محبوبه حمزه
 ۵۷- حوریه محمدی
 ۵۸- محمد محمدی
 ۵۹- مرتضی محمدی
 ۶۰- پروین حاجی

ما اعضای جدا شده از سازمان مجاهدین مصرانه در خواست داریم که شما نمایندگان پارلمان اروپا بخصوص آن تعداد از خانم ها و آقایانی که در گروه دوستان ایران آزاد در پارلمان اروپا تنها خواسته و هدف رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران (P.M.O.I) را در این مورد تبلیغ و پیگیری می کنند، خواسته و هدفی که در حقیقت و عملاً نگهداری این افراد در جهنم عراق می باشد، از رهبری سازمان مجاهدین خلق و دولت های خود بخواهید که به نام انسانیت و به نام حقوق بشر قبل از آنکه قتل و عامی وحشتناک در لیبرتی در نتیجه جنگ و بحران حاکم در عراق روی بدهد برای انتقال ساکنان این کمپ به خارج از عراق تلاش کنند.



نامه ۱۵ تن از اعضای جدا شده استان خراسان رضوی به آقای عبادی

دوشنبه ۱۰ آذر ۱۳۹۳

جناب آقای العبادی نخست وزیر محترم دولت عراق

با سلام و احترام ، در روز ۲۷ آبان ماه از تلویزیون ماهواره ای فرقه تروریستی رجوی سخنرانی صوتی مسعود رجوی پخش شد که در ۱۱ آبان ۹۳ (۲ نوامبر ۲۰۱۴) برای افراد مستقر در لیبرتی پخش شده است.

جناب نخست وزیر

با کمال تأسف و تعجب رجوی به صورت علنی و آشکار نه تنها افراد جدا شده از فرقه اش را تهدید به قتل می کند بلکه به طور مشخص از آقای مالکی اسم می برد و خواهان کیفر و مجازات ایشان می شود. در حالی که این سخنان را خطاب به افراد در لیبرتی در خاک عراق بیان داشته است. ما جدانشدگان از فرقه تروریستی رجوی که در استان خراسان رضوی زندگی می کنیم ضمن محکوم کردن این سخنان سخیف و جنون آمیز که ناشی از نیات پلید و عملکرد سراسر خیانت بار شخص رجوی بخصوص در رابطه با ملت و دولت عراق می باشد بطور جد خواهان دستگیری فرماندهان و مسئولان بالای فرقه تروریستی رجوی در لیبرتی هستیم تا در برابر عدالت قرار گیرند. ما جداشده ها از فرقه تروریستی رجوی حاضریم در هر دادگاه عادلانه ای به عنوان کسانی

که مورد ظلم و شکنجه و فشارهای روحی و جسمی واقع شدیم حاضر شده ، همچنین شهادت دهیم که چگونه در فرقه رجوی بطور مشخص بعد از سقوط صدام معدوم ، رجوی خائن پادگان اشرف را محل آموزش ، سازماندهی ، حمایت های مالی و امکاناتی بازماندگان صدام تحت پوشش های عشایر و قبایل و ... قرار داده بود. بدون شک فرقه رجوی عامل و سازمان دهنده اصلی تروریست در عراق بوده و می باشد.

جناب آقای عبادی

شما به خوبی می دانید که فرقه رجوی تروریست های جانی داعش را فرزندان انقلابی عراق خواند و بطور علنی در رسانه هایش با تمام قوا از آنها حمایت کرد. حتی رجوی در انتظار سقوط بغداد و بازگشت به اشرف بوده اما بعد از چرخیدن اوضاع علیه داعش ، ۱۸۰ درجه تغییر موضع داد و این برای ما مشخص بود که رجوی مثل همیشه حسرت بدل خواهد ماند و همچنین برای ما مشخص بود که او بنده تعادل قوا می باشد چرا که طی سالیان دیده بودیم که او همیشه روی موج های ایجاد شده سوار شده و با فرصت طلبی و انگل وار از کرده دیگران سوءاستفاده می کند رجوی با بی شرمی و بی شرفی با پول های نفت ملت عراق که صدام به او به ازای دلالی گری بخشیده است (طبق فیلم های افشا شده) علیه دولت و ملت عراق توطئه و ترور کرده و می کند. ما از شما مصرانه درخواست می کنیم برای همیشه بساط این فرقه را با دستگیری سران و نجات بقیه



اسیران در دست فرقه را که تبدیل به کانون فتنه در عراق شده را جمع کنید.

ما هم چنین از شما تقاضا داریم امکان دیدار خانواده هایی که سالهاست عزیزانشان را به دلیل ممانعت های رجوی ندیده اند، فراهم کنید چرا که این خانواده ها به شدت نگران وضعیت فرزندانشان می باشند که تحت شدیدترین مغزشویی های فرقه رجوی هستند و رجوی آنها را از هرگونه امکانات دنیای آزاد محروم کرده است.

با آرزو موفقیت و توفیق روزافزون برای شما اسامی جداشده های استان خراسان رضوی از فرقه تروریستی رجوی :

- ۱- علی محمد خاتمی
- ۲- مهram کریمدادی
- ۳- غلامرضا بهروزی
- ۴- غلامرضا موسوی
- ۵- غلامحسین صادقی آبکوه
- ۶- علی اصغر امینی
- ۷- غلامرضا یوسفی
- ۸- صادق باروتیان
- ۹- مجید عبداللهی
- ۱۰- محمد اکبرین
- ۱۱- غلامرضا قنبری
- ۱۲- حسن سلمانیان
- ۱۳- مهدی امینی
- ۱۴- غلامرضا اسحاق نیا
- ۱۵- رضا الماسی زاده

کنترل اطلاعات

مخفی کاری : مخفی نگاه داشتن واقعیات و ارائه تحلیل های دروغ از شگردهای معمول فرقه هاست که در فرقه رجوی و خصوصاً در پادگان اشرف این امر به شدیدترین شکل ممکن اجرا می شد. در سازمان کسی واقعاً خبر ندارد که چه می گذرد و افراد چه مأموریتی دارند، چه برسد به اینکه از دنیای خارج خبر داشته باشد. عمده کارها صرفاً برای پر کردن وقت هستند و هیچ گونه بار ارزشی ندارد ولی مخفی نگاه داشتن همه چیز از همه کس به منظور منزوی نگاه داشتن افراد از یکدیگر صورت می گیرد. به بهانه های امنیتی، اگر دو نفر در داخل فرقه رجوی در حال گفتگو باشند به محفل زدن متهم شده و فوراً مورد مؤاخذه قرار می گیرند و توجیهشان هم این است که به این ترتیب اطلاعات سازمان پخش شده و لو می رود. در پاسخ به کسانی که خواهان خروج از اشرف و ترک مجاهدین خلق بودند همیشه بهانه داشتن اطلاعات سازمانی آورده می شد و با این ترفند مانع خروج آنان می شدند. فرقه رجوی از مقولات امنیتی و حفاظت اطلاعات بیشترین سوء استفاده را برای ایجاد محیط های کنترلی می نماید و همه چیز را به این موضوع مصادره و از پاسخگویی شانه خالی می کند.



دفاع شرم آور " کمیته ی مسلمانان فرانسوی برای دفاع از حقوق اشرفیان " از مناسبات برده داری

انجمن نجات ، مرکز آذربایجان شرقی ،
۱۶ آذرماه ۹۳

این کمیته ی دست ساز فرقه ی رجوی که در مقر
مریم در فرانسه کنفرانس بی مسمای " مسلمانان
متحد در برابر سوء استفاده افراط‌گرایان از اسلام "
برپا داشته ، دراصل قضیه ، خود از تمامیت
خواهی ، رواج کیش شخصیت بنفع مسعود رجوی
- کسی که نه تنها معصوم نیست بلکه جنایتکاری
کم نظیر هم هست - و مناسبات برده داری موجود
در اشرف سابق و لیبرتی فعلی به مدافعه
بر می خیزند ، چه قرابتی با اسلام روا دار و
دموکراتیک می توانند داشته باشند؟ آیا این
کنفرانس با این مشخصات چیزی جز ملکوک
کردن چهره ی اسلام انجام داده است؟

آیا این گروه رجوی جمع کرده ، از روابط
حرمسرای موجود که با خواست رجوی شهوت ران
و مریم رجوی دلاله ی محبت و پیشکار اصلی
مسعود اطلاعی دارند؟

اگر دارد چرا با شرکت در این نوع مراسم به
لاپوشانی جنایات مخوفی که در فرقه ی رجوی
روی داده و می دهد و فریب افکار عمومی جهان
شریک جرم می شود؟

آیا این است همان اسلام مداراگر که ادعایش را
دارند؟ اینکه برضد هرچه اسلام و مسلمانی است
بوده و سعدی بزرگ بر سر همین مسائل است که
فغان بر می‌آورد: " گرتو قرآن بدین نمط خوانی
ببری رونق مسلمانی!"

یا نمی دانند و همینطوری سر بزیر انداخته و
دهانشان را برای خواندن خطابه ای که باند رجوی
متن آنها را برایشان نوشته اند ، می خوانند؟!

اگر اینطور است که مامورند و معذور و
استقلال رأی نداشته و جزء ادوات رجوی و یا احیاناً
عوامل نظام سلطه گر جهانی هستند که چه بدتر!

سرتیتر خبر به نقل از وبسایت رسمی فرقه ی
رجوی چنین است :

" کنفرانس با حضور مریم رجوی - روز یکشنبه
۹ آذر ۱۳۹۳ ، به دعوت «کمیته مسلمانان فرانسه
برای دفاع از حقوق اشرفیان» و با حضور خانم
مریم رجوی کنفرانسی تحت عنوان «مسلمانان
متحد در برابر سوء استفاده افراط‌گرایان از اسلام» ،
در اورسور اواز برگزار شد ."

در متن بیانیه ی صادره از طرف این مسلمانان؟!
آمده است:

«ظهور داعش و بحران بزرگی که امروز منطقه
خاورمیانه و جهان اسلام با آن مواجه است ، اساساً
ریشه در سیاستهای رژیم ایران در این منطقه دارد ؛
به طور مشخص حمایت (این رژیم) از سیاست
فرقه گرایانه دولت مالکی در عراق که بخش بزرگی
از جامعه این کشور را که اهل سنت هستند
سرکوب کرد و به حاشیه راند و همچنین حمایت
همه جانبه اش از دیکتاتور سوریه. ...».

اما به نظر تحلیل گران بیطرف که نویسنده ی این
سطور نیز با آن موافقت دارد ، داعش پدیده ی
جدیدی نیست و برای تبار شناسی این پدیده ی
منحوس ، علاوه بر اینکه باید به تشبثات دولت
فخیمه در بقدرت رساندن وهابیت در عربستان در
اواخردهه ی ۱۹۱۰ و سپردن بعدی آن بدست
آمریکا و اقدامات وسیعی که این جریان تکفیری



به آن ، بخش ضروری و اجتناب ناپذیر مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی است .“

ما درپاراگراف بالا روشن ساختیم که داعش ها چگونه بوجود آمد و علت وجودی اش همانهاست که گفتیم و در این میان شبه نظامیان تروریست وابسته به ایران و سوریه ، یک دروغ محض بوده و در جهت انحراف افکار عمومی مطرح شده تا نقش غرب سلطه گر بعنوان ابوداعش یهودی ، مسیحی ، اسلامی و اخیراً ژاپنی و... (بودائی) ، در خاطره ها نقش نیندند!

بیانیه چنین ادامه می یابد :

” از نظر فرهنگی و ایدئولوژیک ، جریانهای بنیادگرا به یک ایدئولوژی مخرب و خطرناک و یک برداشت کاذب از اسلام متکی هستند ، برای مقابله با آنها باید یک آلترناتیو ایدئولوژیک و فرهنگی یعنی یک برداشت بردبار و دموکراتیک از اسلام ارائه کرد.“

بنظر می رسد که راه حل ما که طی آن به ریشه ی قضایا پرداخته ایم ، صحیح تر و عملی تر است : برای رفع فتنه ی داعش از انواع مختلف اش ، باید که نظام سلطه و تابعیت از دنیا رخت بریندد و بنابراین ما به این مسلمانان؟! فرانسوی توصیه می کنیم که اگر درد انسانیت و اسلامیت را دارند ، به اشغالگری ها و چپاول های موجود اعتراض کرده و در درجه ی اول به دولت خود بگویند که دست از این شیوه ی چاکر منشانه در مقال آمریکا بردارد و گروه مافیایی رجوی را بخاطر ترویج خشونت و ارائه ی اسلام خشن و حرمسرا دارانه ، از فعالیت های سازمان یافته در آن کشور منع کنند!

باز آمده است :

درسراسر جهان به کمک دلارهای نفتی و حمایت های نظامی - سیاسی غرب تحت زعامت آمریکا ، دقت شود ، علت وجودی رژیم ” پل پوت ” در کامبوج را هم در دهه ی ۱۹۶۰ مورد توجه باید قرار داد.

بموجب تحقیقات معتبری که در این خصوص انجام شده ، ” پل پوت ” ابتدا با تعداد معدودی از همراهان متحجر خود گروهی را مثلاً برای مبارزه با اشغالگری آمریکا ترتیب داده بود که ابتدا مورد توجه مردم کامبوج نبود . اما بر اثر بمباران های سفره ای آمریکا - که گفته شده میزان بمب های ریخته شده به این کشور کوچک و عقب مانده بارها از مجموعه ی بمب های استفاده شده در جنگ دوم جهانی بود ! ، مردم اندک اندک به ” پل پوت ” روی آوردند تا آنها را از شر آمریکا نجات دهد و بدین ترتیب بود که این مردم بستوه آمده و وامانده ، از چاهی به چاه دیگر افتادند!

محققان مورد نظر اذعان دارند که هیچ ملاطی برای چسباندن مردم به ” پل پوت ” نبود و این آمریکا بود که با ظلم و شقاوت و کشتاری که انجام داد ، این ملاط را بوجود آورد و مردم را دچار داعش کامبوجی کرد!

درعراق هم برهم خوردن نظم آن کشور و ویرانی زیر ساخت ها و ایجاد دشمنی بین سنی و شیعه ، ماحصل حمله ی نظامی آمریکا و موتلفانش بود که هزار متأسفانه ، هیچکدام از موارد فوق عمداً مورد توجه کنفرانس این مسلمانان فرانسه! قرارنگرفته است!

در ادامه ی این بیانیه ی پایانی می خوانیم:

” از نظر سیاسی قاطعیت در مقابل حکومت ایران و خلع ید از این حکومت در منطقه به ویژه در عراق و سوریه و کنار زدن شبه نظامیان تروریست وابسته



چه کسی اخبار سانسور و کنترل شده را در اختیار آنان قرار می دهند؟

آیا دولت ایران، عراق و یا نمایندگی سازمان ملل متحد مانع دسترسی آنها به کتب، مجلات و... هستند؟

حق حیات و حضانت از فرزندان و تشکیل خانواده از طرف چه کسی از این خواهران و برادران سلب شده است؟

چه کسانی مانع صحبت های خصوصی و دوستانه بین آنهاست؟

چه کسی نمی گذارد که آنها به قرارگاه های دیگر برای دیدن دوستان خود بروند، امری که در هر پادگان نظامی با هر نوع حکومتی طبیعی و آزاد است؟

مسلمان همه ی این نقض خشن حقوق اهالی لیبرتی را گماشتگان مریم و مسعود انجام می دهند و شما ای مسلمانان فرانسوی امضاء کننده ی این بیانیه! چرا این درخواست را همانجا و فی المجلس از مریم خانم نکردید؟

خلیل مرون مدیر مسجد اوری و رئیس کمیته مسلمانان فرانسه، توفیق سبتی، دبیرکل شورای مسلمانان فرانسه؛ دفتر شورای مسلمانان فرانسه، حکمت ترک، رئیس شورای مسلمانان ترک فرانسه شیخ زاهو مسکین مدیر مدرسه رئوسیت حمیدا مایگا، رئیس فدراسیون مسلمانان و مدیر مسجد سرژی سعید المحیدین محمد عزیز ی روشنفکر مسلمان مراکشی از جمله سخنرانان این مراسم بودند که سخنانی در همان حد و حدود فوق زده اند که بررسی سخنان بی حساب و کتاب شان لازم دیده نشد!

«ما به عنوان نمایندگانی از جامعه مسلمانان فرانسه معتقدیم که در برابر این بربریت و افراط گرایی به نام اسلام، همه اسلام بردبار در صف واحدی قرار می گیرند و در این راستا از ایده های خانم مریم رجوی برای ارائه یک آلترناتیو فرهنگی در برابر اشاعه بینادگرایی اسلامی حمایت می کنیم.»

شما بعنوان نمایندگان بخشی از جامعه ی مسلمان؟! فرانسه اگر واقعاً غم اسلام و بشریت دارید، نمی توانید تحت عنوان مبارزه با افراط گرایی در کاخ اسرار آمیز مریم رجوی که خود معاونت افراط گرایی و خشونت را در عرصه ی ایران و عراق بعهده دارد، جمع شده و به صدور این بیانیه های مضحک و تحریف گر حقایق مشغول باشید.

مجاهدین خلق خود نیز بلحاظ استمرار مناسبات برده داری در تشکیلات خود و رواج حرمسرا داری منسوخ، جزئی از ارتجاع اند و حمایت از این گروه بمنزله ی حمایت از داعش در انواع مختلف آنست!

در قسمت نهائی این بیانیه آمده است:

” ما خواهان لغو محاصره و محدودیتهای اعمال شده بر خواهران و برادران خود در کمپ لیبرتی در عراق هستیم که در سالهای گذشته قربانی کشتارها و خشونت عوامل رژیمهای مستبد در عراق و ایران قرار گرفتند و به رغم اینها بر ایمان و اعتقاد خود استوار ماندند.“

چه کس و کسانی مانع تردد آنها به بیرون از کمپ هستند؟

آیا این دولت عراق، ایران و یا سازمان ملل متحد است که مانع ملاقات های تلفنی و حضوری این خواهران و برادران هستند؟



فراخوانهای بیهوده فرقه رجوی

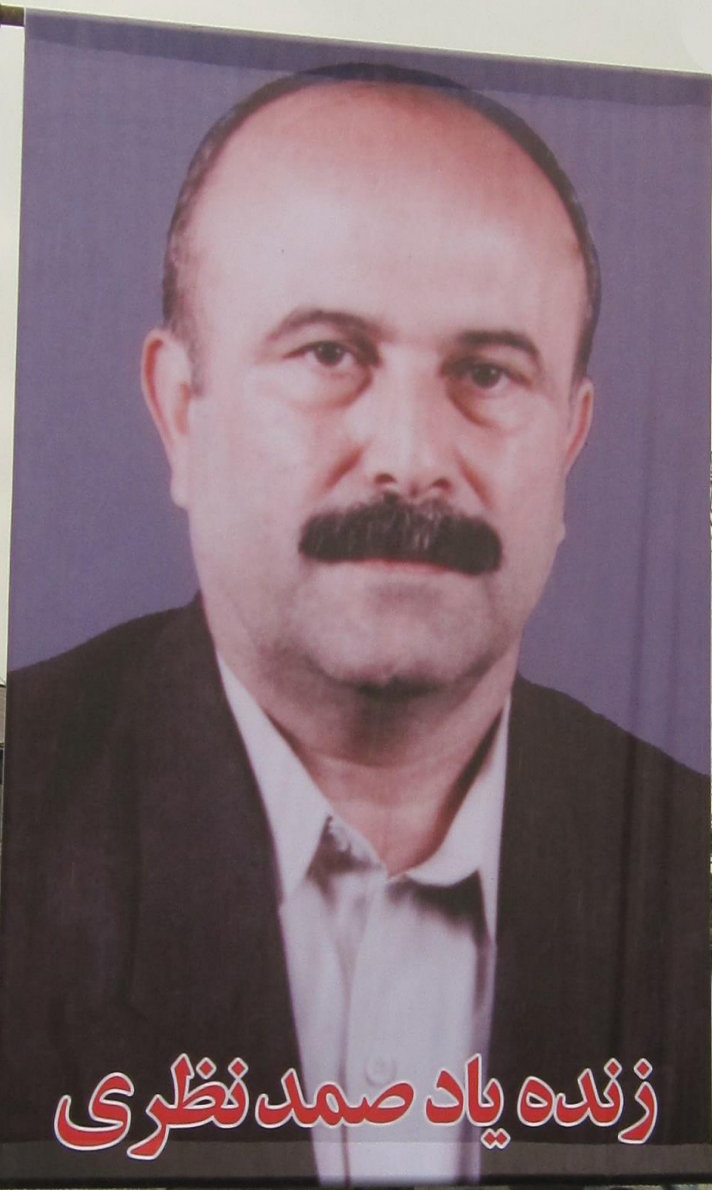
انجمن نجات مرکز گلستان، یکشنبه ۱۶ آذر ۱۳۹۳

سران سازمان مجاهدین در تمامی دوران سیاه خود در هر نقطه ای که گرفتار شده و به بن بست می رسیدند، به بهانه های مختلف از جمله روز زن و یا روز کارگر و روز دانشجو و غیره اقدام به فراخوان می نمودند و فکر می کردند که مردم ایران هر لحظه به یاد آنها هستند و برای آنها قربون صدقه می روند در صورتیکه تنها موردی که هیچگاه اصلاً در ذهن ایرانیان و تمامی مردم دنیا وجود ندارد همین انسانهای فرتوت می باشد که تمامی عمر خود را در جهالت و بدبختی سپری کرده و می کنند. سرکرده سازمان مجاهدین یعنی مسعود رجوی خائن به خوبی دریافته که می تواند به بهانه های مختلف ذهن عناصر خود را که دیگر هیچ عکس العملی ندارند و در مورد جنایتهای این جانی زمانه هیچ تحرکی ندارند، بنابراین به راحتی اراجیفش را به خورد آنها داده و از خود بتی در برابر آنها می سازد که هیچ دیکتاتوری تا به اکنون نتوانسته این کار را براحتی انجام دهد و آزادی یک گروه انسان را از آنها بگیرد. سران سازمان مجاهدین نیز به تبع از این جریان خود ساخته سرکرده جانی خود یاد گرفته و از چند روز قبل در مورد روز دانشجو که یکی از روزهای ارزشمند جوانان کشورمان است، اراجیفی سر می دهند که هر شخصی نداند فکر می کند که این فرقه ضدبشر تماماً آزادی و انسانیت را ارزش قائل می شود ولی

نمی دانند که این از حقه ها و نیرنگهای آنهاست که اینگونه برای جوانان تله گذاشته و آنها را با عناوین مختلف از جمله آزادی بیان و یا آزادی اندیشه بسوی خود فرا می خوانند در صورتیکه جوانان این مرز و بوم را به راحتی فریب داده و همچون حنیف امامیها به راحتی فرد هویت واقعی این فرقه کثیف را فهمید به دم تیغ می فرستد و سپس از کشته های آنها نیز دست بر نمی دارد، همچنانکه در فتنه ۸۸ نیز این سران سازمان مجاهدین بودند که با کمک رژیم صهیونیستی خواستند جوانان مملکت را به بیراهه بکشاند ولی خوشبختانه با درایتی که رهبر فرزانه امت اسلامی بکار بردند، تمامی آمال و آرزوهای پوشالی آنها نقش بر آب شد و حتی این خیانتکاران نتوانستند ذره ای به نظام جمهوری اسلامی خدشه وارد کنند. اکنون نیز چشم و گوش جوانان این مرز و بوم به مکر و حيله های مخالفان انقلاب به خصوص سازمان مجاهدین باز بوده و نسبت به تمامی نیرنگهای آنها آگاه هستند و اجازه نخواهند داد عده ای از خدا بی خبر بخواهند شخصیت والای دانشجویان را مضحکه خود قرار داده و بخواهند از مقام دانشجویان و جوانان کشورمان سوء استفاده کنند و بخواهند آنها را بازیچه دست خود قرار دهند. شانزده آذر روز دانشجو بر تمامی دانشجویان عزیز کشورمان مبارک باد و این دلیر مردان کشورمان با حرکتهای زیبای خود در پیشرفت علم به تمامی دشمنان اسلام ثابت خواهند نمود که ایران در جهان پاینده و پایدار است.



نام استان	تلفن - فکس - صندوق پستی
آذربایجان شرقی	تلفن : ۰۴۱۳۳۷۹۴۳۰ همراه : ۰۹۱۴۱۱۶۴۲۶۷ صندوق پستی : ۱۶۳۱-۵۱۳۸۵
آذربایجان غربی	تلفن و فکس : ۰۴۴۱۲۲۵۲۷۹۳ همراه : ۰۹۱۴۱۴۵۱۵۶۰ صندوق پستی : ۱۱۵۷-۵۷۱۵۵
اردبیل	تلفن : ۰۴۵۱۲۲۵۴۱۰۶ صندوق پستی : ۱۶۱-۵۶۱۳۵
اصفهان	تلفن : ۰۳۱۳۲۷۳۱۴۹۳ همراه : ۰۹۱۳۳۰۳۶۰۱۳ صندوق پستی : ۱۴۹۹-۸۱۴۶۵
ایلام	تلفن : ۰۹۱۹۳۱۴۴۳۶۷ فکس : ۳۳۳۱۹۸۲ - ۰۸۴۱- صندوق پستی : ۳۹۵-۶۹۳۱۵
بوشهر	تلفن : -----
تهران	تلفن : ۰۲۱۸۸۹۶۱۰۳۱ فاکس : ۰۲۱۸۸۹۶۵۲۱۸ صندوق پستی : ۱۱۹/۱۴۴۵
چهارمحال و بختیاری	صندوق پستی : ۵۱۵-۸۱۵۵
خراسان رضوی - مشهد	همراه : ۰۹۱۵۱۰۹۳۲۶۰ تلفن : ۸۸۳۸۳۸۹ - ۰۵۱۳- صندوق پستی : ۷۸۶-۹۱۷۳۵
خوزستان - اهواز	تلفن : ۰۶۱۳۳۳۶۱۴۱۸ همراه : ۰۹۱۶-۱۴۱۵۹۲۱ صندوق پستی : ۱۱۶۱-۶۱۵۵۵
خراسان جنوبی - بیرجند	صندوق پستی : ۳۶۷ - ۹۷۱۷۵
زنجان	تلفن : ۰۲۴۱۷۲۸۶۳۲۰ صندوق پستی : ۱۴۵۶-۴۵۱۹۵
سمنان	تلفن : ۰۲۳۳۳۴۳۸۰۸۳ همراه : ۰۹۱۹۴۳۲۱۸۷۷ صندوق پستی : ۴۱۳-۳۵۱۴۵
سندج	تلفن : ۰۹۱۸۶۴۶۶۸۸۷ صندوق پستی : ۳۶۱-۶۶۱۳۵
سیستان و بلوچستان	تلفن : ۰۵۴۷۲۲۵۲۶۰ همراه : ۰۹۱۵۹۹۵۳۶۲۸ صندوق پستی : ۵۵۶۸-۹۹۱۳۵۵۶۸
خراسان شمالی	تلفن : ۰۹۱۵۷۹۶۶۰۴۹ صندوق پستی : ۱۴۷۹-۹۴۱۵۵
فارس - شیراز	تلفن : ۰۷۱۳۲۳۴۴۵۵۴ صندوق پستی : ۵۴۵ - ۷۱۵۵۵
قم	تلفن : ۰۲۵۳۷۸۳۵۷۵۰
قزوین	تلفن : ۰۹۱۲۱۸۲۲۸۳۵ صندوق پستی : ۳۱۴۵ - ۳۴۱۸۵
کرمان	تلفن : ۰۳۴۱۲۱۲۳۷۴۷ صندوق پستی : ۳۵۴۶ - ۷۶۱۳۵
کرمانشاه	تلفن : ۰۸۳۳۸۲۲۹۷۴۷ صندوق پستی : ۱۶۶۳ - ۶۷۱۵۵
کرج	تلفن ۰۲۳۳۲۲۰۶۲۶ همراه : ۰۹۳۵۸۱۷۹۹۵۸ صندوق پستی : ۱۶۹۱ - ۳۱۵۸۵
کهگیلویه و بویر احمد	صندوق پستی : ۳۷۷
گلستان - گرگان	تلفن : ۰۱۷۳۲۲۶۰۲۳۴ همراه : ۰۹۱۱۲۷۵۲۷۲۱ صندوق پستی : ۸۶۷ - ۴۹۱۷۵
گیلان - رشت	تلفن : ۰۱۳۳۷۷۳۰۰۰۵ کد پستی : ۳۶۸۳۵ - ۴۱۷۹۹
لرستان	تلفن : ۰۶۶۳۳۲۴۱۲۱۲ صندوق پستی : ۱۸۷/۶۸۱۳۵
مازندران - ساری	تلفن : ۰۱۱۳۳۳۶۵۶۵۲ صندوق پستی : ۱۵۱۳ - ۴۸۱۱۷۵
مرکزی - اراک	تلفن : ۰۸۶۳۳۴۰۲۹۳۵۲ صندوق پستی : ۱۳۱۴ - ۳۸۱۹۵
هرمزگان - بندرعباس	تلفن : ۰۹۳۶۲۸۸۲۸۶۶
همدان	تلفن : ۰۹۱۸۸۱۲۶۰۱۲ صندوق پستی : ۹۶۶ - ۶۵۱۵۵
یزد	تلفن : ۰۳۵۳۶۲۰۲۵۲۶ صندوق پستی : ۵۹۴ - ۸۹۱۶۵



زنده یاد صمد نظری



WWW.NEJATNGO.ORG

[E.MAIL: info@nejatngo.org](mailto:info@nejatngo.org)